

۵۳۱۲۴۲

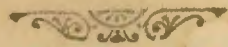
آوانا بود هر که دانا بود



(تاریخ گیلان)

«(تألیف)»

(عبد الفتاح فومنی)



از انتشارات

انجمن سالنامه و تالیفات دبیرستان شاهپور

سال تحصیلی ۱۳۱۴ - ۱۳۱۵





❦ مقلّمہ ❦

تأثیر علم و معرفت در سعادت يك ملت و عظمت يك مملکت در نظر اهل خود چون آفتاب نیمروز روشن و آشکار است ، در عصر جدید بنای زندگی ملل و اقوام بر پایه معارف و علوم استوار شده و آنها که در این راه پیشتر رفته اند در اهمیت و قدرت و عظمت و سعادت از دیگران جلو ترند . کشور ایران در عصر قدیم مهد دانش و مدنیت بود و دانشوران این سر زمین مایه سرفرازی مشرق زمین بودند ، آن دوره درخشان و پر افتخار در دوسه قرن پیش از این نا گهان سپری شد و مبین عزیز ما در نتیجه غفلت و سستی گذشتگان از کاروان معرفت جهان عقب ماند . خوشبختانه در عصر جدید که آفتاب عظمت پهلوی از افق سعادت ایران طلوع شده در زمینه علم و معرفت نیز مانند سایر شؤون حیاتی ما نهضتی بزرگ و عالی بوجود آمده است .

یکی از مظاهر این نهضت مقدس که تحت توجهات اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بوجود آمده ساختمانهای زیبا و با شکوهی است که در هر يك از نقاط کشور برای مؤسسات معارفی پرداخته میشود ، در این دوسه ساله که افتخار اجرای منویات ملوکانه نصیب جناب آقای حکمت وزیر معارف و اوقاف شده است در ضمن سایر اقدامات معارفی ساختمانهای بسیاری بوجود آمده که هر يك بنوبه خود جالب توجه است . معارف گیلان نیز سرفراز است که در این عصر همایون میتواند مانند سایر نقاط کشور راه تعالی و ترقی را به پیماید و اینک ساختمان و اتمام بنای دبیرستان شاهپور شاهد این معنی و دلیل همین مدعاست .

چون بنای دبیرستان شاهپور که یکی از ساختمانهای جدید است و مهمترین بنای معارفی است که در عصر جدید در گیلان بوجود آمده است دانش آموزان دبیرستان شاهپور نیز با نهایت افتخار این مجموعه را که دومین تشریفه این دبیرستان بشمار است فراهم آورده و بیادکاران تمام بنای جدید دبیرستان و افتتاح آن بحضور محترم جناب آقای وزیر معارف و دانش پژوهان اهداء مینماید

❁❁❁ موقعیت گیلان ❁❁❁

گیلان ناحیه کوچکی است در شمال ایران بین $36/28$ تا $38/11$ عرض شمالی و $48/44$ تا $50/44$ طول شرقی واقع شده شمال آن بحر خزر و مشرق آن مازندران و جنوب آن قزوین و خمسه و مغرب آن آذربایجان است طول آن از شمال غربی بجنوب شرقی 225 و عرض آن از 25 تا 105 کیلومتر تغییر مینماید.

جبال گیلان کوههای گیلان از رشته های البرز و بشکل قوسی ناحیه گیلان را در بر گرفته دو سر این قوس در رامسر و آستارا بدریا نزدیک میشود و میان این قوس در حدود رشت از دریا فاصله میگیرد این کوهها که بجزبال خزر موسوم است بدو قسمت عمده تقسیم شده که سفید رود آنها را از یکدیگر جدا مینماید دامنه های شمالی این جبال که اراضی گیلان را شامل است تمام سبز و پردرخت در صورتیکه دامنه های جنوبی آنها خشك و بی درخت است

اراضی گیلان از آثار معرفه الارضی معلوم میشود که در عهد سوم معرفه الارضی بواسطه حرکات شدید تحت الارضی چین خوردگی های منظم در سطح زمین از جبال آلپ تا همالیا بظهور رسیده و اراضی

ایران را بوجود آورده و چین خوردگی های البرز نیز از مصب سفیدرود تا دامنه های شمالی رشته البرز تشکیل یافته که در حدود رودبار و رستم آباد آثار این چین خوردگی ها بخوبی واضح است در واقع پدشته شیست های از وئیک در زیر اراضی گیلان بموازات رشته های البرز تولید شده و رسوبات رودخانه ها متدرجاً این رشته را مستور داشته و اراضی فعلی گیلان را درست کرده در نزدیکی منجیل و جبال در فك احجار آتشی فشانی و قطعات بودنگ و بازالت موجود است و این قبیل چین خوردگی ها در سایر نقاط ایران نیز یافت میشود با وجود این کوه هایی که سرحد طبیعی گیلان محسوب میشوند متعلق بعهد دوم معرفه الارض بوده و در باره نقاط زمین های عهد اول نیز دیده میشود در طبقات عهد اول احجار کوارتز و فلاسبات و کینس و در طبقات عهد دوم بیشتر آهک و کاه بازالت مشاهده میگردد سواحل فلی بحر خزر از تپه های شنی تشکیل شده است و در قدیم بحر خزر تا نزدیکی البرز امتداد داشته است و در تخته سنگ های عمودی آثار نرم تنان وجود دارد ولی در حدود منجیل و جبال در فك اینگونه فسیل ها دیده نمیشود - در اثر ازدیاد رسوبات کم کم دریا بعقب رفته و جلگه گیلان اول بشکل يك عده مرداب های محدود به تپه های شنی تشکیل و سپس متدرجاً مرداب ها خشکیده و اراضی کنونی بوجود آمده است

رود های گیلان - مهمترین رود گیلان سفیدرود است که در قدیم

امارو نامیده میشده شعبه اصلی آن موسوم بقزل اوزن از جبال کردستان سرچشمه میگيرد و در حدود منجیل بشعبه دیگر بنام شاهرود که از طالقان میآید متحد شده و رود بزرگی بنام سفیدرود درست میکنند

که در جلگه کیلان شعبات متعدد تقسیم گردیده و دلتای وسیعی تشکیل میدهد و جلگه حاصلخیز کیلان را مشروب مینماید شعبه اصلی آن در حسن کیساده در شمال شرقی رشت بدریا میریزد و سایر شعب آن بمرداب وارد میشود رشته‌های دیگر نیز هست که یابدریاو یا بمرداب میریزد بنابه تحقیق اساتید جغرافیا شاید بچیک از نقاط زمین به نسبت خود اینقدر رودها و جویبارها و سیلابهای کوچک و بزرگ نداشته باشد و از این رودها چهل و پنج رشته بمرداب وارد میگردد

سکنه قدیم کیلان - اهالی قدیم کیلان چند طایفه از شعب آریی

بوده و طایفه مهم آنها موسوم بگل یا کیل بوده و یونانیان آنها را کادوسی یا کاترسی مینامیده اند (تحریفات کلمه کادو مانند کدو سرا و کده و غیره نام باره از نقاط کیلان است و کلمه طالش نیز از مشتقات کادوس میباشد) دیگر طایفه در بیکه که نام آنها یکی از قلل البرز موسوم به درفک داده شده و دیگر طایفه امارو که در محل عمارلوی فعلی سکونت داشته و نام آنها بسفید رود داده شده - از دوره ساسانی از دو طایفه بنام کیل و دیلم نامبرده میشود و کیلها در قسمت جلگه و سواحل بحر خزر که امروز لاهیجان و رشت و فومن است ساکن بوده و دیلمها در ناحیه کوهستانی در حدود رودبار و الموت مسکن داشته و باقزوبن همسایه بوده اند این سرزمین در کتاب اوستا و اونا نامبرده شده و در دوره اسلامی بنام دیلم و دیلمستان و گاه کیلان موسوم بوده و امروز تمام ناحیه را کیلان مینامند دو طایفه کیل و دیلم تا حدود قرن هشتم هجری از یکدیگر مجزئی زندگانی مینموده اند و در مقابل خارجیها باهم متحد بوده اند و از آن بیعت باهم مخلوط گردیده و ساکنین امروزی کیلان از امتزاج آن دو طایفه بوجود

آمده‌اند ساحل راست سفید رود که شامل لاهیجان و لنکرود و غیره است در قرون وسطی بیه پیش و اراضی ساحل چپ که رشت و تولم و گکر و قومن باشند بیه پس نامیده میشد.

زبان گیلان - زبان ساکنین این ناحیه یکی از شعب زبان پهلوی مسمی بگیلک است که با تغییرات زیاد بصورت فعلی در آمده این زبان یکی از منابع پارسی سره بوده و دارای ادبیات مخصوصی است شعرای گیلان باین زبان اشعار بسیار سروده‌اند مطالعه در لغات و ادبیات این زبان بسیاری از تاریکی‌های تاریخ باستان را روشن می‌سازد

آب و هوای گیلان - هوای گیلان بسیار متغیر و علت این اختلاف ارتفاع کوهها و مجاری آب است و همیشه جریان سنگینی از دریا بکوه‌ها و از کوه‌ها بدریا در حرکت است و هوای گیلان را دائما مرطوب میدارد ولی بادها قوی نیست و شبها اغلب آرام و جهت وزش بادها بیشتر از شمال و شمال شرقی است ارتفاع باران از ۱۲۵ تا ۱۵۵ سانتیمتر است و گاه برف دیده میشود و حرارت متوسط رشت ۱۹ و سردترین مواقع ۷ درجه زیر صفر و گرمترین اوقات ۳۲ درجه فوق صفر است اینجدول نمایش تغییرات آب و هوای گیلان در سال ۱۳۱۴ میباشد

تغییرات آب هوای گیلان در سال ۱۳۱۴

ماه	عدد روزهای هوای صاف بدون لکه ابر	عدد روزهای آفتاب با قطعات ابر	عدد روزهای ابری	عدد روزهای بارانی	ملاحظات
فروردین	۱۰	۱۶	۵	-	دو رکبار نیم ساعتی
اردیبهشت	۸	۱۲	۶	۵	بعلاده بلك ركبار نیم ساعتی و بلك ۴ ساعتی
خرداد	۹	۱۳	۶	۳	بعلاده بلك ركبار ۳ ساعتی
تیس	۱۱	۱۵	۲	۳	بعلاده دو ركبار بلك ربعی و بلك نیم ساعتی
مرداد	۹	۱۸	۴	-	بلك ركبار نیم ساعتی
شهریور	۵	۱۲	۱۰	۴	دو ركبار ربعی و بلك دو ساعتی
مهر	۴	۱۷	۲	۷	-
آبان	۴	۴	۸	۱۴	بعلاده بلك باران ۳ ساعتی
آذر	-	۱۴	۱۲	۴	بعلاده ۲ باران ۲ ساعتی
دی	-	۱۲	۶	۱۲	-
بهمن	۳	۱۵	۸	۴	بعلاده ۲ باران نیم ساعتی و بلك ۴ ساعتی و ۲ ساعت ابر
اسفند	-	۸	۱۰	۱۰	برف یکرزف بعلاده چند ساعت

سرچشمه های ثروت گیلان - جمیع سرچشمه های ثروت و مقتضیات طبیعی كے، برای يك کشور متمدن ممكن باشد از جنگل و دریا و معادن و آب و استعداد زمین و لیاقت اهالی در این سرزمین موجود است. جنگل كه یکی از مهمترین منابع ثروت ملل متمدنه است تمام خاك گیلان را تقریباً فرا گرفته.

بعضی از نقاط جنگل هنوز دست بشر بدان نرسیده و به قیده علماء جغرافیا درختان گیلان از مجموعه درختان قاره اروپا بیشتر است درختان جنگلی بر سه قسم است یکی درختان صنعتی از قبیل شمشاد و بلوط و زبان گنجشك و نارون و افرا و زیرفون و - پیدار دیگر درختان پست تر كه برای زغال مصرف میشود یا میوه جنگلی از آن بهر استفاده دیگر درختان خار دار كه فعلاً قابل استفاده نیست چوبهائی كه در استعمال صنعتی ندارد برای كارخانه كاغذ سازی مفید است.

دیگر از منابع ثروت گیلان دریای خزر است بحر پیمائی و صید ماهی یکی از سرچشمه عایدات این ناحیه است بطور کلی قسمتهای قابل استفاده بحر خزر همان سواحل ایرانست زیرا سواحل شمالی بواسطه كی عمق و اینکه يك قسمت از سال از یخ پوشیده است قابل استفاده نمیباشد. دیگر برنج و ابریشم و توتون و سیگار و كنف و نیشكر و حبوبات و فواكه و طیور و مركبات است كه هر يك در تجارت مقام مهمی را حائز اند مادر صنعت كه زغال سنگ و آهن و نفت میباشد، در سرزمین گیلان وفور دارد زغال سنگ و آهن در حدود ماسوله - منجیل ورود بار. نفت در حدود لاهیجان موجود است و آئینه درخشانی را باین سرزمین وعده میدهد - بدیهی است هر قدر علم و تمدن درین اهالی گیلان بیشتر بشرفت نماید بهمان

نسبت از این منابع طبیعی بهتر استفاده خواهند نمود

تقسیمات گیلان - گیلان بنوزده ناحیه تقسیم میشود - ۱ - موازی

که رشت در آن واقع شده ۲ - لشت نشاء ۳ - لنگرود و رانکوه ۴ - لاهیجان
۵ - دیلمان و عمار لو ۶ - رحمت آباد ۷ - رونیبار ۸ - شفت ۹ - ماسوله
۱۰ - فرمن ۱۱ - تولم ۱۲ - چهار فریضه و بهلوی ۱۳ - کنگر
۱۴ - ماسال ۱۵ - شاندرمن ۱۶ - حالش و دولاب ۱۷ - اسلام ۱۸ -
کرکانرود و آستارا کلبه جمعیت گیلان در حدود سیصد هزار نفر است
شهر رشت - رشت مرکز گیلان و بعرض شمالی ۳۷/۱۷ و طول شرقی
۴۹/۲۶ میباشد محلات مهم آن هفت است - زاهدان - محله بازار
خمیران - خمیران زاهدان - استاد سرا - کیاب - صیقلان - جمعیت
رشت در حدود ۷۵ هزار نفر است

تاریخ قدیم گیلان گیلان یا مرز دیلم همواره مسکن دلاوران

و بهلوانانی بوده که زندگانی آنها سراسر
شجاعت گیلانیان مبارزه و قهرمانی بوده است و هرگز در

مقابل دشمنان خارجی تسلیم نشده اند و با نهایت شجاعت از وطن
خود دفاع نمیکرده اند جهانگیران عرب و ترک که سر تا سر کشورهای
آسیا را در تحت تصرف آوردند و تا درون اروپا و افریقا نیز پیشرفت کردند
از تسخیر این ناحیه کوچک عاجز مانده و بعجز خود اعتراف نمودند
بدیهی است نمیتوان گفت راههای کوهستانی و مشکلات طبیعی موجب
عجز آنجهانگیران بوده زیرا آن فاجان نقاطی که بسیار محکم تر و صعب العبور
تر از این ناحیه بوده بقر و غلبه کرده اند و با همه کوششی که
بخرج دادند نتوانستند بر سر زمین گیلان دست یابند بلکه تنها شهادت

و مردانگی مردان این سرزمین بوده که از تجاوز مهاجمین بیگانه جلوگیری نموده است قرن‌ها جهانگیران و مبارزان آرزوی فتح و ثروت بی پایان کیلان را بگور میبردند

مردم کیلان پیوسته با پادشاهان بومی این کشور که توانسته بودند ولایات ایران را در تحت لوای يك حکومت مقتدر درآورند متحد بودند و در هنگام دفاع از میهن عزیز و جنگ با بیگانه‌انگان از بزرگترین قوای کشور ایران محسوب میشدند ولی چون شاهان مقتدر در تاریخ ایران معدود بوده‌اند لذا اغلب اوقات اهالی این مرز خود سروآزاد بوده بلکه متعرض همسایگان خود نیز میشده‌اند

در منظومه ویس و رامین که اصل آن از زبان پهلوی نقل شده از دلیری مردان کیلان گوید هرگز شاهی بر این سرزمین دست نیافته است

زمین دیلمان جایست محکم	برو بر لشکری از کیل و دیلم
چو دیواند کاه کوشش ایشان	جهان از دست ایشان شد خروشان
گروهی ناک استبر دارند	بوزخمش جوشن و خفتان گذارند
از آدم تا کنون شاهان بی‌مر	کجا بودند شاه هفت کشور
نه آن کشور نه بهروزی کشادند	نه با کشور آن مردم نهادند
هنوز آن مرز دوشیزه بمانده است	ندان یکشاه کام دل نمانده است

کیلان در دوره باستانی - کادوسیا یا کیلهای قدیم در عهد فرمان

روائی مادها از آنها هیچ تمکین نکرده بلکه یکمرتبه طغیان نموده و باماد جنگیده و تمام مدی را غارت کردند - در شش قرن قبل از میلاد کیل‌ها با کورش کبیر متفق شده و سلطنت مدی را منقرض نمودند و در محاصره و فتح بابل لشکری از کیل و دیلم حضور داشته‌اند و پس از استقلال کامل

ایران کورش ساتراپی موسوم به اسی تاشب بگیلان فرستاد

گیلان در دوره ساسانی - در جنگ شاپور اول با رم و گرفتاری امپراطور

والریان جمع کثیری از گیلها در لشکر شاپور بوده اند و رئیس آنها باله نوس نام داشته - در آخر پادشاهی قباد که هرج و مرج در ایران پدید آمده بود گیلها بنای سرکشی و تعرض به همسایگان خود گذارند - انوشیروان در آغاز سلطنت خود لشکر عظیمی بحدود گیلان فرستاد گیلانیان که شاهنشاه مقتدر خرد را شناختند بدرگاه کسری بعذر خواهی آمدند کسری آنها را عفو فرمود و فردوسی این قضیه را بنظم آورده -

گیلان در دوره اسلامی و خلافت اموی - در ایامی که تازیان بالشکریز دجرد

نبرد میکردند یکی از سرداران دیلمی ایران که موتا نام داشت چنان تازیان را بهراس انداخت که مجبور بموقف شدند و از خلیفه عمر مددخواستند ولی از سوء تصادف در جنگ واجرود بین همدان و قزوین موتا کشته شد و لشکر ایران پراکنده و راه برای پیشرفت دشمنان باز شد - از اشعاریکه اعراب در این جنگها سروده اند و حشت آنها از دیلمیان بخوبی معلوم میشود - سیدایان عرب هر چه کرش نمودند نتوانستند بر مرز گیلان دست یابند و خرد را از جنگ با دیلمیان عاجز دیدند قزوین را یکی از غوریان سرحداً اسلام قرار دادند - و اعراب از اقامت در این سرحد بیمناک بودند و احادیثی برای فضیلت سکونت در قزوین روایت نمودند - در اواخر قرن اول هجرت حجاج بن یوسف ثقفی بالشکری عظیم بحدود دیلم آمد و نمایندگان دیلم را بخواست و نقشه کوهستان دیلم را بآنها نشان داد و گفت راه های سرزمین شمارا بخوبی دانسته ایم اگر اطاعت ما را نپذیرید ولایت شما را ویران سازیم ایشان گفتند تو تنها راههای ما را دانسته ای ولی یاسنانان

راه‌ها را شناخته‌ای اگر لشکر بفرستی خواهی شناخت - حجاج لشکری
بسرمداری پسر خود فرستاد و بامردم دیلم سخت بجنگید ولی جز کشته شدن
جمع کثیری از تازیان کاری از پیش نبرد و مغلوب بقزوین برگشت در کتب
اعراب اشعار بسیاری هست که جنگجویان عرب از شجاعت دیلمیان - روده‌اند
و اگر عربی یک نفر دیلمی را میکشت یا جان سالمی از دست او بدر میبرد
همیشه فخر میکرد

الت ضربت الديلمی امامهم وجد لته فيه سنان و عامل
آیا نه من آنم که دیلمی را روی لشکر بزدم با آنکه در دست او نیزه بود
اولین شاهانیکه پس از بزدگرد و قتل موتا در سرزمین دیلم با استقلال فرمانروائی
داشته‌اند نامی از آنها در تاریخ برده نشده ولی بقرائن معلوم میشود شاهان
دلیرو کاردانی بوده‌اند که کنور خود را از دستبرد مهاجمین زبردست نگاهداشته‌اند
گیلان در دوره خلافت عباسی - در سال ۱۸۹ هجری هارون خلیفه

عباسی بری آمد و از حکمرانان طبرستان شروین و وندا هر مزر خراج گرفت
ولی بامر زبان پسر جستان شاه دیلم آغاز دوستی نهاده و خراج نخواست
بلکه تقاضا کرد متعاض مسلمانان قزوین نشوند - تا حدود دو قرن
از هجرت که دوره استیلاء و اقتدار عرب بود دیلمیان در مقابل لشکر
عرب سخت مقاومت نمودند نه مغلوب شدند و نه صلح نمودند و نه خراج
دادند و نه اسلام اختیار کردند ولی رفته رفته دانستند که نمیتوانند الی الابد
بطور توحش در کوهستان محصور باشند و از قرن دوم فکر افتادند که
دست عرب را بکلی از ایران کوتاه کنند و دستگاه خلافت عباسیان را
برهم زنند از روی این فکر با سادات علوی که دشمنان خلفا بودند بنای
دوستی گذاردند و علویان که از دست عباسیان فراری بودند دیدیم پناه

مردند نخستین علوی که بدیلم پناه آورد یحیی بن عبدالله نواده امام حسن ۴ بود و از آن بعد کوهستان دیلم ماوی و مأمّن علویان شد و دو دشمن خلفا دیلمیان و علویان باهم متفق شدند و بتدریج دیلمیان مذهب تشیع اختیار کردند در ۲۵۰ هجری داعی کبیر حسن بن زید علوی درمازندران خروج کرد و هسودان شاه دیلم با او بیعت نمود و جستان پسر هسودان وی و قزوین را بنام داعی بکشاد دیلمیان برای مساعدت با علویان خدمات بسیاری متحمل شدند و در جنگ با خلفا زمانی غالب و گاه مغلوب میگرددند اسلام آوردن مردم گیلان - در ۲۹۰ هجری ناصر کبیر حسن بن علی

سراز شکست از سامانیان بکوهستان دیلم پناه برد و مدت ده سال در بین مردم گیل و دیلم بنشر اسلام پرداخت و بیشتر مردم گیلان بمذهب تشیع گرویدند سیر ناصر بالشکر گیل و دیلم مازندران و کرگان را بگرفت و سامانیان را بیرون کرد - سرداران لشکر ناصر از قبیل اسفار پسر شیرویه و ماکان کاکی و حسن فیروزان و مرداو بیج زیار و ایلی نعمان همانهایی بودند که سلطنتهای مختلف گیلانیان را در ایران تشکیل دادند

سلطنت های گیلانیان در ایران - گیلانیان پس از سیصد سال محصور بودن

در جبال براهنمائی علویان اسلام پذیرفتند و از کوهستان دیلم ببرزیر آمدند و در میان مسلمین راه پیدا نمودند پنجاه سال نگذشت که خاندانهای از آنها بظهور رسید که در اکثر ممالک اسلامی حکومت میکردند حتی در مکه و مدینه بنام آنها خطبه میخواندند و نفوذ عرب را بکلی برانداختند در قرن چهارم از خاندانهای دیلمی گنگریان در تارم و زنجان سالاریان در آذربایجان و اران و رمنستان - آل زیار نخست در ری و قزوین و سیاهان و خوزستان و سپس در طبرستان و کرگان و گیلان و ابویه در فارس و کرمان و خوزستان و عراق عرب و ری و اسپهان و همدان

فرمانروائی مینمودند و مذهب تشیع بدستکاری آنان در ایران انتشار یافت
گیلان در دوره استیلای مغول و تیمور - در دوره مغول سرزمین گیلان
 در اثر شجاعت و مردانگی گیلانیان از تعرض سرداران چنگیز و هلاکو
 و ایلخانان جانشین آنها مصون ماند در ۷۰۶ هجری الجایتو خدا بنده
 که خود را پادشاه شیعه مذهب معرفی میکرد با لشکر عظیمی از دو
 طرف مازندران و آذربایجان بگیلان حمله آورد پس از انلاف هزاران
 مغول و قتل سپهسالار کل و جمع کیشری از سرداران مغول قسمتی
 از گیلان را غارت نمودند اما چون میدانستند این فتح دوامی نخواهد
 داشت بزودی عقب نشینی اختیار نمودند و مجدداً امراء محلی استقلال خود
 را بدست آوردند تیمور و اعقاب او نیز نتوانستند در این ناحیه نفوذ
 کنند و گیلان از دستبرد آنها محفوظ ماند

حکومت گیلان - در این دورهها بصورت ملوک الطوائفی بوده و در دست
 امراء محلی اداره میشده در بیه پیش سادات و کیابان و در بیه پس امراء
 بومی حکمرانی مینمودند و غالباً صفحه گیلان میدان کشا کش سادات و امراء
 محلی بود و این رویه تا اواسط دوره صفویه ادامه داشت ۱

گیلان در دوره صفویه - در دوره شاهان صفوی که اصول ملوک طوائفی
 از ایران سپری میشد و نقشه استقلال ایران و نجات از زیر نفوذ ترک و
 عرب که بدست دیلمیان طرح شده بود صورت عمل پیدا میکرد وقت
 آن رسیده بود که مانند عصر هخامنشی و دوره ساسانی گیلان با حکومت
 مرکزی متحد شود امراء محلی و سادات نسبت بخاندان صفوی اظهار
 اقیاد نمودند شاه عباس کبیر در گیلان جاده هائی بساخت و امراء مقتدر

۱ برای مزید اطلاع بترجمه تاریخ طبری - و تاریخ ظهیرالدین مرعشی طبع
 رابینو و تحقیقات دانشمند معاصر آقای کسروی مراجعه نمائید

گسگر را شیروان کوچانیده و جمعی از مردم آذ ایحاز را در حدود
طالش - کونت داد

تاریخ گیلان تألیف عبدالفتاح فومنی - تاریخ گیلان در دوره صفوی
که بقلم عبدالفتاح فومنی که یکی از دانشمندان گیلان است نگاشته شده برای
تحقیق و تتبع در روایات مردم گیلان و اوضاع دوره صنوی کتبی است
بسیار مفید و سودمند نسخه این کتاب بسیار کمیاب است و از قرا مسعود
در حدود ۷۶ سال قبل یکمرتبه در روسیه بطبع رسیده ولی آن نسخ چاپ
امروزه بکلی نایاب است و سزاوار بود این نسخه نفیس هر چه زودتر برای
استفاده عموم بطبع برسد در سال ۱۳۱۴ که ریاست معارف گیلان بعهده
آقای عبدالحسین صادقی نژاد محول بوده در دبیرستان شاهپور رشت
انجمنی بنام سالنامه و تالیفات از بین محصلین دبیرستان تشکیل گردید
و در نتیجه تشویق و راهنمایی آقای حسن مبرهن رئیس دبیرستان اعضاء
انجمن برای جمع آوری موضوعات تاریخی و افسانه های ملی و لغات محلی
و تحقیقات راجع به اوضاع جغرافیائی و اقتصادی جدیدی شایان بخرج دادند
و مطالب بسیار مفیدی برای طبع و نشر تهیه نمودند آقای است الله فروزش
ناظم دبیرستان يك نسخه خطی قدیمی از تاریخ عبدالفتاح فومنی که
بزرگمت زیاد تهیه نموده بودند برای تحقیق و استفاده بدسترس محصلین
مربور گذاردند اعضاء انجمن برای خدمت به هموطنان در مقام طبع و
انتشار آن برآمدند در این موقع که ساختمان باشکوه دبیرستان
شاهپور اتمام پذیرفته و جشن گشایش آن شروع میگردد کتاب فروز
بضمیمه مقدمه که فهرستی از اوضاع قدیمی گیلانست و يك خاتمه راجع به
تاریخچه ساختمان دبیرستان طبع و بیاس قدردانی به پیشگاه
جناب آقای حکمت وزیر محبوب معارف اهداء نمودند

(توانا بود هر که دانا بود)



(تاریخ گیلان)

☆ (تألیف) ☆

☆ (عبد الفتاح فومنی) ☆

☆ از انتشارات ☆

☆ انجمن سالنامه و تألیفات دبیرستان دولتی شاهپور رشت ☆

☆ در سال تحصیلی ۱۳۱۴ - ۱۳۱۵ ☆

☆ رشت چاپخانه معیشت ملی ☆

بسم الله الرحمن الرحيم

نظم

ای نام تو مطلع کلام همه کس در نظم کلام تو نظام همه کس
بر صفحه هستی قلم تقدیرت تحریر کنند نشان و نام همه کس
حمد بیحد و ثنای بیعدد مالک الملک پادشاهی را که در دیوان توتی الملک
من تشاء از روی فضل و کمال هر که را خواست بلباس پر اساس انا جعلناک
فی الارض خلیفه بیاراست و در دار الملک فاحکم بین الناس بالحق تاج
موفور الابتهاج عزتش را بزیور السلطان العادل ظل الله فی الارضین مزین
ساخت و جهت سروری بشرف سلطنت گستری چتر عظمت و لوای ابهتش را
بعلم عنایت انی جاعل فی الارض خلیفه در جهان بجهان داری بر افراخت

نظم

ای ملک تو ملک دل ارباب یقین در ملک تو شاهان جهان خاک نشین
بر خاک اگر نسیم لطف تو وزد خیزد ز بی سلطنت روی زمین
قادری که بمصدق و تنزع الملک ممن تشاء خلعت خلافت را از دوش
پادشاهان بیدادگر بی هوش مآثر بسوز سینه مظلومان با جوش و خروش برکشیده
روز نامجه دولت ایشانرا در دفتر خانه وتذل من تشاء با مضاء رسانید

نظم

چگویم بمدح چنین پادشاه که دانش بکنهش نبرده است راه
فرازنده چرخ فیروزه رنگ در آورنده لعل رخشان ز سنک
بقدرت فروزنده نور و نار رساننده روزی مور و مار
و درود نامحدود و صلوات نا محدود بر آن صاحب علو و عزت و مقام

رفت قاب قوسین او ادنی که غرض از بود و مقصود از نمود عالم و آدم جلوه
وجود مفیض الجود و ظهور نور بی قصور او بود

نظم

محمد کز ازل تا ابد هر چه هست بآرایش نام او نقش بست
صوات الله علیه و آله وسلم و بر امام المتقین و امیر المؤمنین و یعسوب الدین
ابی الحسنین غالب کل غالب .

لیت

خلائق گر شدندی متفق در دوستی با او نگشتی ظاهر از جبار قاهر دوزخ لایب
الهادی فی سبیل الله علی بن ابی طالب علیه السلام و بر اولاد گرامش سلام الله
علیهم اجمعین الطاهرین ، اما بعد بر ضمیر اکسیر تأثیر ارباب خبرت و
اصحاب بصیرت پوشیده نماند که در این پنجاه سال که مملکت
معموره دار المرز بتصرف سلاطین اسحاقیه در آمده فترات و انقلابات و هجوم
و ازدحام عوام کالانعام بل هم اضل سبیلا مثل فتور غریب شاه مشاهده نشده
بود این فقیر بی بضاعت عبد الفتاح فومنی را که بگوشه دهقان بعزلت و
انقطاع بسر میبرد به خاطر فائر خطور نمود که قضیه مذکوره را بنوعی که سانح
شده بود تألیف نماید چون واقعات مذکوره حسب الواقع بتحریر واقع نشده
بود بفکر آن افتاد که شمه از حالات ملوک و سلاطین مازندران رگسگر و آستارا
و لنکران که در عصر و زمان تسلط و استیلای سلاطین صفویه بوقوع رسیده
بیان سازد تا معلوم شود که چگونه انقراض دولت ایشان شده از بیوفائی و
حرام نمکی مردم کیلان مثل بیوفائی و بد طینتی مردم کوفه و شام نسبت
بخاندان حضرت خیر الانام و بسزاء و جزا پاداش عمل نا فرجام خود رسیدن

در هر عصر و زمان تا اهرافض دوران عالم و عالمیان الی آخر الزمان الحق
اگر کسی از خداوندان ذوی الابصار و اهل ذهن و کیاست و فطانت روزگار
بعد از ملاحظه و مطالعه این کتاب بنظر تأمل و تجربه که مدام در اوضاع
اهالی گیلان از ظلم و بدعت و هوان مشاهده مینمایند مطالعه فرماید یقین
داند که کفران نعمت و حرام نمکی با ولی النعم قدیمی آخرش اثر چنین
خواهد بخشید .

بیت

مکن کفران نعمت زانکه کفران چو نیکو بنگری باشد دو کفران
درست است. این سخن نزد خردمند نیابند اهل کفران بسوی غفران
بناء علی هذا بقلم شکسته رقم در هم بسته آمد

نظم

کن چه مرا قدرت اینکار نیست خامه بدینکار سزاوار نیست
هست امیدم که بفضل خدای کلك چه برعاج شود مشکسای
لاجرم استعانت و استیفاق خداوند علی الاطلاق طلبیده شروع در حالات و
مقالات و مقدمات ایشان و فقرات و آشوب گیلان و مازندران و غیره که
انقلاب و انقطاع دوات ایشان روی داده بود مینمود چون این تألیف بر تاریخ
حالات و حکایات گیلان بود بتاریخ گیلان موسوم ساخت و مرتب بردو
فصل و چهار مقاله گردانید و من الله العون والتائید

فصل اول

در حالات اخبار و انکسار دولت مظفر سلطان مرحوم والی گیلان



بیه پس رشت و انقراض دوات سلاطین اسحاقیه علیهم الرحمه که از آنزمان
الی الان مدت ممتد یکصد و چهل و دو سال مصروف شده

فصل دوم

دراحوال جلای مغفوری خان احمد خان حاکم ووالی ولایت بیه پیش
لاهیجان و ابتلای پسران شاه جمشید خان علیه الرحمة و الرضوان و بقتل
رسیدن امیره سیاوش خان حاکم گسکر و عصیان امیر حمزه خان طالش حاکم
آستارا و بقتل آمدن او در ولایت شیروان و استیصال ملوک مازندران و
تصرف نمودن سلاطین صفویه در ممالك گیلان و مازندران و غیر آن بتقدیر
ایزد سبحان وقادر مستعان بمدلول آیه کریمه ذالک فضل الله یوتیه من یشاء
والله ذو الفضل العظیم اقلام مصوران الواح اخبار بدینگونه صورت نگار
آراست که چون شاه اسمعیل الصفوی ممالك عراق و آذربایجان و فارس
و بعضی از ولایات کردستان و عربستان و غیره آنرا بتصرف در آورده درچمن
سلطانیه نزول اجلال فرموده بعیش و نشاط و سرور در انبساط اشتغال مینمودند
ارکان دولت در باب تسخیر و تصرف گیلانات حکایات بعرض میرسانیدند چون
حکام و والی ولایت لاهیجان بنا برحسن رعایت سابقه دوستی و داد آل صفویه
نموده بودند و امیره دوباج والی گیلان بیه پس زیاده بر حکام اسحاقیه دم
استعداد و استقلال میزد و لوازم اطاعت و انقیاد بعمل نمیاورد نواب شاه
اسمعیل عزیمت آن نمودند که بعضی جنود را بسررداری حسین بیك الله ذوالقدر
که منصب خلیفه الخلقانی داشت روانه گیلان بیه پس نمایند که امیر دوباج
حاکم بیه پس را بدائرة اطاعت دائمی درآورده باج و خراج بگردن گذارند
و در خلال اینحال امیر دوباج حاکم بیه پس از عزیمت نواب گیتی ستان

آگاهی یافته صلاح در اطاعت دیده و صلاح حال خود را دانسته مولانا عبد الله تولمی و خلیفه سعید علی فومنی را که احوال ایشان در خاتمه روضه الصفا از تألیف محمد بن خاوند شاه بلخی به بسطی لایق مذکور است که در فصاحت و حسن وافی و بلاغت و شیرین زبانی سر آمد اکفا و اقراں خود بودند با تحف و تبرکات بی پایان و مشوقات شایسته گیلان فرستاده و نیاز مندانه اظهار اطاعت و فرمان برداری نموده استدعا و التماس مصاهرت مینمایند رسولان مذکور با پیشکش و ارمغان موفور و هدایای نامتصور بدار السلطنة قزوین بشرف بساطبوسی استعداد یافته بعد از ادای رسالت و تبلیغ استدعا و تحف و تبرکات فوق الحد و الاحصاء منظور نظر الطاف و اعطاف شاهی گشته عرض مطالب و مستدعیات می کنند و نواب شاه اسمعیل از طیب خاطر سر رضا جنبانیده صبیحه محترمه عالیله خیر النساء بیگم را در سلك ازدواج امیر دوباج والی بیه پس انتظام داده ایلچیان مذکور را دوستکام و مقضی الوطن و المرام بگیلان از راه کامرانی و کامروائی فرستادند

﴿گفتار در بیان عروسی امیره دوباج و آوردن شاهزاده﴾

﴿خبر النساء بیگم را بگیلان﴾

امیره دوباج بعد از ورود و وصول رسولان خویش و استماع اخبار و انواع احسان و اصطناع از اندازه بیش نواب اعلا به تمهید و ترتیب طوی پادشاهانه قیام نموده سادات عظام و مشایخ گرام و اکابر و اشراف ذوی الاحترام گیلان را با پیشکش باهره بدرگاه معلی روانه نموده ثانی الحال عرضه داشت دولت خواهانه که مشعر بر نهایت اطاعت و فرمانبرداری بود در قلم آورده ارسال نمود و ارباب حرمت و صلاح و اصحاب عزت و فلاح از گیلان

بیه پس بدرگاه شاه اسمعیل رفته تبلیغ رسالت و اظهار و اعلام دعاء دولت
 ابد پیوند مینمودند نواب قدسی القاب جهانبانی رسولان امیره دوباج را منظور
 نظر التفات بی پایان پادشاهی و ملحوظ اعتبار اولی الابصار نامتناهی گردانیده
 شاهزاده رابعقد دوام امیره دوباج والی گیلان درآورده بآداب و قانون پادشاهانه و آئین
 ملوکانه به گیلان فرستادند و امیره دوباج مقرر فرمودند که وزراء و امراء و
 سپهسالاران و متعینان و ارباب و متولیان الکای فومن و شفت و تولم و ماسوله
 و کوچصفهان فرقه فرقه و جوق جوق از کنار قزل اوزن که ابتدای
 الکای پشت کوهست تا قصبه ماسوله و باغ امیره حسام الدین اراده استقبال
 شاهزاده نمایند و اکابر و اشراف و اعیان و امراء و وزراء و سپهسالاران
 رشت و کوچصفهان از روی مسارعت تا موضع نول سره ما کلوان باستقبال
 مبادرت نموده انتشار ها هر کسی فراخور مراتب و مناصب کردند و پیشکشاها
 کشیدند و هر روز آسایش کنان سه فرسخ راه طی مینمودند و در هر
 منزلی یکصد و پنجاه سر گاو و گوسفند قربان مینمودند و حسب فرمان
 چندین هزار کس از گیلان بیه پس باستقبال شاهزاده روانه شدند چون بموضع
 شنبه بازار و لولمان رسیدند یکروز و شب در آنجا توقف نمودند روز دیگر
 چندین هزار مرد و زن پیاده در جلو پادشاهزاده ایران رقص کنان میآمدند
 و بدار الاماره فومن نزول اجلال منعطف گردانیدند و امیره دوباج در روز
 پنجشنبه هیفدهم شهر شعبان المعظم من شهر سنه ثلث عشرین و سبعمائیه
 بآئین عظمت و جلال و شوکت و اقبال با کمال نشاط و خرمی از رشت
 متوجه فومن گشته بفومن آمده سعادت زفاف و کامرانی و دولت ازدواج و
 گورکانی دریافتند چند شبانه روز در فومن داد عیش و نشاط داده روانه رشت
 شدند و بدار الاماره خویش نزول و حلول فرمودند و هر کسی از امراء و

ملازمان و معتبران بمنازل و مقام خود رفتند

✽ گفتار در بیان عزیمت امیره دوباج والی بیه پس ✽

✽ بدرگاه شاه اسمعیل و موسوم شدن بلقب مظفر سلطان و باز آمدن بگیلان ✽

بعد از انقضای مدت یکسال که رایات جاه و جلال داخل ییلاق سلطانیه شدند
امیره دوباج احرام زیارت درگاه جهانبانی بسته باتفاق اجله مقربان و مخصوصان
روانه درگاه گردیده بشرف بساطبوسی مشرف گشته پادشاه لوازم اعزاز و اکرام
و شرایط تبجیل و احترام در باره امیره دوباج بعمل آورد و نظر بخدمت
خاندان اسحاقیه علیهم الرحمة نهایت مهربانی و مراسم مهربانی بتقدیم رسانیده
در مجلس اعلاء در ضلع ایمن پادشاه بسالا تر از طبقه سلاطین و امراء
جای نشستن دادند و بلقب مظفر سلطانی و شرف لفظ گورکانی مخصوص و
ممتاز گردانیده خیمه و خرگاه منقش و چتر و سایبان مذهب عنایت فرمودند
و مدت سه ماه مظفر سلطان همیشه در مجلس اعلاء از روی کمال عزت
و تمکین بدرجه قرب منزلت راه اختصاص یافته بود از پادشاه ایران رخصت
انصراف حاصل نموده به انعام فراوان نوازش یافته با کمال مرتبه استقلال بگیلان
آمده روش نهابر و وجوه دنانیرا بنام شاه اسمعیل زیب و زینت شکرگو و مدح
گزارنده در مقام اطاعت و فرمانبرداری اوقات مصروف میداشت اما این
مصاهره و خویشی و پیوند بقال بد بر آمده مبارک نیفتاد و بشامت آن
انقراض دولت امیره دوباج مظلوم شد بلکه نتیجه نا مبارکی ان بولد و
اولاد او بتمیامت حکام گیلان و ساکنان آن رسید چنانچه انشاء الله تعالی
سمت ظهور یافته مذکور میگردد تا آنکه شاه اسمعیل بتاریخ شهر محرم
الحرام سنه ثلاثین و تسعمائنه در آهار و مشکین رحات فرموده چنانکه
مر حیدر معمائی در تاریخ او گفته

رباعی

شاه گردون پناه اسمعیل آنکه چون مهر در نقاب شده
از جهان رفت وظل شدش تاریخ سایه تاریخ آفتاب شده

نه اب شاه طهماسب بتخت سلطنت جلوس فرمود و به سببی از اسباب
که ذکر آن در این عصر و زمان در این کتاب مناسب نیست وحشت و
مغایرت بهم رسیده درآمد و شد از جانبین مسدود گشت بالجمله مظفر السلطان
مدنی در میان خوف و رجا بوده از آثار قهر و غضب پادشاه اندیشه مند
گشته اوقات میگذرانید و در خلال این احوال شاهزاده خیر النساء بیگم زوجه
امیره دوباج در فصل تابستان بتاریخ پنجم شهر شعبان سنه ثمان ثلثین و سبعماء
در بیلاق ماسوله بجوار رحمت و مغفرت ملک منان رخداوند رحمن پیوسته
مظفر سلطان بقانون شریعت مطهره پیغمبر آخر الزمان علیه صلوات الله رحمن
و آئین سلاطین نافذ فرمان نعل محفوف برحمت ربانی بلقیس الزمانی را
بمقبره صفویه در اردبیل فرستاده مدفون گردانیدند و قریه واقع دشت من محال فومن را
که هر ساله مبلغ یک هزار تنکه نومه قرری قریه مذکوره بود وقف مزار رحمت آثار
آن صفیه روزگار نموده وقف نامه را بمهر و نشان سادات و قضات و اصول
و اعیان کیلان رسانیده و بآستانه متبرکه فرستاده قریه مذکوره را بتصرف
متولیان آستانه وا گذاشت و چون وفات شاهزاده مغفرت نهاد باعث تفرقه
خاطر و تشویش باطن و ظاهر مظفر السلطان شده بود خبر نهضت سلطان
سلیمان قیصر روم بجانب آذربایجان شایع گشته مظفر سلطان
والی کیلان از عالم غفلت و نادانی و از سر خوف و حیرت و سرگردانی
بلکه از جهت ادبار و انکسار که بطالع او راه یافت بود با هشت هزار کسی
از لیام بیه پس باستقبال قیصر روم شتافته در خوی و سلماس داخل اردوی

سلطان سلیمان شده و با قیصر ملاقات نموده از شاه طهماسب اظهار شکایت مینماید و عرض تظلم میکند و همه راه در ملازمت قیصر قطع نموده بچمن سلطانیه میرسند و چون صحرای سلطانیه مخیم نساکر راد میة شومیه غیر ناصبه مرضیه میشود روزی سلطان سلیمان از مظفر سلطان میپرسد که از اینجا تا مملکت شما چقدر مسافت است جواب میدهد که پادشاهم از اینجا تا گیلان یکشب در میان میتواند رفت قیصر باو میگوید که اگر خواسته باشی که بالکای خود بروی شما را رخصت میکنم و اگر بشکر و عسکر احتیاج داشته باشی بیست هزار کس همراه شما میکنم سلطان از باب رفاهیت و نخوت جواب میدهد که سلطان عالم سلامت باشد مرا در ملک خود منازعی نیست و اهل الکای من سک و بنده منند و معاند من همین پادشاه ایران است و بهمه تقدیر از قیصر رخصت انصراف حاصل نموده از راه منجیل و حرزویل روانه گیلان میشود (گفتار در بیان شکست کار و صدور آثار محنت و ادبار مظفر سلطان)

﴿ بجهة حق ناشناسی و مخالفت امیره حاتم روی نمودن ﴾
چون مظفر سلطان با لشکر و حشم و متابعان از قیصر روم مرخص شده روانه گیلان میشود بموضع باغ شمس میرسند و در آنجا شب فرود می آیند امیره حاتم حاکم کهدم که ریب نعمت و رهین منت مظفر سلطان بود و سالها در خدمت و ملازمت او بوده اوقات بدولت و فراغت می گذرانیده در اینوقت بانکار و خلاف بیرون آمده و باتفاق جمع کشیری از اجامره و اوباش که بر سر راه جمعیت کرده بودند بر سر مظفر سلطان تاخته پرده آزر و نقاب شرم بیکباره از پیش چشم بر داشته در ازای حقوق و احسان طریق عقود و کفران پیش گرفته جمعی کثیر از خواص

و مقربان و ملازمان مظفر سلطان را بقتل رسانیدند خزینه و اموال و اخیال مظفر سلطان را غارت و تالان کرده جمله را بار اذل و اوباش قسمت فرموده قوی حال گشت و شکست عظیم بر احوال مظفر سلطان راه یافته با خاطر مشوش و لشکر پربشافت از راه منجیل و حرزویل ببلده رشت آمده با دل نا شاد بدار الاماره خویش نزول میکنند و بعد از آن یک هفته از رشت روانه کوچصفهان میشود بطلب لشکر عزیمت کوچصفهان کرده چون لیام و سپاهی کوچصفهان بر تمامی سپاه و لیام الکای بیه پس بر حسب شوکت و استطاعت تفوق در جهان دارند شاید که لشکر کوچصفهان را بایشان درم و دینار امید وار ساخته بانفاق لشکر کوچصفهان برشت آمده و باحضار لشکر فومن و شفت و تولم و غیر آن فرمان داده بعد از جمعیت لشکر بیه پس عازم کهدم شده امیره حاتم را گوشمال بسزا داده جزای نمک بحرانی و سزای بد سرانجامی در کنارش مینهد چون زمان دولتش از اقتضای قضا و قدر سپری شده بود چند روز در کوچصفهان توقف نموده هر چند بتألیف قلوب سپاه و لیام آنجا گوشتید بجائی نرسید مردم آنجا حقوق نعم ولی النعم را منظور نداشته شیوه بیوفائی و شیمه بیحیائی پیش کرده هر کس را امروز بداد و دهش راضی میکرد روز دیگر خبر میرسید که همان کس از آب سفید رود گذشته بکینا احمد سلطان والی گیلان بیه پیش متوصل گشت لاجرم آن شهر نیز شکسته بال پریشان حال از بیوفائی مردم کوچصفهان آثار ادبار و علامت انکسار دولت خود فهم نموده عود مینماید و بسپاه رودبار رشت رسیده داخل شهر و دار الاماره خود نمی شود و از سپاه رودبار روانه سپاه رودگان و پیر بازار شده بخانه میر عمر نزول میکنند و در منزل مذکور داسیه رفتن شیروان نموده به تهیه اسباب کشتی و کرجی

ها برداخته در عرض یکم هفته احمال و انتقال خود را بکشتی در آورده عزم آن میکنند که اشتعال غضب پادشاه ایران را بآب دریای قلازم منطقی ساخته خود را بساحل نجات وامان رساند بالضروره روز پنجشنبه بیست و دوم شهر شعبان المعظم سنه اثنین و اربعین و تسعمائه ملک و دولت چندین ساله را از روی اضطرار وداع نموده برفاقت والده خود و معدودی از موالیان و نفریان سراسیمه و حیران با دل حزین و خاطر پریشان بکشتی در آمده متوجه شیروان گردید

(گفتار در بیان تسلط و استیلای امیره حاتم در مملکت بیه پس) (و گرفتار شدن او)

چون امیره حاتم مشنوم کهدم با مظفر سلطان ولی النعم بروشی که مرقوم قلم سوانح رقم گشت جرأت و جسارت نموده بود بدانمقدار بیحرمتی اکتفا نکرده بعد از روانه شدن مظفر سلطان بجانب شیروان با جنود نکبت ورود شیطان بدعوی سلطنت و سرداری مملکت گیلان برشت آمده و بشاه حاتم ملقب و موسوم گشته بروش سلاطین نافذ فرمان سکه و خطبه بنام خود کرده و در احکام و ارقام طغرا نوشته و در عنوان احکام مهر بزرگ میکرده و نقش نگینش این (نظام)

جهان که وسعت اوصدهزار فرسنگ است به پیش چشم جهان بین همت تنگ است و الکای بیه پس را تصرف نموده و دو زن مظفر سلطان را که حسن آرا و جهان آرا نام داشتی تکفیر فرموده و در حیات مظفر سلطان بعقد و نکاح خود در آورده و چون فی الحقیقه نمک بحرامی را نتیجه بد سرانجامی است چنانکه گفته اند

(نظم)

هر آن کهتر که با مهتر ستیزد چنان افتد که هرگز بر نخیزد
در عرض اندک مدت سپهسالار رستم فومنی که به قورچی باشی رستم
موسوم بود از امرای معتبر مظفر سلطان سپاه تولم و فومن و توابع را
بر سر خود جمع نموده و بعداوت و انکار شاه حاتم کرد خصومت و عداوت
استوار کرده در صحرای سنگ فوزیه تیپ بسته و با او جنگ کرده بسیاری
از اراذل الناس و جمعی از او باش که در ظل رایت وی جمع شده بودند در
میان حرب و معرکه طعن و ضرب قتل شدند و شاه حاتم مذکور در نهایت
ذلت و هوان اسیر سر پنجه تقدیر گشته مکافات کرده از خویش را همانند
دید و مشاهده کرد و چون در این وقت قیصر روم بطریق که شمه ذمیمه
ایشانست از حرکت خویش نادم گشته بی نیل مقصود از ولایت آذربایجان
مراجعت نموده عازم مملکت روم شده بود و شاه طهماسب
لشکر رومیه را تعاقب نموده عازم به دار السلطنه
تبریز نزول اقدس فرموده بودند که سپهسالار رستم فومنی شاه حاتم
مذکور را بتازنجیر و در شاخه مصحوب مردم معتبر گردان چرب زبان
روانه تبریز میباید و احوال عزیمت مظفر سلطان بجانب فیروان و نهرمت
و جسارت شاه حاتم که در مملکت گیلان و حرکات بی نهایت او ادعای
نابیند او را مشروحاً مرصعه داشت نمود بعد از آنکه فرستادگان سپهسالار رستم
شاه حاتم ملعون را بحسن بیک ذوالقدر که حاکم مراغه بود سپرده اجواب
عریضه سپهسالار رستم فومنی را موافق مصلحت وقت در قلم آورده و
خلعت فاخره بهجت سپهسالار مذکور عنایت و التفات فرموده و مدت کوتاهی
در گیلان بیه بس قفنه و فنور ملوک الطوائف بود

گفتار در بیان عزیمت مظفر سلطان بجانب شیروان و داخل شدن

بقلعه در بند و عاقبت کار او موافق تقدیر ربانی

سابقا مرقوم قلم خجسته شدیم شده بود که مظفر سلطان والی ولایت بیه پس از بیوفائی و بی اعتباری ساکنان محال کو چصفهان حالت عجز و انکسار در خود ملاحظه نموده از بیوفائی و ناسازگاری فلک بی سامان ملک و دوات قدیمی خود را وداع نموده لز خانۀ میر عمر پیربازاری بدریای قلم بکشتی نشسته متوجه شیروانات شده بود چون شهر شماخی میرسد از احوال سلطان مظفر حاکم در بند شیروان که صیده کریمه شاه اسمعیل را در حباله نکاح آورده بود، و با مظفر سلطان والی گیلان با جناب بود استحضار میکنند ظاهر میشود که سلطان مظفر حاکم در بند وفات یافته است و شاهزاده بیوه در خانۀ او نشسته مرکوز خاطر او میشود که از شیروان بدر بند رفته شاهزاده مشایخ الیه را بقصد دوام خود در آورده قلعه در بند را قائم کرده از اینجهت در آن مملکت قائم تواند شد و اذیت پادشاه ایران را از خود رفع نمایند کرد (نظم)

چو تیره شود مرد را روزگار همه آنکند کش نیاید بکار

لاخیرم از قصیه شماخی عازم در بند شدند بدر بند رسیده بمنازل سلطان مظفر متوقفی فرمود می آید و اظهار احوال خود مینماید و ملازمان و منسوبان حاکم در بند بقدیم اعزاز و احترام پیش آمده بتقدیم مراسم ضیافت و ارسال اقامت و لوازم خدمت و ملازمت و نهایت مهربانی و شرایط میزبانی قیام و اقدام نموده طریق مهمان نوازی بعمل می آورند و از کمال مهربانی و اطاعت ساکنان در بند مظفر سلطان را طمع دایمادی محمد خسرو ایران از باطن

غفلت مواظبت سر بر زده والدۀ خود را بنزد شاهزادۀ عالمیان میفرستند که چون من از وطن مألوف خود فراموش کرده بدین صوب آمده ام و شوهر شما وفات یافته اگر مرا بشوهری قبول کنی میتوانی بود شاهزادۀ مشارالیه از جرأت او اندیشه مند گشته جواب میدهد که مرا در اینکار امتناعی نیست اما بی اجازت و استرضای برادرم شاه طهماسب صورت پذیرد همیشه و مظفر سلطان باین نوع سخنان راضی نشده بتکرار و تقاضا افزوده بجای میسازد که شاهزادۀ از اضطراب او به تنگ آمده جواب مقرون به رضای بعلم فرستاده روزی چند مهلت می طلبد و در خلال این احوال صبیہ شام اسمعیل در خفیہ احوال آمدن مظفر سلطان والی گیلان را بقلعہ در بند و از راه باطلی و آرزوهای بتحاصل او را عرضہ داشت نموده و مصحوب شخصی ائمن بدرگاہ جہان یناہ ارسالہ میدارد و شاه طهماسب در تیریزہ نزول و حلول اجلالہ از زانی داشته بودند چنانچہ کہ گذشتہ از مضمون عرضہ ہمیشہ عالیہ اطلاع یافتہ بر بزبان مذکور میسازد

نظم

یار در خانہ و ما گرد جہان میکردیم
 فوراً بایزید سلطان شاملو را کہ حاکم مغان و ارسیا بود طلبیدہ و
 زنجیری باو دادہ فرمان داد کہ با یکصد نفر جوان دو اسبہ ابلاغ کردہ
 خود را بقلعہ دربند رسانیدہ مظفر سلطان والی بیه پس را زنجیر کردہ
 بدرگاہ جہان یناہ آورد حسب فرمان واجب الاذعان بایزید سلطان
 باتفاق غازیان عظام از روی مسارعت تمام بدر بند رسیدہ بی گپاین در آن
 مکان کہ مظفر سلطان نزول کردہ بود در ودیوار آنخانہ را مرکز وار فرو

گرفته و بآیزید سلطان با چند نفر باندین آن مکان رفته زنجیر گران
 یوش رو اظهار حکم و فرمان لازم الانعان نموده علی الفور مظفر سلطان
 دود منه را زنجیر می کند و روز دیگر با تفاق غازیان روانه درگاه
 عالم پناه می شوند و بعد از قطع مسافت بیک قرخی تبریز رسیده عرض میکند
 از توقف سلطنت و شایر کدورات ظاهری و باطنی که درباره مظفر سلطان ذخیره داشت
 حکم می کند که گاه شهر تبریز باستقبال سلطان بیرون رفته تخته کلاه بند
 بر سر من نهاده بروی تشبیر بشهر در آورده و شاه حاتم کهدمی را که دساق حسن
 بیک نور القدر بود به خر سوار کرده با زنجیر و دو شاخه همراه شهری
 و بارانی باستقبال مظفر سلطان فرستادند در میان مهر که نظر
 مظفر سلطان شاه حاتم مذکور افتاده میگوید که ای سگ نمک بحرام دیدی
 که نمک من با تو چه کرد او در جواب میگوید که راست میگوئی
 نمک شما با من این کرد اما نمک شاه عالم پناه نیز با شما آن کرد که
 من بلی مقلده و مکالمه ایشان بتقریر حسن بیک ذوالقدر بنواب اعلی رسیده
 سخنان شاه حاتم موافق مزاج اقتضای او را از بند و قید
 استخلاص داده و مبلغ یکصد تومان تبریزی بسیور غال بر او مقرر فرموده
 در ولایت کواشیر کرمان فرستادند در آسوب وفات یافته روانه سعید شد و مظفر
 سلطان مستمند را در هفتم ربیع الآخر سنه ثلث اربعین تسعمائه قباب بارو طی
 پوشانیده و به قفس تنگ نشانده به منجنیق بر سر گلسته و شیدیه بالا کشیده
 هتک باران گودنه یفعل الله ما یشاء و بحکم مایزید

(بیت)

زمانه چه باد است و باد او نخست نقاب از رخ کحل بعزت کشد
 پس از هفته در میان چمن تنش را بخاک مذلت کشد

(گفتار در بیان احوال امیره سلطان محمد کهدمی و پسرش امیره شهنشاه)

(که بهوس سلطنت بیه پس بخاک هلاک افتادند)

چون مرقوم رقم کلسک بیان گردید که مظفر سلطان و السی کیلان
بدار السلطنه تبریز مقهور قهر شاهی گردید مدت مدید در ولایت بیه پس
هرج و مرج و ملوک طوائف بود که امیر سلطان محمد کهدمی بدعوی خویشی
مظفر سلطان و بداعیه وراثت ملک کیلان با اکابر و اشراف و اعیان
و سرداران و سپاه و لیام بیه پس سازگار آمده و داخل بلده رشت شده
شروع در اصلاح خلل‌های پیشین و تأمین خاطر و تأنیس باطن و ظاهر
ساکنان کیلان بیه پس نموده بود در اثنای این حالت حکم شاه طهماسب
بخان احمد رسید که الکای بیه پس را متصرف شده باج و خراج که مظفر
سلطان همه ساله میداده روانه نماید خان احمدخان والی بیه پیش کیلان درباب
تسخیر و تصرف مملکت بیه پس در حرکت آمده بتاریخ هیفدهم جمادی الاول
سنه خمس و اربعین تسعمائه سر افراز سلطان چپک را سردار لشکر بیه پیش
نموده با بیست هزار گسی پیاده و سواره بقصد جنگ وجدال بر سر امیره
سلطان محمد و پسرش بیه پس فرستاده در سپاه رود بار رشت تقارب
فریقین دست داده جنگ عظیم اتفاق افتاده از مردم بیه پس پنج شش هزار
نفس در صحرای سپاه رود بار تا کنار سمّام بیچار بقتل رسیدند و شکست
عظیم به لشکر بیه پس افتاده سلطان محمد و پسرش امیره شهنشاه که در
غایت حسن و مقبولیت در حال شباب و محبوبیت بوده پدرش از جهت خط
آوردن او این بیت گفته بود

بیت

برگرد رخت دائره بسته خط موزون تا پا نهد حسن نو از دائره بیرون
لاجرم سلطان محمد و پسر وی امیر شهنشاه در معرکه جنگ و میدان
نام و تنگ بضرب تفنگ بقتل رسیدند

بیت

عجب نیست از خاک اگر گل شکفت که بسیار گلچهره در خاک خفت
گفتم که چرا مهر نوای ماه بگردید گفتا که فلک با من بد مهر بکین بود
گفتم که نه وقت مفرت بود بدین زود گفتا که مگر مصلحت وقت در این بود
و باقی لشکر بیه پیش فرموده خان احمد خان بلده رشت و نوابع
دینا فرمانی از بلوکات نزدیک غارت و تالان کرده و عمارات و اعیان مردم
را سوزانیده از خرابی خسران مآب دقیقه فوت و فرو گذاشت نگردید و السکای
کوچصفهان را که از زمان امیره اسحق مرحوم تا کنون آرزوی تصرف داشتند
از روی قلب تصرف نموده بلاهیجان مراجعت فرمودند و هرج و مرج و
فتنه و فتور یوما فیوما در ولایت بیه پس ازدیاد همی پذیرفت تا اینکه
اعیان و اشراف مملکت بیه پس از نظلمات و تحکیمات خان احمد
خان و غارت و تالان لشکر بیه پیش به تنگ آمده شروع در مصلحت بینی کردند
و چند نفر از مردم معتبر کاردان را به خلخال فرستاده امیره شاه رخ را
که به سلسله اسحاقیه نسبت دوری داشت به پُرسی امیره حسام الدین بر داشته
بگیلان آوردند

گفتار در بیان عزیمت امیره شاه رخ بملطنت گیلان بیه پس

و خاتمت احوال حکومت او بجهة ميلان نفس

چون اميره شاهرخ مذکور باستصواب ارباب و اعيان و اشراف و اصحاب گيلان در روز پنجشنبه متنصف شهر شوال باقبال در سنه خمسين و تسعمائه بگيلان آمده مدت هفت سال در شمال استقلال باهر سلطنت گيلان بيه پس مشغول بوده بروش سلاطين سابق گيلان در احکام و ارقام طغرا نوشته در عنوان احکام مهر و نشان ميگرده سکه و خطبه بنام و نامی نواب همايون گرده اوقات به دوت و اقبال می گذرانيد که خان احمد خان والی لاهیجان مکرراً عرضه داشت در باب غيبت و بد گوئی اميره شاهرخ و استيصال خاندان اسحقیه به شاه طهماسب نوشته بود شاه طهماسب اميره را بتوجهات و نوازشات پادشاهی مستمال ساخته و بوعده و وعيد مصاهرت و معاونت بدرگاه طلب داشته نواب شاهرخ سلطان سپهسالار آقای فومن را که مرتبه جليل القدر وکالت داشت نائب خود کرده و با بعضی از وزراء و سپهسالاران در گيلان نگاشته باتفاق چند نفر از مخصوصان و مقربان و یکصد و پنجاه نفر از ملازمان روانه درگاه عرش آشیان گشته بدارالسلطنه تبریز بشرف بساطبوسی رسید و چون سعایت و معاندت خان احمد خان کار خود کرده بود جزای خود دید چنانکه بعد از هفت ماه که درارد و ملازمت و مصاحبت از کار دولت نموده بود مزاج شاهی را باخود منحرف دید و از ترددات اردو و توقعات مقربان و امرا از ترك و تاجيك و هندو يتنک آمده و از پادشاه سوء المزاج معلوم نموده بود بی اجازت باتفاق ملازمان و مقربان خود روانه گيلان می شود و ارباب تجسس و انتباه حقیقت غيبت اميره شاهرخ را به شاه طهماسب عرض مینمایند فی الفور جلال سلطان استاجلو را بادوینست سوار عظام متعاقب او میفرستد سلطان حسب فرمان یکشنبه روز

ایلغار کرد، در میانه تبریز و اردبیل بشاهرخ سلطان و ملازمان او رسیده بر میگردداند و بدارالسلطنه تبریز رسانیده عرض مینمایند که حکم بقتل آن بیچاره و مخصوصان او صادر شده شاهرخ سلطان را بامتابعان و مقربان بقتل رسانیدند

گفتار در بیان مجملی از وقایع و سوانح حالات سلطان محمودخان (ولد مظفر سلطان و آمدن او بگیلان و انقلاب دولت او بسبب)

خدیمت احمد سلطان

چون مظفر سلطان بعد از وفات خیرالنساء بیگم دختر شمشال خان حاکم چرکس را بحباله زوجیت خرد در آورده بود و در ایام فترات گیلانات که روانه شیروانات شد پسری از آن عورت بوجود آمده بود آن مولود را بسطان محمود موسوم گردانیده باتفاق والده او و چند نفر از جواری بخلخال بمنزل داشت ارنیک صفوی که همشیره مظفر سلطان در حباله نکاح او بوده فرستاده بمحافظت وی بسر می بردند تا بعد از انقضای مدت دو سال شاه طهماسب بر سر مرحمت و شفقت آمده از استیصال خاندان سلاطین اسحاقیه اجتناب نموده سلطنت گیلان بیه پس را بدستور سابق بسطان محمودخان ولد مظفر سلطان عنایت واحسان نموده منصب و کالت رفیع مراتب را بکار گیار احمد سلطان فومنی شفقت نموده انالیفی او را بداربداریک مشارالیه تفویض فرموده با علم و تقاره روانه گیلان بیه پس نمودند چون از زمان غیبت مظفر سلطان الی آلان فترات و انقلابات گیلان بجائی رسیده و بعدی انجامیده بود که هیچکس در الکای بیه پس صاحب خانمان وزن و فرزند نبود و اطفال مسلمانان را بطریق اسارای گرجستان خرید و فروخت میکردند سلطان محمود خان پس مظفر سلطان باتفاق احمد سلطان و دادر بیک روانه گیلان و در دو از دهم

شهر ربیع الاول سنه خمس و ستین و تسعماء موافق یونت ثیل سلطان محمود خان بانشاط و سرور بی پایان داخل بلده رمت و دارالاماره خویش گردید و مدت پنجسال بامر حکومت و تالیف قلوب سپاهی ورعیت قیام و انجام می نمود که احمد سلطان بسببی از اسباب از سلطان محمود خان اندیشه ناک گشته از روی نا سیاسی و حق ناشناسی عرضه داشتی شاه طهماسب نوشته در آن عرضه داشت مرقوم ساخت که سلطان محمود خان لیاقت امر سلطنت و ریاست ندارد و آدابهای او خارج از آداب سلطنت است اراده احمد سلطان آنکه هرگاه شاه طهماسب بمضمون عرضه او اطلاع یابد سلطان محمود خان را از امر سلطنت معاف داشته حکومت گیلان بینه پس را باقطاع او مقرر خواهد فرمود که باج و خراج معهود را بدیوان واصل سازد احمد سلطان از عالم حق ناشناسی و نا سیاسی بفکر انهدام و انهداس اساس سلطان محمود خان افتاده از انتقام روزگار غدار آگه نبود لاجرم شاه طهماسب در جواب عرضه داشت احمد سلطان حکم نموده که علیخان سلطان قاجار با معذودی از غازیان بگیلان رفته سلطان محمود خان را باتفاق احمد سلطان بدرگاه اعلی آورد احمد سلطان بعد از ورود وصول فرمان خاک ندامت و حسرت و خار کهران نعمت در سر خود میریخت و هر چند تفکرات و ترددات می نمود فائده نکرده با چندینگونه شامت و ملالت از گیلان بیرون رفته دشمن کام گردیده و دوست و دشمن بر احوال او خندیدند لاعلاج در خدمت سلطان محمود خان و در صحبت علیخان سلطان روانه درگاه شاه طهماسب شدند و چون به دارالسلطنه قزوین رسیدند شاه طهماسب سلطان محمود خانرا را جهت تأدیب اخلاق نفعانی و بدار آلا رشاد شیراز فرستاده مقرر فرمودند که عمال فارس هر ساله مبلغ دویست تومان از عین المال

سرکار خاصه شریفه در وجه مرزوح سلطان محمود خان برسانند و از قرار قبضه امارتیه مخرج محسوب و مجری دانند و میر غیاث الدین محمد پسر غیاث الدین منصور شیرازی را بمعاملی سلطان محمود خان تعیین نموده در این ابواب احکام صادر گشته روانه فارس گردانیدند و احمد سلطان مدت فراوان سر گردان و بی سامان بشأنت کفران نعمت ولی نعمت را در اردوی معلی بسر برده آخر الامر در نهایت خواری و خذلان از زردات اردوی شاه طهماسب بتمك آمده از ترس سلطان احمد خان والی لاهیجان به بایندر خان حاکم آستارا توسل جست و بقریه تود سرکه انصای الکای آستارا است توطن نموده مدت ۸ سال در آن حدرد بزراعت و دهقنت و رباخت و مشقت اوقات میگذرانید

بیت

شکر نعمت نعمت افزون کند کفر نعمت از کفت بیرون کند
چون سلطان محمود خان بسبب خدیعت و کفران احمد سلطان ترک
سلطنت و حکومت مملکت موروث خود نموده حسب فرمان بشیراز رفت
اوقات بدون خاطر خواه میگذرانید و مولانا محمد ولد غیاث الدین منصور
شیرازی که بتعلیم او معین شده بود اکثر اوقات در ملازمت سلطان زاده
گرامی بسر میبرد تا آنکه خان احمد والی لاهیجان بنا بر عداوت
و خصومت قدیمی که بخاندان سلاطین اسحاقی داشت و همواره در مقام
استیصال و انهدام آن خاندان بود

نظم

مگر دشمن خاندان خودی که در خاندانها پسندی بدی

عداوت بجائی رساند سخن که ویران کند خاندان کهن
 ملاشکر نام را که از معتمدان و محرمان خان احمد بود در خفیّه
 پیش مولانا فرستاده او را بایشان درم و دینار که سیاد قلوب تنگ نظر و
 تنگ حوصله است فرب داده قرار میدهد که سلطان محمود خان را بروشی
 که داند و تواند مسموم گردانیده روانه لاهیجان شود مولانای بی ایمان
 حسب إفرموده خان احمدخان و به طمع حطام دنیوی در هوای گرم تابستان
 سلطان محمود خان را بحمام برده زهری جانگزی در هندوانه داخل نموده
 سلطانزاده سادہ لوح را میدهد و بعد از آنکه زهر کار گر میشود شاهزاده
 مظلوم و مهموم در آن غریبی در عنقوان شباب جوانی بجز شهادت فائز شده
 از این سرای پر زنج و عنا بدار سرور غنا میخرامد

نظم

دریفا که سلطان کیلان نماند	دریفا که محمود سلطان نماند
دریفا که احوال کیلان نباه	شود چون شهنشاه کیلان نماند
ز ظلم و جنایات تاجیک وکیل	ز اسحاقیه شه بکیلان نماند
مسئجه‌ی است ندانم که روبها آورد	که بود ساقی این باده از کجا آورد

و بعد از آن ملای بی ایمان احوال و ائقال خود را گذاشته و باستر باد
 رفتار رهوار که جهت آنروز مهیا و آماده داشت سوار شده روانه لاهیجان
 شد بعد از قطع منازل و طی مراحل بکوله رود بار لاهیجان رسیده بخان
 احمدخان پیغام میفرستاد و خان احمدخان و اکثر علماء و فضلاء و اکابر و اشراف
 را تا باز بگوراب باستقبال مولانا فرستاده و باعزاز و اکرام و تبجیل و
 احترام بشهر لاهیجان آورده بمکان لائق و جای موافق فرود آوردند و چون
 احوال سلطان محمود خان به نهج المسطور گذاشته بود اهالی حرم و متعلقان

سلطان محمود خان مغفرت نشان در نهایت یأس و سوگواری بدرگاه جهان پناه آمده تظلم و بیداد اظهار نمودند و از ذای خان احمد و ظلم و بیدادی او فریادی میشوند شاه طهماسب اول رنجی و نخستین رنجشی که با خان احمد خان حاکم گیلان لا هیجان بهم رسانید سر این قضیه بود و سکرر ایلچیان عظام حسب فرمان بطلب مولانا بلاهیجان آمدند و خان احمد خان بنوعی که با مولانا وعده کرده بود در مقام معاونت و محافظت اودر آمده ایلچیان را جواب داده ایلچیان برخلاف مطلب و مدعا مراجعت نموده عدم متابعت و اطاعت خان احمد خان بنحوی که مذکور خواهد شد بوجه متعدده عروض گردانیدند و نوائر غضب شاه طهماسب اشتعال پذیرفته فرمان صادر شد که مردم گیلان بیه پس و کسک و آستارا و لنکران بسر داری معصوم بیک اعتماد الدوله و کیل بقصد تنبیه و تذیل خان احمد خان والی بیه پیش متوجه شوند و گرفتاری خان احمد خان و نکونساری سپهسالاران و سرداران از عرقوم خواهد شد انشاء الله تعالی و من الله العون و ترفیق (گفتار در بیان ولادت شاه جمشید خان و تربیت و ترقی یافتن بدرجه)

(سلطنت بیهمن توجه شاه طهماسب والی ایران)

چون مذکور شد که سلطان محمود خان مسموم گشته فوت شد و پردکیان حرم محترم سلطان محمود خان از شیراز بدار السلطنة قزوین آمده عرض احوال خود و تظلم اظهار نمودند شاه طهماسب اهالی و متعلقان مرحوم مذکور را دل آسای مشفقانه نموده بمکان لایق و مناسب فرود آورده پرتو التفات بر احوال ایشان تافته بوضوح پیوست که از پردکیان حرم محترم مرحوم مذکور دختر ملک سکندر چر کس که در حواله سلطان محمود

خان منتظم بود حامله است بعد از انقضای مدت حمل پیری در وجود آمده مولود مذکور را قبله او بنادر الحرم شاهی بنظر شاه طهماسب رسانید و از اتفاقات حسنه کتاب جمشید نامه در مجلس در دست شاه طهماسب بود و او نظر بدان مولود عاقبت محمود انداخته باسم جمشید ملقب و موسوم گردانید و جمیع مایحتاج ایشان را مرتبه به مرتبه نموده بعد از انقطاع مدت رضاع داشدار بیک صفوی را که احوال او در بیان حالات سلطان محمود خان مذکور شد از خلخال طلبیده شاه جمشید خان را با والدۀ و جواری و متعلقان بوی سپردند و مدت هفت سال در موضع خلخال تربیت و مراقبت داشدار بیک مکرم الیه بسر میبردند

(گفتار در بیان گرفتاری خان احمد خان و انقلاب دولت)

او بتقدیر اینرد سبحان

چون نبد پسر و اسراف خان احمد خان والی لاهیجان در باب چهار صد تومان استارینون طنبور نواز و طلبیدن شب بساز و شمشیر ساز و قوچ بازو شیرباز و کشتی گیران و اقسام بازیگران از ولایت عراق و خراسان و مسموم گردانیدن سلطان محمود خان و تقویت دلای بسی ایمان و بقتل رسانیدن بوالقلی سلطان ایلچی شاه طهماسب که بجهت استحکام امور سرحد و سامان گیلان بیه پس و بیه پیش و توابع آمده و چندین گونه بی اعتدالی و عصیان خان والی لاهیجان خاطر شاه طهماسب منحرف گشت فرمان باخذ و قتل و ذل و هوان خان احمد خان صادر گشته مقرر نمود که معصوم بیک صفوی اعتماد الدوله لشکرهای اردبیل و مغان و ارسبار و دو قزل آغاج و لنکران و خلخال و طارمین را بر داشته با اتفاق بایندر خان طالش استارا

و امیر ساسان حاکم گسگر و احمد سلطان وکیل جمشید خان و گامران خلیفه حاکم
 کهدم روانه الکای بیه پیش شده خان احمد خان والی و لایت مذکور را
 دستگیر نموده بدرگاه عالم پناه آوردند حسب فرمان واجب الاذعان چندین
 هزار عسکر از راه استارا و گسگر بگیلان آمدند و لشکر عراق و قزوین
 و طارمین از راه منجیل و حرزریل بجانب گیلان حرکت نمود چون ابتداء
 شادطهماسب به خان احمد خان ترشتمه بود و بمصحوب بوالقلی سلطان شاملوار سال
 داشت که تا حال ما گیلان بیه پس و گسگر و کهدم را بسا قضاغ شما
 مقرر کرده بودیم و الحال همت والا نعمت پادشاهانه اقتضای آن نموده که
 مملکت بیه پس را بفرزندی شاه جمشید خان نواده مظفر سلطان و گسگر را
 بامیره ساسان و کهدم با گامران خلیفه و اگذاریم می باید که آن سیادت
 و سلطنت پناه دست تصرف از الکای مذکور باز داشته بوالکلی ایشان گذارند
 و از شکایت ایشان احترام و اجتناب نمایند چون بوالقلی سلطان بسواسطه
 تمام امور مصالحه و اجرای فرمان برشت بود احوال و اموال مذکور بموجب
 مسطور مسموع خان احمد خان والی لاهیجان گردیده در باب مخالفت
 و سرکشی و زیستانی که در طاع داشت لشکرکشی کرده سپهسالار شاه
 منصور را که دارائی و سادری قصه فومن یک چند متعلق بدو بود
 و هزار نفر لشکر از پیش فرستاده خود با تمامی سپاه و عسکر بیه پیش روانه
 الکای بیه پس شد

(گفتار در بیان آمدن خان احمد خان والی لاهیجان بجانب)

فومن و معاودت نمودن او با چندین کونه حسرت و محن

در روز چهارشنبه بیست و دوم شهر ذی الحجة الحرام سنه اربع و سبعین و تسعما ۴۶

سپهسالار شاه منصور مذکور که سردار لشکر بیه پیش به د بسبازار کوچصفهان
 رسیده و آقا میر سپهسالار کوچصفهان را بقتل رسانیده بازار کوچصفهان را
 غارت و تسالان نموده عازم رشت میشود و در صحرای سیاه روهبار امیره
 ساسان بالشکر گسگر و احمد سلطان با لشکر فومن و شفت و تزل و رشت
 و توابع خیمه و خرگاه و کومه و گله گناه کرده نشسته بودند که ناگاه
 سپهسالار شاه منصور با عسکر رسیده شروع بجهنگ وجدال و حرب و قتال
 نمودند احمد سلطان و امیره ساسان هزیمت نموده بطرف فومن رفتند و
 بوالقایی سلطان چون ایلچی بودو با حکم و فرمان پادشاهی بواسطه امه مصلحت
 آمده بود پای ثبات و وقار افشرد به مناصحت و مکالمت پیش می آمد لشکر
 عوام ملاحظه احوال او ننموده قتل مشار البه و تبعه او قیام نمودند و
 سر بوالقایی سلطان را با حکم و فرمان که همراه آورده بود نظر خان
 احمد خان رسانیدند و خان احمد خان با جمهور لشکر بیه پیش برشت آمده
 در سیاه روهبار لشکریان را سائب داد بسداعیه آنکه چون معصوم بیک
 بالشکر آذربایجان از راه گسگر می آید در و لایت فومن سر راه بروی
 گرفته از باب مخالفت و عصبانیت جهنگ کرده و رکن السلطنه را شکست داده
 به لاهیجان مراجعت مینماید و بهمین اراده به برود خانه دهند که سر راه
 گسگر و مرور لشکر فیروزی اثر بود فرود آمده ایام معدوده در آن حدود
 توقف و تراخی نموده بود که در اینوقت از آثار اقبال بدخبر بیماری سلطان
 حسن خلف الصدق او که در ینیم سلسله او بود می آورند و مشارالیه از
 روی کمال اضطراب بلکه از باب مقدمه باروی انکسار از کردار خویش نادم
 و خجلت زده لشکریان خود را کوچ فرموده جمعی از متعینان ملک فومن و توابع
 را با اهل و عیال برداشته به لاهیجان مراجعت فرمودند و در آن اثنا بیهاری

شاهزاده تضاعف پذیرفته بعالم بقاء و رحمت رحلت فرمودند و خان معظم
الیه از سوز فراق او گفت تاریخ فوت وی بدین مضمون

بیت

افسوس که سلطان حسن بن احمد برد آرزوی احمد بلحمد
تاریخ وفاتش ز خرد جستم گفت الحمد بخوان و قل هو الله واحد
از روی دلارای توای شمع دلا فروز دلرقص کنان بر سر آتش چه کبابست
گفتار در بیان نهضت معصوم بیگ وکیل شاه طهماسب بجانب
گیلان و گرفتار شدن خان احمد خان والی لاهیجان و

سپهسالاران او بتقدیر اینزد سبحان

در روز پنجشنبه دوازدهم شهر محرم الحرام سنه اربع و سبعین و تسعمائه
معصوم بیگ با لشکر فراوان از راه گسکر و کسما روانه لاهیجان شده چون
لشکر فیروزی اثر بحوالی رشت رسیدند سپهسالار کیا رستم که چندین سال
سپهسالاری الکی رشت متعلق او بود بعزم رزم پیش آمده در موضع احمد
گوراب تقارب فئین دست داد سپهسالار کیا رستم بعد از حرب و جدال
زخم کردن از تیر سخت کمان ترکمان یافته دمتگیر میشود و چند نفر از
سپهسالاران و معتبران خان احمد خان که بمدد کیا رستم مذکور آمده
بودند اسیر سر پنجه تقدیر شدند و یکی از اهالی تاریخ گرفتاری او را چنین
بنظم آورده

نظم

پیرمید از کیا رستم یکی گیل که دیدی ترکمان و جنگ دشتا

بگو کاندز چه تاریخت گرفتند کشید آهی و گفتا جنگ رشتا
 و نواب معصوم بیک اعتماد الدوله سپهسالاران و معتبران خان
 احمدخان را که درروز جنگ اسیر و دستگیر شده بودند و مصحوب آدم معتبری
 روانه درگاه شاه طهماسب گردانیده و با کمال عظمت و شوکت و اقتدار از
 رشت روانه الکلی لاهیجان گشته بدارالاماره خان احمد خان نزول و حلول
 فرمودند و چون نواب خان احمد خان از سورت غضب پادشاه ایران
 متوهم شده متحیر و مشوش خاطر در جنگلهای اشکور و سام و سائر بلاد
 محروسه میگردید ارباب و اعیان و ملکان و کدخدایان و جمهور سپاه
 و لیام ولایات و بلوکات بیه پیش به قدم اعزاز و احترام و استقبال پیش
 آمده اطاعت و متابعت نواب معصوم بیک مینمودند تعامت ولایت بیه پیش
 از گیل و طالش را بسلاطین و امرا قسمت نموده بتخت لاهیجان رحل اقامت
 انداخته مدت یکسال سلاطین و امراء با لشکر بلا انتها جنگلهای بیه پیش
 و کوهات و مغارات آن حدود را احاطه کرده بودند و غارت و تالان و
 قتل مسلم'ان و بی گناهان بسرحد افراط رسیده بود تا آنکه شرفخان
 حاکم تنکابن که ضبط آن سرحد منوط بوی بود خان احمد خان را در
 منزل سیر ملک اشلوری که سپهسالار آنولایت بود بدست آورده ودر لاهیجان
 نزد معصوم بیک وکیل آورده مقرر فرمودند که تمامی سلاطین و امراء
 و ارکان و اشراف و اعیان اردو باتفاق ملازمان و مخصوصان و مقرر بان
 باستقبال خان احمد خان سوار شوند و رکن السلطنه نیز خود سوار شده
 فرمودند که سازنده ها از هر قسم که در اردو حاضر بودند سازها بنوازش
 در آوردند و بدستور و آئین عیش و سرور از لاهیجان تا کیا باغ به
 استقبال خان احمد خان مبادرت نمودند و بآئین مذکور خان احمد خان را

بلاهیجان آوردند و یکی از شعرای زمان گرفتاری خان احمد خان را چنین گفته اند

نظم

چه بنهاد خان احمد لاهیجان قدم بهر تسخیر الکای دشت
قضا بیخ دیوار ملکش بکشد خروف قضا کند تساریخ گشت
لاجرم معصوم بیک لاهیجان را یکی از دولت خواهان سیزده ضبط
و حکومت ولایات و بلوکات بیه پیش را بمردم معتبر کاردان تفویض فرمودند
و بعد از دوروز خان احمدخان را بمصحوب خویش همراه کرده باتفاق لشکر
وعسکر و خوانین و امراء روانه قزوین شدند و بعزیماطبوسی شاه طهماسب
رسیدند و احمد سلطان و امیره سامان و دیدند در خان باتفاق نواب اعتمادالدوله خان
احمدخان را باتفاق وزراء و وکلاء و صدور قضات بقزوین رسانیدند بعد از
آنکه خان احمد خان از اختلال خویش متفعل و سر در پیش بنظر شاه
طهماسب رفته بود و شاه طهماسب مدت هشت ساعت بجومی او را در
زیر شاد روان نگاهداشته عرضه عتاب و مورد خطاب گردانیده و اگر های
بی عاقبت و اداهای خارج از حوصله بوی می شمردند خان احمد خان از
استماع انواع اهانت و عتاب سرریز انداخته قدرت بر جواب یکی از این اعتراضات
نداشت بعد از آن مقرر فرمودند که وکلای معصوم بیک خان احمد خان
را بحسن بیک آخته عمر که داروغه دار السلطنه قزوین بود بسپارند که
بمنزل خود نگاهداشته حراست و محافظت بجای آورد ر شاه طهماسب در
باب گرفتاری خان احمد خان ابواب سرور و انبساط مفتوح داشته مدت
هیفده شبانه روز متوالی الايام واللیل در دار السلطنه قزوین کوس شادمانی

و شادکامی میزدند و ضیعی و شریف و خواص و عوام در سور و سرور و عیش و نشاط و حضور اوقات فرح و انبساط میگذرانیدند و شاه طهماسب در ایام معهوده هر روزه مجلس ترتیب داده بود مقرر نموده بود که خوانین و سلاطین و ارکان دوات ظفر قرین وقت نماز پیشین در مجلس حاضر میشدند و بعد از اینکه مجلس منعقد میشد در پیش هر کسی از امراء و سلاطین و خوانین و طبقه مقربین سه کبسه زر بطبقهای زرین و سیعین میگذاشتند و ایشان در حضور اقدس سر کبسه ها را گشوده و زر ها را از کبسه ها بیرون آورده در زیر شادروان صحرا میریختند و ملازمان و قلقچیان و غیره از قلیل و کثیر منتفع میشدند و بعد از انجام این صحبت و اتمام این حالت چند نفر از امرای خان احمد خان مثل مولانا عبدالرزاق و مولانا شکر شربت دار را حسب فرمان شاه طهماسب به زندان بقلعه الموت فرستادند چنانچه اوقات حیات مولانا عبدالرزاق علامی و استاد زبوتون جبارناری و ملا شکر شربت دار در آن زندان به پایان رسیده دعوت حق را لبیک اجابت گفتند

لیت

از آن اندیشه کن کین جان کم بخت زندان فرا مو شان کشد رخت
همی گوید که مسکین آدمیاد گشتی کز تو فراوان آورد باد
و کیا رستم مدت ده سال در قلعه مذکور محبوس بود و در زمان جلوس سلطنت خدابنده محمد شاه شفاعت بعضی از امراء از زندان الموت که مصحف الموت است خلاص شده و با اتفاق خان احمد خان بگیلان آمده بمنصب سپهسالاری لاهیجان سر بلند گردیده بود چون قرا بها در وکیل جهشید خان از روی نمک بخرامی و حق ناشناسی بقتل نا حق شاه جهشید خان جرئت و جسارت

نمود خان احمد خان نیز از بی سامانی ملازمان جمشید خان متأمل گشته ب فکر آن افتاد که مبادا کیا رستم نیز تبعیت نماید میر عباس سلطان چبگ را طلبیده امر نمود که کیا رستم را در پای چنار لا هیجان گرفتند و همان شب میر عباس سلطان بجماعت لخته نشاء که در ملازمتش بودند فرمود که حسب الامر خان احمد خان کیارستم را بلیل بردند و مدت سه ماه در آنجا محبوس میداشتند و بالاخره میر حاتم چبگ را که پسر عم میر عباس سلطان بود بلیل فرستادند تا در سنه نهصد و هشتاد و نه گیا رستم را بقتل رسانیدند و شامت قرا بها در و در و حرام نمکی آن به تصحیف تا قیامت بکیا رستم و چندین هزار کس دیگر سرایت کرد و در سیاه کله رود در آستانه سید حسین ناصر دفن گردید

گفتار در بیان فرستادن خان احمد خان بقلعه قهقهه و از آنجا بصوب قلعه اصطخر فارس و زمان توقف او در قلعه مذکوره

مدت ممتد دوازده سال کشیدن

یکشنبه بیستم شهر ربیع الاول سنه خمس و سبعین و تسعمائه میکائیل بیگ یوزباشی شاملو خان احمد خان را حسب القرموده از قزوین بر داشته روانه قلعه قهقهه شدند و بگو توال آن قلعه سپرده عود نمود و آن قلعه را قلعه ماران نیز می نامیدند وجه تسمیه آنکه هر زندانی را که بدان قلعه می فرستادند ماری عظیم الجثه و قویم الخلقه از دیوار آن حصار بیرون آمده آن شخص را به نیش زهر آلود از پای در آمده شربت فوات چنان میدی و ظاهراً شاه طهما سب راضی بهلاک خان احمد خان بود و خان احمد خان از ساکنان آن قلعه استماع این قضیه هائله نموده لیل و نهار قرار و آرام بر خود حرام ساخته بیدار و هشیار و منتظری بود تا آن مار شبی بعادت معهوده سر از رخنه دیوار بدر میکشید خان احمد خان

را از حرکت آن مار مستشعر و خبردار میشود پارچه نمدی بدست چپ خود پیچیده سرو گردن مارا بدست میگیرد و ماردندان زهر آلود خود را به نمد فرو برده در دست خان احمد خان عاجز میشود و خان قلمتراش که همراه داشت مکرر بیدن پلید آن مار میزند و بدست باری عنایت الهی و مدد کاری روح پر فتوح حضرت رسالت پناهی و اعمه اثناعشر علیهم صلوٰۃ الله الملك الاکبر و از اخلاص باطن اعجاز موطن خویش انمار اجل کردار را کشته و از پای در آورد از آسیب او خلاص میشود سکن آن قلعه از این معنی فرحناک گشته این امر را همگنان از کرامات آن صاحب سعادات حمل نمودند و بیشتر از بیشتر در اکرام و احترام مشارالیه اهتمام نمودند و خان احمد خان از سر درد و سوز عرضه داشت مشتمل بر کمال ندامت و پشیمانی و نهایت اختلال و پریشانی به شاه طهماسب قلمی نمونه این رباعی را از نتایج طبع رقاد خود در آن عریضه مندرج میکند

از گردش چرخ واژگون میگیریم وز جور زمانه بین که چون میگیریم
باقی خمیده چون صراحی شب و روز در قهقهه ام را یک خون میگیریم
شاه طهماسب بمنشیان فرمود که جواب بنویسند

آن روز که کار تو همه قهقهه بود رأی تو ز راه مملکت صد مهه بود
امروز در این قهقهه با گریه بساز کان قهقهه را نتیجه این قهقهه بود
فاماً بعد از مطالعه عریضه خان احمد خان شاه طهماسب ترحم فرموده ایجاباً لمسئوله مقرر فرمود که داروغه اصفهان خان احمد خان را از قلعه قهقهه بدر آورده و بقلعه اصطخر فارس رسانیده بکوتوال قلعه مذکور به سپارد و قبض باز یافت نماید داروغه مشار الیه خان احمد خان را بقلعه اصطخر برده مقید و محبوس گردانید

از دام چو آزاد شوم در قفس اقم

و خان مدت دوازده سال در آن زندان محبوس و از سرمایه کامرانی مأیوس بود و مکرراً عرضه داشت های دلسوز نوشته و شفعاً انگيخته عرض حال و اظهار غلال خویش گردانید از عالم بی التناثیها آثار استخلاص بهیچوجه ظاهر نگردیده محبوس و مأیوس اوقات میگذراند

گفتار در بیان جلاوس جمشید خان سلطنت گیلان

چون احمد سلطان بعد از گرفتاری خان احمد خان و انقلاب دولت او از شاه طهماسب خاست و نوازش یافت بفومن آمده بساتفاق سادات عظام رارباب واعیان و سرداران و سپاه گیلان بیه پس عزیمت جانب خلخال نموده بقریه زرخ آباد خلخال بشرف خدمت جمشیدخان رسیده جمشیدخان را که در سن ده سالگی بود با عیش و سرور بی پایان به گیلان متوجه شدند چون بکهنه شاه طهماسب منصب و کالت جلیل المراتب احمد سلطان و مرتبه اتالیفی بداشدار بیک سفوی و مهم صدارات و معلمی بامیر محسن مفوض و مرجوع بود در روز پنجشنبه هجدهم شهر ربیع الاول سنه خمس و سبعین و تسعمائه شاه جمشید خان را باآداب و آئین سلاطین رفیع الشأن بگیلان آورده بدار الاماره فومن نزول اجلال فرمودند و احمد سلطان اکابر و اعیان را علی قدر مراتبهم بمناصب و اعمال مستمال فرمودند و بساتفاق معتبران و معتینان بتدارك و تلافی خسارت و خرابی گیلان شروع نمودند و مدت ۵ سال جمشید خان را در فومن نگاهداشته و بعد از آن بلده رشت را پای تخت ساخته بدولت و اقبال بیزوال اوقات براحت و رفاهیت میگذرانید

ذالك تقدير العزيز والحكيم

گفتار در بیان عروسی کردن گیلانیان بجهت جمشید خان با وردن شاهزاده بنت شاه طهماسب

چون احمد سلطان در مرتبه و کالات استقلال بهم رسانیده متمکن شد در آن اوان جمشید خان در صغر سن بود اشراف واعیان در خدمت احمد سلطان قیام نموده باطاعت و متابعت مشار الیه اقدام داشتند و ارباب منصب و مهم در مهمات رعیت پروری و تکثیر زراعت و معموری مملکت کما ینبغی اشتغال فرموده اهتمام تمام در این ابواب بجای می آوردند احمد سلطان بانفاق اکابر و اعیان و استصواب مشایخ و مشهوران کنکاش نموده مصلحت در آن دیدند که از پادشاه ایران بواسطه جمشید خان دختر طلبیده و شاه جمشید خان را شرف دامادی و مصاهرت شاه طهماسب مشرف سازند بعد از صدور مراتب مشورت و مصلحت رأی ارباب و اشراف و جمهور معتبران و مشهوران مطابق اراده احمد سلطان قرار گرفته در آن باب عرضه داشت از روی کمال مرتبه خاکساری و افتادگی در قلم آورده به پیر قاسم پیر بازاری و پیر حسن خوناچائی و میر نظام رشتی و خلیفه خواجه علی گلدشتی و قاضی عبد الکریم فومنی و پیر شمس الدین شفتی را برفاقت قراپها در ابن عم احمد سلطان با پیشکش بی پایان و تحف و منسوقات گیلان روانه اردوی شاه طهماسب نموده در عریضه قید آن میکنند که پادشاه جمشید خان نواده مظفر سلطان را که ربیب نعمت و رهین منت آن آستان است بشرف بلند رتبه گورکائی اختصاص داده ساکنان گیلان را از مزاحم بی پایان مأیوس و بی ناموس نمازند رسولان مذکور روانه مقصد شدند بعد از قطع مسافت پیاپی سریر اعلی رسیدند و بعد از لوازم تنه و شرایط کورنش و تسلیم

و تبلیغ رسالت و ایصال تحف و تبرکات فوق الحد منظور نظر خسروایران گشته عرضه داشت احمد سلطان و شفاعت مشایخ و مشهوران گیلان بدرجات قبول مقبول افتاد نواب سپهر رکاب اعلیٰ نوصیه عالیہ نواب قمر احتجاب مهد علیا شاهزاده خدیجه بیگم را بعقد دوام شاه جمشید خان در آورده و رسولان معتبر احمد سلطان را بنوازشات و تلطفات بسی پایان ممتاز و سرافراز گردانیده بآداب و قانون پادشاهانه روانه گیلان نمودند و احمد سلطان بعد از استماع اخبار مسرت آثار باتفاق اکابر و اشراف و اختیار بترتیب و تمهید طوی ملوکانه پرداخته و با گمال عیش و نشاط از فومن بعزم استقبال استعجال نموده بکنار آب قزل اوزن که ابتدای الکای پشت کوهست به پیشواز و پا انداز شاهزاده مبادرت نموده و موافق دستور العمل مظفر سلطان که در باب آوردن و عروسی کردن شاهزاده خیرالنساء بیگم قرار داده بود مقرر داشته هر روز سه فرسخ راه طی می نمودند و در هر منزل یکصد سر گوسفند و پنجاه سر گاو ذبح مینمودند و در عرض دوازده روز از پشت کوه حرکت نموده بصحرای دلگشای شنیہ بازار که مخیم سראقات عزت و جلال شده بود نزول و حلول عالیہ فرمودند و چون اوقات این سور و عروسی در فصل بهار که خوشترین زمان روزگار است اتفاق افتاده بود عروس چمن بهر هفت گل و لاله و ریسا حین غیرت افضای خلد برین نموده خط سبز با سبز خط لاله عذاران دم مساوات زدی و قامت سرو سپی با نهال قند صنوبر قامتان برابری کردی و نرگس شهلا در نظر سرخ چشمان سرمه همچشمی بدیده میکشیدی و غنچه را دهان از غایت شگفتگی لبریز تبسم میکردید فراش روزگار از برای معاشرت حریفان فرش روزگار زمرد نگار بر صحن چمن و بساط گلشن گسترده و هزارستان

منابر اغصان بزبان بیان اظهار حقیقت و ان من شیى الا ویسبح بحمده
نموده

نظم

آسمان کرد در آفاق یکی سوروچه سور که از آن سور شد اطراف و ممالك معمور
حبذا سور و سروری که اگر در نگری خانه زهره بود برجی از آن غالیه سور
بعد از یک هفته از موضع شنبه بازار حرکت نمود بدارالاماره فومن نزول و حلول غالیه
فرمودند و ایامی چند در فومن راحت و آسایش نمودند چندین هزار کس از مردم بیه پس
شادمان رقص کمان در عنان شاهزاده ایران متوجه رشت شدند و در عرض
سه روز بندستور عیش و حضور با نهایت سروسرور متوجه شده ببلده رشت
رسیدند و در روز یکشنبه بیست و دوم شهر شعبان المعظم فیض بنیان سته
سبع و سبعین و تسعمائه بدارالاماره رشت نزول اقبال و حلول متعالیه فرمودند
و چون ساحت نا وسعت گیلان بیمن توجهات بیدریغ شاه جمشید خان
و انقلاب و اختلال احوال خان احمد خان والی لاهیجان از شر شور و
فتنه و فتور و چندین گونه خال و قصور ایمن و سالم شده بود ساکنان
گیلان بیه پس مدت هیجده سال داد عیش و خرمی داده اوقات بفرح و سرور و
روزگار به عیش و حضور صرف میداشت چنانچه در مدت مذکوره مملکت
بیه پس از آراستگی و بپراستگی و امنیت و آسایش عروس دارالمرز بود

گفتار در بیان خروج امیره دو باج ثانی در ولایت لشته شاه

و لاهیجان و مال حال او بتقدیر قادر ینردان

چون احمد سلطان در نهایت عزت و اعتبار و تمکین و اقتدار بمنصب جلیل القدر
و المراتب و کالات شاه جمشید خان را من حیث الافراد و الاستقلال اشغال

می نمود دو باج نام لشته نشائی که پسر قرا محمد چپک بوده و همشیره او مطلقه خان احمد خان بود و الحال در حبس لئ نکاح احمد سلطان منتظم گشته بود و دوباج مذکور در خدمت و ملازمت احمد سلطان قیام و اقدام می نمود بعد از گرفتاری خان احمد خان از ملازمت احمد سلطان تخلف جسته و بروش اختفاء خود را بلشته نشاء رسانیده اجامه و اوباش را بر سر خود جمع نموده حماکم آنجا را که از درگاه شاه طهماسب بحکومت لشته نشاء و ضبط و تصدی فرضات آنجا مأمور بود بقتل آورده و لشکر بسیار از ارباب شقاوت و ادبار بر سر خود حاضر ساخته و نقاره بنام خویش زده بامیره دوباج ملقب و موسوم گشت سپاه شهر لاهیجان تاب مقاومت او نیاورده قلعه لاهیجان به تصرف در آورده تمامت لاهیجان و لشته نشاء و توابع را بتصرف در آورد و سرداران و سپهسالاران ولایت بیه پیش را تابع خود گردانیده مدت یکسال و نیم بحکومت لاهیجان و لشته نشاء قیام و اقدام می نمود تا آنکه جرئت و جسارت امیره دو باج و تصرف الکای بیه پیش و مسدود گردانیدن طرق و شوارع بدار السلطنه قزوین مسموع شاه طهماسب شد مقرر نمود که امیره ساسان حاکم گسگر و احمد سلطان وکیل فرزندی شاه جمشید خان با لشکر فراوان بر سر امیره دو باج رفته بلا تعلل و اهمال او را گرفته ارسال دارند حسب فرمان اول مرتبه امیره ساسان باتفاق عسکر گسگر از راه فرضه انزلی روانه لشته نشاء شده از آنجا بموضع فرضه حسنکیاده در کنار دریای قازم تلافی فریقین دست داده از طرفین جمعی کثیر بقتل رسیده آخر الامر لشکر کسگر هزیمت و فرار اختیار نموده و امیره ساسان تاب مقاومت ایشان نیاورده چاره جز فرار نیافت و امیره دو باج تا کنار فرضه انزلی که دو فرسخ مسافت است کربختگان را تعاقب

نموده خلقی کثیر بقتل رسیدند و بعد از این فتح که امیره دو باج را رو
 داده بود احمد سلطان به تهیه لشکر بیه بس پرداخته باحضر عساکر امر فرموده
 قریب ده هزار آدم درسیاه رودبار رشت جمعیت نمودند و بعد از آن احمد سلطان
 باتفاق سرداران لشکروسه سالاران بیه بس رادر محال مزبور سان داده آقامیریک پسر
 خود را سردار لشکر نموده به آفنگ جنگ امیره دو باج روانه نمود و
 آقا میریک بما لشکر و راون بکو و چغنهان رفته امیره دو باج
 نیز از عزیمت و جمعیت لشکر بیه بس آگاهی یافته و تمهید قواعد جنگ و
 استعداد مراتب جدال نموده باتفاق سرداران و سپهسالاران بیه بس و روسای
 چنگ و ازدر از آب شنید رود عبور نموده و روز پنجشنبه دوازدهم شهر ربیع
 الاول سنهٔ سبع و سبعین و تسعمائه مطابق اودئیل هر دو لشکر بموضع کدوبن
 کوچنهان که میقات مقاتلات طرفین بود اتفاق جنگ و جدال افتاده جنگ
 عظیم در پیوستند و جمعی کثیر از جانبین طعمه عقاب تیر و آتش شمشیر
 آبدار گشته بدارالقرار پیوستند امیر دوباج در میان معرکه ناه و ننگ و استعمال
 آلات حرب و جنگ بضر تفنگ که هنوز مقلی داشت از معرکه بیرون رفته و از
 اسب فرود آمده بسایه درختی می نشیند و از مالارمان آقا میریک شیخ ابراهیم ماسوله
 که بعد از این بدو باج کش موسوم و مشهور گشته بود بوی رسیده بشمشیر
 خون ریز بسر قطع سر رشته حیات و خلع و نهال تعلقات او می کند و از
 وقوع این حالت لشکر بیه بس را پای ثبات و قرار از جای رفته فرار و هزیمت
 اختیار کردند و شعله شور و نائره فتنه و آشوب امیره دوباج بآب تیغ جوهر دار
 صاعقه کردار اولیای دولت ابدی الغایه جمشیدخان تسکین یافت و احمد سلطان
 سر امیر دو باج را مصحوب آقا میریک پسر خود که وسیله و ذریعه
 این فتح شده بود بدرگاه شاه طهماسب ارسال نمود و شاه طهماسب

آقا میر بیک را در ازای این جانفشانی ملحوظ نظر گردانید بر زبان گذرانید . * فتنه گر ملک سرافکنده به * بعد از آن سپه سالاری کو چصفهان را بمشارایه عنایت فرموده وبانعام و علم و تقار و چهارقت طلا و خلعت فاخره ممتاز و سر افراز گردانیده بگیلان کامیاب و کامران روان گردانیده و سپه سالار آقا میر مذکور بگیلان آمده چندسال من حیث الاستقلال و انفراد سپه سالاری کو چصفهان قیام و اقدام می نموده و شیخ محمود در اوراق خود نوشته بود که در سنه ثمانین و تسعمائیه درلشته نشاء در بعضی جاها بمقدار گردگان پنجدهانه از هوا آمد

گفتار در بیان انحراف مزاج شاه جمشید خان یا احمد سلطان و منکوب شدن او بسعایت مفسدان و معاندان بمقتضای قضای گردش آسمان چون شاه طهماسب در سال خمس و ثمانین و تسعمائیه من الهجرة النبویه علیه الف الصلوة و التحية از دار الفنا بدارالبقا خرامیده بود مردم عراق ازجماعت شاه طهماسب ازگیلان مبارک بیرون رفتند و بروایتی اربع و ثمانین تسعمائیه سلطان حمزه ابن سلطان هاشم بقاریخ مذکور درتمکین تشریف داشت دردمان بیه پس شبیخون برده وبرا کشتند ارباب عناد و اصحاب اضداد شروع در غیبت و بد گوئی احمد سلطان نموده و در خلأ و علاء و سر و علانیه بشاه جمشید خان میرسانیدند که از یکطرف احمد سلطان و از جانب دیگر آقا میر سلطان اگر خواسته باشند بوجه آسان شما را از میان بر میدارند و احوال سلطان محمود خان و مخالفت احمد سلطان را بروشی که سابقاً مرقوم شده بود گاه بیکاه تقریر مینمودند و کامران میرزای کهد می و میر حسین بیک لاهیجی و ملک مظفر منجیلی و چند نفر دیگر نفس مفسد بالذات کمین فرصت نموده شاه جمشید خان را بایذاء و اضرار احمد سلطان

و معذول ساختن آقا میر بیک مذکور را از سپه سالاری کوچصفهان ورشت
 ترغیب و تحریص می نمودند و صورت احوال ایشان را با قبض و جهی در
 نظر شاه جمشید خان جلوه میدادند و بالاخره کار بجائی رسانیدند که احمد
 سلطان از نظر التفات شاه جمشید خان افتاده مهجور از ملازمت و دور
 از خدمت و مأیوس از مرتبه امارت و مکالت گردید و آقا میر بیک را نیز
 از مرتبه امارت سپه سالاری کوچصفهان معاف داشته و بدیگری تفویض نمودند
 و در خلال این احوال احمد سلطان محزون و منکوب و فاقه یافته
 کامران میرزای گهدهی از راه دوافقت و همدمی دخل درمزاج شاه جمشید
 کرده استدعای منصب و کالت نمود

(گفتار در بیان استخلاص خان احمد خان از زندان اصطخر فارس و بیان
 احوال و شرح مآل بطریق اجمال بحسب تقدیر قادر ذوالجلال
 (و مهمیمن متعال)

چون خان احمد خان حاکم بیه پیش مدت دهسال در زمان حیات
 شاه ظهاسب در قلعه اصطخر فارس مقید و محبوس بود هر چند عرضه داشت
 با سوز و گداز نوشته شفعا انکیخت فائده بروزگار محنت آثار او نکرد یکسال و نیم
 نیز در زمان سلطنت شاه اسمعیل ثانی محبوس و از خلاص مأیوس بود و
 مکررا عرضه داشت نوشته عرض حال خود مینمود نواب شاهی ار روی
 مرحمت وعده خلاص میدادند و دفع الوقت مینمود و تا آنکه زمان دولت
 شاه اسمعیل ثانی از قضای آسمانی باندک زمانی سپری شده در سنه خمس ثمانین
 تسعمائه در آسمان ستاره پیدا شد که شعاعی داشت دراز و سر شعاعش
 در طرف مشرق بوده و سناس بطرف مغرب در این نزدیکی شاه اسمعیل

ابن شاه طهماسب به روایت بعضی بزهر و بر روایت بعضی به تیغ هلاک شد سلطان محمد خدا بنده از طرف هرات و خراسان بجانب عراق نهضت فرمودند و بدار السلطنه قزوین بتخت سلطنت جلوس فرمودند و خان احمدخان عرضه داشت درد مقدانه قلمی نمود بدار الحرم علیه عالیّه مهد علیا که صبیّه معظمه میر عبدالله خان حاکم مازندران بود توسل جسته واستعانت نموده نواب تقدس احتجاب بلقیس الزمانی باعث خلاصی خان احمد خان شده حکم جهانمطاع درباب استخلاص خان احمدخان عز صدور یافت که کوتوال قلعه اصطخر فارس خان احمد خان را از زندان بیرون آورده روانه درگاه نماید و عامل شیراز مبلغ یکصد توهان تبریزی دروجه مؤنت راه مشارالیه از عین المال خاصه مجری نماید و خان احمدخان از قلعه مزبور بیرون آمده روانه اردو گردید و بدار السلطنه قزوین بدرگاه ملک باتمکین رسیده شرف بساطهوسی حاصل نمود و بعد از چند روز باستصواب نواب عالیّه و بصلاح ارکان دولت نواب قمر احتجاب مهد اعلیٰ مریم بیگم را که صبیّه مکرمه شاه طهماسب بود بعقد دوام خان احمدخان انتظام داده مشارالیه در اینصوب اراده عروسی کرده مردم بیه پیش از وضع و شریف روانه قزوین شدند و بعد از اتمام سور و سرور و اختتام عیش و حضور خان مشارالیه از نواب اعلا رخصت بگیلان حاصل نموده باتفاق آدم بسیار که بحسب ارادت و اختیار از لاهیجان استقبال نموده بقزوین نزد خان احمدخان رفته بودند روانه گیلان شدند و چون بدیلمان رسیدند روز دیگر حرم علیه عالیّه را مصحوب محرمان و معتمدان بدارالاماره لاهیجان فرستاده خود باتفاق عسکر و جمهور لشکر از راه دیلمان بموضع بازیگوراب لاهیجان رسیده بجانب بیه پیش عنان ریز میشود و چون ماه صیام بود عظما و مقربان بتصریح و کنایه خاطر نشان خان میکنند که در

ماه مبارك رمضان خونریزی حرامست مشارالیه قبول قول دولت خواهان نکرده با هجوم لشکر وعموم عسکر از آب سفید رود گذشته بقصد جنگ وجدال روانه کوچصفهان میشود وشاه جمشید خان بعد از استماع این احوال در تمام ولایت بیه پس باحضر لشکر وعسکروسپهسالار وسپاهیان فرمان داده قراپهادر نمک بحرام را که ظهور نمک بحرامی او عنقریب انشاءالله تعالی ذکر خواهد شد سردار لشکر بیه پس نموده روانه کوچصفهان گردانید وخود از عالم غفلت حرکت نکرده دررشت توقف فرمود قراپهادر سپهسالار لشکر بیه پس را درسیاه رودبارسان داده بیست هزار آدم ازپیداده وسواره وتفننگچی وکماندار در ظل رایت اوبشمار آمدند ومشارالیه بابیست هزار کس از لشکر بیه پس بکوچصفهان رسید وخان احمد خان نیز از آب سفید رود گذشته درقریه رودبارکی کوچصفهان نزول فرموده علم نمایان کرده بود و میقات مقابلات لشکر بکدوبن اتفاق افتاده درروز پنجشنبه دوازدهم شهر رمضان المبارک سنه اربع ثمانین وتسعمائه ومیان بیجارکدوبن تلاقی فریقین دست داده وقتد بافراط واقع شده لاجرم بتقدیر آسمانی وتدبیر وکاردانی شیراز دماکلوانی واز ضربات جلادت وبهلوانی سپاه بیه پس خان احمدخان ولشکر بیه پیش شکست خورده بهزیمت رفتند وءردم بسیار ازمیاه بیه پیش طعمه شمشیرآبدار شده و دلاوران بیه پس لشکر بوالهوس خان احمد خان را تاکنار سفید رود تعاقب نموده اکثر اسباب واجناس خان احمد خان را بغارت وتالان آوردند ومؤمی الیه باکمال ذلت وهوان بلاهیجان رفته ازحرکت بیموقع واراده بیمحل وتدبیر ناقص خویش منفعل وشرمنده گردید وحسب الفرموده قراپهادر بتعداد کشتگان روز جنگ قیام نموده موازی سه هزار وهفتصد کس بقتل رسیده اند وهزارو پانصد نفر اسیر دستگیر شدند وسرهای مقتولان را باجهپور اساری دررشت

بنظر شاه جمشید خان رسانیدند و شاه جمشیدخان از نهایت بیرحمی و غایت خفت عقل و نادانی بلا تعلل و تأنی حکم بقتل تمامی اسیران نموده سرهای ایشان را در صحرای سیاه رودبار کله منار فرمودند و این مقدمه باعث خرابی دودمان جمشید خان شده اساس دولت او از این وادی سپری گردید و **والعلم عندالله الملك الحمید** و بروایت شیخ محمود گفته در روز آذینه بیستم ماه مذکور سنه نهصد و هشتاد و شش در ماشك نزدیک پبله فقیه مسجد اول شکست واقع شده لشکر لشته نشاء را و در این میان امیر خسرو و بوسعید دیو و شهسوار بیك از اهل چبك کشته شدند و بعد از آن لشکر خان احمد خان که ترکان بودند در رسیدند و بسیاری از مردم جمشید خان کشته گشتند و بعد از آن دو روز دیگر در یکنه بازار جنگ واقع شد در کوچصفهان در امار کام و شکست بر لشکر خان واقع شد و مردم بسیار کشته شدند از ترك و کیل مثلاً میر فرخ و میر افلاطون رعش جهانگیر و میر اسکندر به کیسم رفتند پسران ایسم از کابا در آمده بقولی ملک اویس را کشتند و بقولی خان احمد خان ایشان را فرمود گرفتن و دو نفر را بفرمود کشتن و برای مردم لشته نشاء گریختن شد و مردم کوچصفهان آمده مردم لشته نشاء را تالان کردند بیحد و نهایت و هر چه توانستند کردند و شیخ مذکور گوید که ما سرگردان شدیم در روز دوشنبه سیزدهم شهر ذی قعدة سنه نود و نه میان لشکر خان احمد خان و ملک رستمدر در گرو کرد سر جنگ واقع شد و لشکر خان احمد خان شکست یافتند و مردم بسیار کشته شدند

گفتار در بیان وکالت و شهادت یافتن جمشید خان بسبب مکر و خدایت و تسلط و تخلف قرا بها در وکا مران بی ایمان چون از دیوان قضا و قدر روز نامه دولت سلسله قریب آن شود که طی

گرددد تدبیرش مخالف تقدیر بر آید بمصادق این مقال صورت احوال مرحوم شاه جمشید خان است که از عالم غفلت و نادانی و ساده لوحی منصب وکالت خود را بکامران میرزای کهدمی که از راه فریبندگی و چرب زبانی تسخیر قلب خان مذکور نموده بود رجوع کرده در حکم ولایت قید نموده بود که چون همواره میانه ما و کامران میرزا الفت روحانی و مؤانست جسمانی بوده

مصراع

چون از ازل است تا ابد خواهد بود

بناءً علی هذا منصب جلیل المراتب وکالت را من حیث الانفراد و الاستقلال برادر جانی و مصاحب روحانی میرزا کامران شفقت فرمودیم و مقرر نمودیم که اختیار ملکی و مالی و لیام و سپاهی مملکت بیه پس در دست او بوده تا هزار تومان از مال سرکار اینجانب را بمهر خود بهر کسی که خواهد و اراده داشته باشد بدهد و زیاده از هزار تومان را بمهر اینجانب که در پیش اوست برساند و قضایای خون و تغیر مناصب سپه سالاران و وزرات در خانه را محتاج بعرض دانسته دیگر معاہلات و مهمات را خود بفیصل رساند و مال وجهات وجوهات الکای تولم را علاوه رسم الوکاله نموده باقطاع و انعام همه ساله او مقرر نمودیم که سرکار وکالت پناه معظم الیه ضبط نمایند و کامران بی ایمان استحکام عهود و معانیق را بقرآن مجید که دست خط مبارك عنوان طراز صحیفه ولایت و نسخه دیباچه امامت اسدالله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات بود و در قریه کیجای کهدم می باشد از روی تأکید ایمان و تشدید بنیان عهد و پیمان بآیه کریمه سیحلفون بالله از برای شاه جمشید خان

قسم یاد نموده بود که مدت الحیات شاء جمشید خان مخالفت و بد اندیشی نکند و در این باب وثیقه نوشته بشاه جمشید خان سپرد و خان صاف دل صادق دل ساده لوح اعتداد بقول آن مخالف نداشت کرده و وثیقه را از او گرفته حکم وکالت را باو سپرد و هنوز یکسال بدینمنوال نگذشته بود که آن حرامزاده سنگدل پیمان گسل از غایت شقاوت و عداوت و قساوت و قلب با قرا بهادر نمک بحرام از چنان عهود و دوائیق کمر بکینه و خصومت و انهدام و خرابی خاندان جمشید خان بسته بعد از وفات احمد سلطان امارت بیه پس را بقرا بهادر شفقت نموده و هر ساله مبلغ پانصد توهان بمواجب و مرسوم او مقرر کرده بود بعد از جنگ کدوبن و شکست خان احمد خان اعتماد الدوله العالیه قرا بهادر را سلطان فتحی اتمب داده بود باوجود اینهمه اهتمام در باب قرب و منزلت ایشان این دو کافر نعمت بی ایمان روز نامه چه حقوق و احسان شاه جمشید خان را بگمان فاسد و اقتضای طبع حاسد بر طاق نیان گذاشته بعقوق و عصیان بدل کردند و داغ بی وفائی و بی حیائی در پیشانی خویش کشیده در مقام استیصال خاندان و اندراس دودمان او شدند و به تدبیر و تزویر قرا بهادر رو به پناه نمک حرام اکبر و رؤسا و لیام تیره سر انجام بیه پس را تابع خود گردانیده باتفاق لشکر و سپاه کوچصفهان رفته تمهید مقدمه قتل شاه جمشید خان نموده چراغ سلطان سپه سالار کوچصفهان را بخانه حاجی شیخ کوچصفهانی که کاهران و قرا بهادر ولد الزنا بی ایمان در آن مکان نزول نموده و اکابر و اعیان بیه پس را طلبیده تمهیدات و تدبیرات خرابی خاندان شاه جمشید خان بیچاره مینمودند احضار کرده هرچند که مبالغه کردند که تابع ایشان شود قبول نکرد چون او حلال زاده و منصف و دانا و آگاه بود بهیچوجه از جاده قویم و شارع مستقیم حلال نمکی انحراف نورزیده و همداستان

حرام نمكان بيه پس نشده در ان مجلس بفرموده گامران ميشوم و قرا بهادر
 بيك مذموم بدرجه شهادت رسيد و مير حسين بيك ولد خواجه علي بيك
 سپه سالار لا هيچان را كه قابل و در آداب صحت و منادمت
 سر آمد روزگار خود بود و بعد از گزفتاري خان احمد خان
 بملازمت شاه جمشيد خان مبادرت سينمود اورا نيز بواسطه عدم موافقت و
 متابعت بقتل رسانيدند و در روز سه شنبه دوم شهر ذيقعد
 الحرام سنه ثمانين و تسعين و تسعمائه باتفاق اكابر واعيان و سرداران و ليام از
 كوچنم ان بقصد گرفتن شاه جمشيد خان حركت نمودند و ببلده رشت
 رسيد بدارالاماره شاه جمشيد فرود آمدند و لشكر بيه پس از در خانه شاه
 جمشيد خان تاكنار سپاه رود بار صحرای اوندبه صفزده ايستاده بودند لاجرم
 حمزه بيك پسر قرا بهادر در حرام نمكي باچند نفر ازكلان بي آبرو پرده
 بي شرمي و نقاب بي آزره بي بروی خود كشيده چشم از حقوق و احسان پوشيده
 بلا حجاب بدار الحرم شاه جمشيد خان درآمده و در نهايت ذلت و هوان و غايت
 عقوق و عصيان شاه جمشيد خان را مقيد نموده باتفاق والده او در نصف الليل
 خوارو ذليل اسير وار بگوراب كهدم فرستادند

نظم

مهر گاهي ز گاهي دور ميماند	زمجنت آيتي مسطور ميخواند
جهان خرم نسي داند چنين سوخت	مشعبد را نشايد بازي آموخت
كدا مين سرور را داد او بلندي	كه بازش خم نكرد از زور مندي
تنوري سخت گرمست اين علفزار	تو خواهي يركلش كن خواه پر خار

ملازمان ميرزا كامران شاه جمشيد خان مضموم مظلوم را با والده اودر

آنشب باستری باد رفتار سوار کرده و گوراب کهدم برده شرائط محافظت
 بجای می آوردند و بعد از گرفتاری شاه جمشید خان میرزا کامران و قرا بهادر
 بی ایمان دوبر شاه جمشید خان را که در صفر سن بوده هنوز اطلاعی
 از خیر و شر و نفع و ضرر نداشته بدست گرفته فرمان فرمای الکای بیه پس
 شدند و با تفای ملازمان و معتبران شاه جمشید خان عرض اموال و اسباب
 شاه جمشید خان دیده از نقد و طلا و نقره و عما رات طلا و مرصع و اجناس خزائن
 و بیوتات و کتابخانه و اسبهای تازی نژاد سواری و استرهای باری و قطاری را
 قلمی نموده متصرف شدند و تهمت و بهتان و افترای بی پایان در حق شاه جمشید
 خان فراهم آورده و معضرنوشته بتصدیق ملازمان و معتمدان شاه جمشید خان و عامه
 بیوفایان و حرام نمکان گیلان بیه پس رسانیده مصحوب ملک مظفرشوم ظفر منجیلی
 که ابو موسی اشعری سلسله شاه جمشید خان بود بدرگاه سلطان محمد خدا بنده
 بدار السلطنه تمریز ارسال نمودند و میرزا سلیمان وزیر و ارکان دولت را باهوال
 و اسباب مشارالیه تطمیع نمودند و بعد از دوماه و هیجده روز که جمشید خان
 مظلوم را در محال کهدم مقید و محبوس میداشتند روز یکشنبه هشم شهر
 محرم الحرام سنه سبع و تسعین و تسعمائه به تدبیر و تزویر قرا بهادر نمک
 بحرام سیصد نفر از لایم بیه پس را انتخاب نموده همراه حمزه خان پسر
 قرا بهادر بگوراب کهدم فرستادند و جماعت مذکور بگوراب کهدم در یکی از
 نکبت خانهای ملعون بزه کمان شاه جمشید خان مظلوم خسته خاطر جگر سوخته را
 بدرجه شهادت رسانیدند رحمه الله علیه و لعنة الله علی قاتلهم اجمعین و والده
 شکسته او را در منزل نا مبارک میر حسن لعین کیجائی پیش از قضیه
 حائله پسرش بدستور مسطور بقتل آورده بودند

رباعی

رخی کز برك گل آزرَم می یافت تنی کز تار موئی یار مییافت
بتدبیر و ستم شد گشته ناگاه بخون و خاك شد آغشته ناگاه

رباعی

این کهنه رباط را که عالم نداشت آرامگه ابلق صبح و شام است
بزمی است که و اما نده صدمشید است گوری است که تکیه گاه صد بهرام است

نظم

فغان زین چرخ کز نیرنگ سازی گهی شیشه کند گه شیشه بازی
جباش ایمن که این دریای خاموش نکر د است آدمی خواری فراهموش
بزن تیری بر این چرخ نمان پشت که چندین نسل در نسل ترا کشت
جهان آن به که دانا تلخ گیرد که شیرین زند گانی تلخ میرد
مضمون رقم سلطان محمد خدا بنده که بکامران میرزای کهدمی نوشته

(بعد از واقعه هائله)

فرمان همایون شرف نفاذ یافت آنکه ایالت پناه حکومت دستگاه شفقت انتباه عمده الامراء
و لحکام العظام جلال الایاله میرزا کامران خلیفه بوفور عنایات والتفات
بیکران شاهی و مزید عواطف و تلطفات بی پایان پادشاهی که درباره آن امارت
وحشمت پناه بیرون از خدمت ناهست مخصوص و ممتاز و مفتخر و سرافراز گشته
بداند که چون غبار شقاوت و ادبار بر چهره روزگار جمشید خان که پرورده
نعمت این خاندان و تربیت یافته اولیای دولت آیند و دمان بود نشسته در مقابل حقوق
واحسان عقوق و عصیان و کفران پیش گرفته بود دست ولایت بدستاری انتقام احبای
خلافت ابدی الغایه مکافات عصیان او داده عرضه داشتی که آن عمده الحکام

درباب او مرفوع درگاه جهان پناه نموده بود روز چهارشنبه نوزدهم شهر جمادی
 مصحوب ملازم آن ایالت پناه رسید و بر مضامین آن اطلاع حاصل شد آنچه از آن
 خلیفه الخلقانی در این داده واقع شده بمقتضای اراده و دادونیکو بندگی و اخلاص
 و اعتقاد محض مصلحت دولت قاهره واقع شده بسیار خوب رفته و مجدد آثار
 کمال یکجبهتی و دوات خواهی بظهور رسانیده اینمعنی باعث تزیید مراسم
 اشفاق و الطاف بلاعنایات و تضاعف مواد مکارم و اعطاف بلا نهایت نواب همایون
 دادرباره اوست درازاء جلالت مرکوز خاطر اشرف متوجه اعلی شان و ارتقای
 مکان آن زبد الامرای الزمان گردانیده با فواج نواز شهای خسروانه و تفقدات
 پادشاهانه اورا معزز و گرامی خواهیم ساخت چون امرای سظام و اعیان سلطنت
 ابدی الانتظام جهت رفع شرارت مخالفان بشیر و ان رفته بودند
 و عرصه آن دیار را از خبث وجود ناپاک ایشان پاک
 ساخته امراء شیر و ان را در آنجا گذاشته عازم تبریز خلافت
 مصیرند و در این چند روز به عقبه موسی استسعادی یابند انشاء اله تعالی بعد
 از رسیدن ایشان ملازمی را که آن ایالت پناه خلافت دستگاه با بعضی
 اموال جمشید خان روانه آستان آسمان نشان نموده احکام مطاعه در هریاب
 حسب المسئول آن حکومت دستگاه عزرا صادر خواهد یافت می باید که من
 کذل الوجوه بتوجهات خاطر فیاض مقاطر وائق بوده شرایط ضبط و ربط و
 حراست بجای می آورد و مترصد وصول فرمان لازم الاذعان بوده و هر چه
 حکم جهانمطاع فرمائیم روز بروز سوانح حالات را مشروحاً عرضه داشت نماید
 بیضا رقم دیگر که درباب میرزا کامران بخان احمد خان رقمی فرموده
 بودند

فرمان همایون شرف نفاذ یافت آنکه سیادت و سلطنت پناه حشمت و نصفت

دستگاه عالیجاهی اخوی زبده السادات و السلاطین العظام نظامالسیاده والسلطنة و العز والا جلال خان احمد خان بوفور عنایت و شفقت بیقای و صنوف عاطفت و مکرمت بی نهایت شاهانه عز اختصاص و شرف امتیاز یافته بداند که بنا بر آنکه جمشید خان مراعات حقوق تربیت و احسان این خاندان را بعقوق و عصیان و شقاق و کفران مبدل ساخته بود حق نمک و دودمان شاهی او را گرفته حال ادبار لاحق رخسار روزگار او گشت حالیا چنان بمسامع جلال رسید که آن سلطنت پناه محدود بیه پس آمده میخواهد که متعرض الکای او شود این معنی مرضی و مستحسن نیست والکای مشار الید نسبتی باو ندارد میباید که پیرامون الکای مذکوره مردم آنجا نگشته از روی استقلال و استظهار تمام و وثوق و رجاء مالا کلام بحراست و دارائی مملکت متعلق بخود اشتغال داشته آن طرف آب سفید رود مترصد فرمان و حکم همایون باشد که در هر یک بدانچه مقرر فرمائیم طریق اطاعت و انقیاد مسلوک دارد همچنانچه بمقتضای اخلاص جبلّی و اختصاص ذاتی آن سیادت و سلطنت دستگاه نسبت بنواب همایون است در امتثال امر مطاع راسخ بوده از جناده مذکور عدول و انحراف ننماید که هر آینه بوجهی غبار خاطر عاظر اشرف خواهد بود و روز بروز سوانح حالات را عرضه داشت نموده مطالبی که داشته باشد باز نماید که بلجّاج مقرون فرمائیم و زیاده ابرام ننموده ایام سلطنت و اقبال ابدی الاتصال باد بالنون و الضاد انتها حاصل آنکه میرزا کامران خلیفه بعد از قتل شاه جمشید خان در امور سلطنت بیه پس استقلال بهم رسانیده اراده آن نموده بود که دو پسر شاه جمشید خان را نیز از میان بردارد که میر عباس سلطان و شیر زاد سلطان و چند نفر از اکابر

و عظماء و لیام بیه پس از او متنفذ گشته بلاهیجان رفتند و خان احمد
 خان سپه سالاری لاهیجان را بمیر عباس سلطان عنایت فرموده و شیر زاد
 سلطان و سایر اعیان را دلخواه ایشان مراعات و موالات نموده هر آینه
 در باره ایشان انعام و احسان میفرمودند و چون میرزا کامران در کفران نعمت ولی
 نعمت بنوعی که مذکور و مسطور گشت جرئت و جسارت نموده قدم از اندازه
 خویش بیرون نهاده بود

(نظم)

هر که بیرون نهد قدم ز گلیم	افکنند خویش را بورطه بیم
حق نان و نمک شناختنی است	روی و مکر و حیل باختنی است
از طریق خیانت و تزویر	در ره مکر و حیل از تقدیر
توان راه برد بر مقصود	توان گشت عاقبت محمود

صورت واقعه بعد از وقوع واقعه مذکوره از باب نصیحت خان احمد خان
 والی بیه پیش به میرزا کامران نوشته

رقعه خان احمد خان بکامران بیفرمان

امارت و ایالت پنجاه میرزا کامران زنهار که بزور و بازوی خود غره نشوی
 و از گردش روزگار و تقدیر کردگار غافل نگردی که این گردنده را گردانده
 میباشد

بیت

بلی در طبع هر داننده هست که با گردنده گرداننده هست

بیت

نه شیران بسر پنجه خوردند زور نه سختی رسد از ضعیفی بمور
 کم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله زنهار که دل در مملکت بیه پس
 نه بندی و از اوامر شاهانه بخون ایثار جمشید خان راضی نگردی که حقوق
 هرشد و ولی النعم و آزار یتیم و قطع صلہ رحم چون جمع گردد کوه تاب
 نتیجه آن ندارد و وقتی که بنده یتیم هم داشتم اجاره دار نواب اعلی بودم
 و والی و حارس شاه جنت مکان بود و بنده را در میان گنای نه زنهار
 که نوجند و تا مل نما یند که این نصیحت را دوستان بدوستان می نویسند
 نه دشمنان بدشمنان اما چندان شراب غرور و سرداری که از مستی آن توان
 که سربرداری . العاقل و یکفی الاشارة .

گفتار در بیان خروج شیرزاد ماکلوانی و بقتل رسیدن جمعی از
 قاتلان شاه جمشید خان مرحوم

سخن پرداز این کاشانه روز چنین بیرون دهد از پرده روز
 که چون کامران کهدمی و قراپها در فومنی مورد لعنت ابدی شده تاقیامت
 نام خود را به تنک چنین عمل کثیر الخطأ والزلل آلوده قصد خون ناحق
 شاه جمشید خان کردند بعد از آن قضیه یکروز خوش ندیدند اول قضیه که
 پیش آمد خروج شیرزاد ماکلوانی در طالشستان فومن خروج کرده پسر را
 از طالش فومن بهمرسانیده سلطان محمودخان لقب داده به پسر جمشید خان بر
 داشته از گیل و طالش فومن موازن ده هزار آدم از تنک چی و کمانسار در ظل رایت
 فتح آیت او از روی ارادت و حمایت جمع شدند و باتفاق لیام و روسا و سران
 سپاه و متابعت و مراقت پسران احمد سلطان بعزم جنگ و پیکار قراپها در و کامران
 روانه رشت شدند و یکشب در موضع پسیخان نزول نموده روز دیگر ببلده رشت
 رسیدند و در مبداء حال قراپها در و کامران بی استعمال صیف و سنان از صدمت

وسطوت لشکر شیرزاد ماکلوانی بهزیمت رفتند . و حمزه بیک ولد قرا بهادر و خواجه شیخعلی پسر خلیل و چند نفر دیگر از دوسای نمک بحرامان در هنگام گریز از معرکه رستخیزی ستیز آویز در نهایت ذلت و هوان و غایت خفت و خسران اسیر سرپنجه تقدیر شده بخواری و شرم ساری بقتل رسیدند و میر حمزه بیک و خواجه خلیل را بارئوس سایر نمک بحرامان بدروازه دارالاماره جمشید خان بدار اعتبار آویختند

مصراع

زمانه خصم ترا برکشد ولی ازدار

واجساد شوم نهاد شامت بنیاد ایشان را بفرموده شیرزاد خان ما کلوانی در میان لونديه باتش قهر و غضب سوختند و شیرزاد مدتی در رشت توقف نموده هر کس بظاهر و باطن شریک خون جمشید خان شده بود بدست آورده بقتل رسانیدند

المولفه

گاهی دهر انتقام گل از خوار می کشد آزار هر که میکند آزار میکشد
گفتار در بیان آمدن سلیمان خان بیکلر بیگی شیروان بجانب گیلان حسب
الاستدعای قرا بهادر و کامران

چون کامران میرزا و قرا بها دراز صلابت شیرزاد ماکلوانی بهزیمت رفته بودند برودبار کهدم رسیده خبر دار میشوند که سلیمان خان بیکلر بیگی شیروان نوه عبدالله خان حسب فرمان شاه خدا بنده باتفاق عساکر شیروان بقشلاق ولایت خراسان میروند و مشاور الیهما از ثبات قلق و اضطراب و نهایت عجز و انکسار در موضع حرزه و یسار طارم نزد اورفته عرض می کنند که شما دختر

زاده پادشاه ایرانید و بیکلر بیکی شبروانید بواسطه دفع فتنه و محافظت ملک
 بخراسان میروید گیلان هم الکای محروسه پادشاه ایرانست و پسران شاه جمشید
 خان نیز دختر زاده پادشاه ایران و خاله زاده شما می باشند در این ولا
 شخصی از ملازمان ایشان خروج کرده در مقام خسارت و خرابی گیلانست
 و ما مبلغ یکپهزار تومان بشما میدهم که بگیلان آمده رفع و دفع مخالف کرده
 عود نمائید سلیمان خان بیکلر بیکی بطمع جیفه دنیائی که سرمایه خرابی
 و اختلال اموال امت فریب این دو مرد محتال خورده و بهوس زخارف
 بالقوه ایشان از راه برگشته باتفاق لشکر و عسکر کامران میرزا و قرا بهادر
 روانه رشت شدند

جنگ کردن شیرزاد ما کلوانی با سلیمان خان بیکلر بیکی و کشته شدن او بتقدیر و قضای آسمانی

چون شیرزاد ما کلوانی از عزیمت سلیمان خان و لشکر و خدیعت
 قرا بهادر بی ایمان و کامران آگاهی و اطلاع یافت باحضار لشکر و سپاه
 و لیام الکای بیه پس فرمان داده جمعی کثیر در ظل رایت او جمع شدند
 و در روز شنبه بیست و دوم جمادی الاول تسع و تسعین و تسعمائه مستعد
 جنگ و جدال و آعاده نزاع و قتال گشته در کلاشه رود بار تقارب فتنین
 و تنازع فریقین دست داده جنگ عظیم اتفاق افتاده بسیاری از رؤسای
 لشکر شیروان بضرب تیر سخت تمان طالش قتل شدند و شیرزاد ما کلوانی
 در میدان نام و ننگ و عرصه حرب و جنگ داد مردی و پهلوانی داده بعد
 از کارزار شیرانه و کوشش مردانه بحسب تقدیر آسمانی شیرزاد ما کلوانی
 اسیر سر پنجه قضا و قدر گردیده دستگیر شد و سلیمان خان و قرا بهادر و

کامران با اتفاق لشکر و عسکر داخل بلده رشت شدند و شیر زاد ما کتلوانی
بعد از چند روز بسعایت قرا بهادر و کامران با لشکر و عسکر بقتل رسیدند

نظام

اگر بودی جهانرا پایداری بهر کس چون رسیدی شهر یاری
فلک تو مملکت پاینده دادی ز کیخسرو بخسرو چون فتادی
کسی کو دل در این گلزار بندد چو گل زان بیشتر گرید و خندد
اگر دنیا نماند تا تر مخروش چنان پندار کافتد بارت ازدوش
بعد از این قضیه هر چند قرا بهادر و کامران بتالیف قلوب سپاه و لیام بهیسی
توشیدند بجائی نرسیده روز برور و حشت مغایرت مردم سمت ازدیاد پذیرفته
بجائی رسیده که لشکریان بیکلریکی بواسطه تحصیلا، آنوقت و علوفه بهر محل
که میرفتند مردم آن محل بقتل ایشان مبادرت مینمودند اینمعنی باعث
تراهم واضطرار سلیمان خان و توحش لشکریان گشته از آمدن خود نگیلان
نادم و پیریشان گردیده ب فکر معاودت افتاده کامران و قرا بهادر بسی ایمان را
طلبیده تهدیدات نموده فرمود که فراشان همزم فراوان جمع کرده
آتش بلند افروختند و امر فرمود که سرهنگان شیر و آن دست و پای
قرا بهادر و کامران را بسته در میان آتش اندازند فی الواقع روزگار
میخواست که ایشان را باتش بیدادی که خود برافروخته بودند بسوزاند اما
بمضمون الامور مرهونه باوقاتها چند روزی مهلت، شدن قتل ایشان را مصلحت
دانسته دفع الوقت نمود لاجرم جمعی ارفراشان آمده مبلغی را که تقبل آورده بودند
از ایشان گرفته واصل سرکار بیکلریکی ساختند و پسر مهین شاه جمشید خان
را که محمد امین خان نام داشت بایشان و پسر کهین را که ابراهیم خان

نام بود همراه برداشته از توهم دستبرده مخالف آهنگ عراق نمودند و چون شارع عام را لیام و عوام تنگ و بیچاره و میشارندان و غیره را مسدود گرانیده بودند از آن راه که آمده بودند مرر و عبور مقدور و میسر نبود بتدبیر و راهنمائی خلیفه خواجه علی کلاشمی از سر راه از بیچاره پس و رزل روانه کهدم شدند و در اینولا لیام فیکو و لیثاوندان و ورزل و لاکان و پیسیخان خبردار شده در جاها و مکانهای سخت و راههای صعب المسالك سر راه بر عساکر شیروان گرفتند و باران تیرو تگرگ گلوله از سهم الحوادث کمان و تفنگ برایشان باریدن گرفتند چنانچه جمعی کثیر از شیرزانیان بدرجه قتل رسیدند و بقیه عسکر از بیم شورو شراحمال و ائقال خود را گذاشته بصد کلفت و مشقت از آن مهلکه جان بیرون برده بدر رفتند و خود را برودبار کهدم رسانیدند و از راه منجیل و حرزویل روانه دارلسلطنه قزوین شدند و آنچه سلیمان خان از اموال جمشید خان بتوسط قراپها در وگامران طمع و تصرف کرده بودند باضعاف آن از سرکار سلیمان خان و لشکریان شیروان بطریق غارت و تالان بدست مردم گیلان افتاد و ربع لشکر او در معرض تلف آمدند چون مردم از قضیه قتل جمشید خان و بیدرحمی و بیدادی قراپها در وگامران خبر دار شدند خاک ندامت بر سر خود کرده دیگر اطاعت و عطا بعت کامران و قراپها در نموده بکلی منکر و متنفر شدند و کامران بگوراب کهدم رفته قراپها در نیز کوچ و متعلقان خود را بر داشته بقریه کیجای کهدم بمنزل میر حسن کیجائی اقامت نموده و شب و روز دست حسرت و ندامت بر سر پر شور و شر خود میزدند و از کردار نا صواب خویش اظهار تأسف و شرمساری میبردند کامران میرزا از ملازمت و شامت او متوهم گشته بخاطر رسانید که مبادا فتنه دیگر از او تولد کند بفکر دفع او افتاد مقتضای من اعان ظالماً فقد سلطه الله علیه بظهور رسیده و بمصدق

مصراع

علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد

بحسب ضرورت علی بیك پسر احمد سلطان را که در حدائق سن و
غنغوان زمان شباب و کامرانی و زیعسان جوانی بوده در محال زرمخ و تنیان
فومن بسیر و شکار اشتغال مینمود طلبیده چون مشار الیه داخل مجلس
کامران میرزا گردید در خفیه او را بقتل قرا بها در دلالت نموده
رخصت قتل او میدهد روز دیگر علی بیك از کامران رخصت انفرار حاصل
نموده بخانه قرا بهادر میرود و بعد از دخول مجلس ساعتی با او صحبت
داشته هنگام وداع از راه فریب و خداع بشمشیر انقطاع دوش و گردن او
را از بار گران سر پر شور و شر سبك ساخته و سر او را بر داشته در
رشت از برای ثواب مهمل علیا شا هزاره حدیجه بیکم فرستاده خود باتفاق
معدودی از ملازمان که در خدمتش بودند بقوه مراجعت و باز گشت نمود و نراب
علیه عالیه امر فرمود که کنیزان دار الحرام علیه سرلیم نخوت پیوند او را
بضربات ساطور سلاخی ریزه کردند و بعد از آن برادران او را که در محلات
رشت پاسبانی صاحبان خویش و چندین صفت بروی شرف و امتیاز دارند
طلبیده بخورد ایشان دادند

نظم

مکن باولی نعمت خود ستیز	که گردی سزاوار شمشیر تیز
مکن باولی نعمت خود بدی	حذر کن زباد افره ایزدی
مکن با خداوند خود سرکشی	که آب حیا تش کند آتشی

گفتار در بیان ارادت نمودن کامران میرزا به تسخیر ولایت لاهیجان
و بقتل رسیدن او در کوچه صفهان بحسب تقدیر آسمان

چون اغلب مخالفان و اکثر قتله جمشید خان در عرض یکسال با کمال
کلفت و نڈال بقتل رسیده و بقیة السیف که انتظار قتل خود می کشیدند
بکامران میرزا توسل جسته از غایت خجالت و شرمندگی مرکز را بدان زندگی
ترجیح میدادند باتفاق لشکر کهدم بقصد خرابی اشته نشاء و لاهیجان وداعیه
تفرق و تشتت کوچصفهان حرکت و نهضت فرمودند خان احمد خان والی
بیهیش از عزمت بداندیش آگاهی یافته در فصل تابستان که خود بدیلمان
اقامت داشت و کامران میرزا با عموم لشکر خود بکوچه صفهان نزول نمود
شاه ملک سپه سالار را نکوه و سائر سپاه و لیام بیهیش را همراه او
نموده روانه کوچصفهان و دفع فتنه میرزا کامران و مخالفان نمود و میرعباس
سلطان با استعداد هر چه تمام تر رهجوم لشکر و رجانه حشر باعددی بسیار
و عدتی بیشمار بآب حرب و قتال اشتغال نموده و از آب سفید رود گذشته
بآهنک جنگ میرزا کامران بکوچه صفهان آمدند و از ابتدای بازار گرچه صفهان
تا کنار مزار میر موسی این دو لشکر بیگدیگر بر خورده شروع در جنگ
و جدال و حرب و قتال نمودند و جمعی کثیر از طرفین بقتل رسیدند و در
اثنای کرو و فروگیر دار میر عباس سلطان سپه سالار لاهیجان هزیمت کرده
فرار بر قرار اختیار نمود و کامران میرزا و متابعان باعتقاد خود غالب
آمده و در بازار کوچصفهان پای ثبات و قرار فشرده انتظار بلای ناگهان
و قضای آسمانی می کشیدند که در خلال اینحال شیرزاد سلطان و شاه ملک
سلطان و چند نفر دیگر از اعیان سپاه و لیام بیهیش که در فترات شاه

جمشید خان فرار نموده بملازمت خان احمد خان والی بیه پیش میادرت
 مینمودند باتفاق یکصد و پنجاه نفر از سوار نیزه دار که بعد از فرار میرعباس
 سلطان سردار در کمین ایستاده بودند مانند شیر ژبان و ببر دمان و هژربیشه
 شکار از راه خرجگیران و کناره بازار بر سر کامران ابلغار نمودند و بمشارالیه
 رسیده و بضربات متواتر مکرر او را از اسب در انداختند و سر او را بتیغ آبدار از
 بدن جدا کردند و اعضای او را مثله فرمودند و خواجه فتاح وزیر شاه
 جمشید خان را که از رؤسای مخالفان و عظمای نمک بجرمان بود در بازار
 کوچصفهان بدرجه قتل رسانیدند و سر کامران را با سرهای بد سگالان
 و بیوفایان بر داشته همعنان دوستکام و کامران روانه لاهیجان شدند

بیت

دیدنی که خون ناحق پروانه شمع را چندان امان نداد که شب را بسر برد
 بالجمله کامران و قراهدار بی ایمان مکافات کردار خویش را بدینا
 نقدا در عرض یکسال و شش ماه یافته جزای آخرت بمداول آیه کریمه
 اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون جزاء بما کانو یعملون باقی وقرار است

بیت

چه بد کردی مباش ایمن ز آفات که واجب شد طبیعت را مکافات
 سپهر آئینه عدالت شاید که هرچ آن هر که بیند و نماید
 منادی شد جهان کانکس که بدکرد نه با جان کسی با جان خود کرد
 مگر نشیدی از فراش اینراه که هر که چه کند اقتدر اینچاه

تاریخ

چه کامران خلیفه ز زشتی طالع
بعزم آنکه نشیند بتخت کوچصفهان
قضا چودید که او لائق حکومت نیست
بخواب دیدم تاریخ قتل او جستم
بگفتم اینهمه آه و ندامت از بی چیست
که من بحاکم رشت و بحاکم گیلان
کنون قتاده تن من بخاک کوچصفهان
خلاف عهد و قسم گشته چون مرا تاریخ
چون شیران میدان صولت و مردانگی و نهنگان اجنه بسالت و
فرزانگی کامران میرزا و سائر قتله شاه جمشید خان را بقتل آورده دوستگام
و مقضی المرام روانه لاهیجان شدند بیازی گو را ب لاهیجان رسیده سر
میشوم کامران را بمصوب بوسعید میر برادر شاهملک و ملگ عنایت
برادر ملک حسن ماسوله بدیلیمان جهت خان احمد خان فرستادند و خود
بلاهیجان رحل اقامت انداخته بساط نشاط و کامرانی افکنده جا مهای
دوستگامی پیاپی در کشیدند و بزبان حال باین مقال مترنم می بودند که

بیت

یکی جام نوشین پس از بد سگال نه از زندگانی پنجاه سال
و مشار الیها که سر کامران را بدیلیمان بنظر همایون خان احمدخان
و سائید امر فرمودند تمامی عمارات و محلات دیلمان را چراغان فرموده نشاط جوانی و
انبساط کامرانی را از سر گرفته چند شبانه روز داد و عشرت و شگفتگی

دادند و بعد از آن سرکامران میرزا را بموسعید میر و ملک عنایت داده امر نمود که
 بجمع قراء و قصبات لاهیجان بیه پیش بروش شهر بگردانیده زر ها بطریق
 مشتاق و مژده لق از مردم بگیرند حسب فرمان خان احمد خان بوسعید
 میر و ملک عنایت سرکامران را به نیزه کرده آورده و در تعامت ولایات
 بیه پیش گردانیده زر ها بمژدگانی گرفتند و خان احمد خان در او ان
 فصل خزان بگیلان آمده سرکامران را به نیزه کرده و در زیر تخت خود نصب
 نموده مدت سه ماه سرکامران حسب القضاى آسمان بدار اعتبار منظور نظر
 اولی الابصار بود بعد از آن شیر زاد سلطان کاسه سر نا مبارک کامران بی
 ایمان را از خان احمد خان والی لاهیجان استدعا نموده فرمود که استاد
 بتراشد و بزرگ داد که بیاله شراب خوری از آن تربیت دهد و کعب بیاله
 را از استخوان کاسه نمایان بگذارد استاد زرگر حسب فرمان فرموده
 شیر زاد سلطان بدقت تمام بانمام رسانیده مدت ده سال کاسه سر میرزا کامران ملعون
 در مجلس شیر زاد سلطان سرگردان و بدست رندان با ده خوار گردان
 برد نقلست که شیر زاد سلطان این بیت را در حاشیه بیاله موصوفه نوشته بود
 کاسه سر شد قدح از گردش دووان مرا دارد این چرخ خراب آباد سر گردان مرا
 گفتار در بیان سلطنت محمد امین خان ابن شاه جمشید خان

و زمان وکالت آقا محمد سلطان و مال حال ایشان

بعد از جنک کوچصفهان و بقتل آمدن میرزای شوم و سائر قتل جمشید
 خان اکبر و اشراف و اعیان بیه پس بر سر محمد امین خان جمعیت نموده و از
 کوچصفهان برشت و از رشت بقومن آمده با اتفاق جمهور اعیان و معتبران
 وکالت جلیل القدر محمد امین خان را با آقا محمد فومنی که تربیت کرده
 احمد سلطان و ایشک آقاسی بانی جمشید خان برد تفویض نمودند و آقا

محمد مشار الیه از حسن سلوک و نیکذاتی با حکام اطراف سازگاری داده و بالیام و سپاهی بحسن خلق معاشرت نموده در استقرار مملکت و آرامش رعیت سعی موفور بتقدیم رسانید و جمعی از اعیان و ایام بیه پس که در لاهیجان بخدمت خان احمد خان اشغال مینمودند بتوسط آقا محمد از خان احمد خان مرخص شده بخدمت محمد امین خان آمدند و شیرزاد بیک بشپه سالاری رشت سر بلند شده جماعت دیگر نیز بقدر حالت و مقدار بمناصب و مراتب اعتبار مخصوص گردیدند و مدت دوسال اهالی گیلان بیه پس در مهد امن و امان آسودگی یافته اوقات براحات و فراغت میگذرانیدند و چون در فترات کامران میرزا محمد بیک ولد احمد سلطان برادر بزرگتر علی بیک سلطان حسب الفرموده کامران در دست ملک احمد سراوانی بقتل رسیده بود و کامران بمسئولیه رفته سلطان محمود خان نام پسر برادر که شیرزاد ملا کلوانی به پسر جمشید خان برداشته خروج کرده بود و در ضلالت تفرد بهم رسانیده در موضع شنبه بازار بقتل آورده بود علی بیک سلطان از او متوهم گشته از راه ظالم بقزوین رفته بود و کامران میرزا عقاب و زلات بسیار در باب او نوشته و تهمت خروج و عصیان بمشار الیه نموده بمیرزا سلیمان وزیر عرضه داشت کرده بود میرزا سلیمان و بربرو ارکان دولت علی بیک سلطان را از قزوین دوستاق نموده مصحوب اصلا بیک قورچی شام او بقلعه اسنخر فارس فرستادند و مدت سه سال مشار الیه در قلعه مذکوره محبوس و از آسایش مأیوس بود تا آنکه دو نفر از ملازمان وی احوال گرفتاری و بی گناهی او را در روضه قهاسه مطهره متبرکه رضویه جفت بانوار سبحانیه و الاثار القدسیه در هنگام طواف بنواب شاه خدا بنده عرض نمودند و خدا بنده محمد شاه را بسر عجز و انکسار ملازمان مزبور رحم آمده دیوان قدرت نشان حکم خلاصی و فرمان آزادی علی

بيك پسر احمد سلطان نفاذ یافته مقرر شد کوتوال قلعه اسطخر فارس علی بيك را مطلق العنان سازد و بعد از وصول فرمان علی بيك سلطان از زندان استخلاص یافته و بدار السلطنه قزوین بدرگاه شاهی رسیده بایشان درم و دینار جذب خاطر و جلب قلوب امرا و ارکان دولت نموده منصب وکالت پسر شاه جمشید خان و مرتبه امارت الکای بیه پس را بدستور والد خویش گرفتند و حکم حاصل نموده وسفارش نامه خدا بنده محمد شاه بنام امیره سیاوش خان حاکم کسکر تحصیل کرده بود که هر گاه خان احمد خان حاکم بیه پیش اشکر بجانب الکای بیه پس فرستد امیره گمکر بمعاونت و مظاهرت مشار الیه قیام و اهتمام نماید و لشکر و عسکر از او دریغ ندارد و علی بيك سلطان بعد از حصول مدعیات خویش از ارکان دولت قاهره و امنای سلطنت باهره مرخص گشته از راه پشته کوه ماسوله می آید .

گفتار در بیان آقا محمد سلطان

چون بوسعید پسر برادر شاهملك درایم سلطان محمد امین خان وزمان وکالت آقا محمد سلطان بوسیله از مشار الیه آزردہ خاطر و افسرده دل شده بود مسموع او میشود که منصب وکالت و اتالیقی پسر شاه جمشید خان را بعلی بيك سلطان ابن عم او تفویض فرموده اند هنوز مشارالیه به آمدن بجانب الکای گیلان مرخص نشده بود که بوسعید میر باستخاره و استشارة شیرزاد بيك سلطان سپه سالار رشت تمهید قتل آقا محمد سلطان نموده شب باتفاق جمعی از مردم زرمخ و تنیان بدار الاماره فومن بر سر مومی الیه ریخته بی ثبوت گناه و صدور خطا بقتل او مبادرت نمودند و در همین شب شیرزاد سلطان با جمعی از متابعان و ملازمان از رشت بفومن آمده و محمد

امین خان را برداشته وکالت او شروع نمودند
گفتار در بیان یانگی شدن سپهسالار رستم و بقتل رسیدن او از مخالفت
(لشکر وحشم)

چون شیرزاد سلطان بقتل آقا محمد از رشت حرکت نموده بفومن آمده
بی استصواب و صلاح دیدلایم و سپاه آقا محمد را بنزجه قتل رسانیده و درامور
وکالت و امارت مدخل نموده بود سپه سالار رستم که نسبت قومی بعلی بیك
داشت در موضع مشینك دشت سر راه بر شیرزاد سلطان و متابعان او گرفته قریب
شش هفت هزار آدم از عسکر فومن و شفت و تولم بر سر خود جمع کرده مانع
رفتن شیرزاد سلطان و بردن محمد امین خان از فومن برشت گردیده ادعای
وکالت و منصب سپه سالاری فومن نموده بنوعی راهها مسدود ساخته بود
که فحطی در میان لشکر شیرزاد سلطان افتاد چنانکه سه شب از برای چهار
پایان جوبهم نرسید و شیرزاد از حرکت ناپسندیده خود و قتل بناحق آقا محمد
سلطان نادم و پشیمان گشته شروع در مصالحه نمودند و در خلال اینحال
امیرخواند سپه سالار لشکر شفت را برداشته بطریق فریب و خدیعت از اردوی
سپه سالار رستم بیرون آمده و از راه سنك بجار بگوراب فومن رسیده
شرف بساطبوسی محمد امین خان در یافت و از وقوع اینحال سپه سالار
رستم مضطرب گشته تزلزلی در اردوی او افتاد و مجموع لشکر بانی سپه سالار
رستم فرار نموده بخدمت محمد امین خان و شیرزاد سلطان آمدند و سپه
سالار رستم از یوفائی لشکر و حشم بیثبات و قرار گشته بطرف دافیه و چو و مقل فرار
نموده شیرزاد سلطان پیرزاهد دافیه را طلبیده بعهد و پیمانك نزد او فرستاد

ویدر مشارالیه بقریه چو مقال باور سید، بحسب تقریر و وعده و وعید دلیذر سپه سالار رستم را مستمال و خوشحال ساخته او را بخدمت محمد امین خان آورد شیرزاد سلطان مشارالیه را عارضه عتاب قرار داده و خطاب از مجلس بیرون آورده بقتل او امر نمود و یکی از ملازمان شیرزاد سلطان سر او را بتیغ بیدریغ بر داشته بعد از اطفاء نائره فتنه و فساد سپه سالار رستم مراد بستدیمی را که از لیام معتبر آن دیار بود بسپه سالاری فومن اختصاص داده سفارش لیام ورعیت فومن با و کرده در ملازمت محمد امین خان و رفاقت اشراف و اعیان روانه رشت شده بدارالاماره مرحوم جمشید خان نزول فرمودند

گفتار در بیان حرکت شیرزاد سلطان بجانب ماسوله و فرار

علی بیك سلطان بجانب گسگر

بعد از تفویض نمودن سپه سالاری قصبه فومن بنابر صلاحیت و آدمیت و مردمی بسپه سالاری مراد بستدیمی بموعده انقضای و مرور شش ماه بوسعید میر باتفاق مردم زرمخ و تنیان شب بر سر او ریخته بقتل رسانیدند و در خلال اینحال خبر آمدن علی بیك سلطان بکوه رود بار ماسوله به تحقیق پیوست شیرزاد سلطان از این خبر مستشعر شده ملازمان و متابعان دولت خود را جمعیت نموده عصر روز چهارشنبه بیست و دوم ربیع الاخر اثنین و تسعین و تسعماءه سوار شده و در بازار لیشاوندان چارپایان را برداشته جوداد بجانب فومن و ماسوله رود خان ایلغار کرده علی الصبح روز پنجشنبه بماسوله رودخان میرسند بوسعید میراز حرکت و عزیمت شیرزاد سلطان آگاهی یافته با تفنگچی و کماندار بسیار سر راه سر لشکریان شیرزاد سلطان گرفته جنگ

در میگردد و بالاخره قدراندازان لشکر شیرزاد خان سلطان چند نفر از ملازمان بوسعید میر را به تفنگ میزنند و شکست بجانب لشکر بوسعید میر افتاده شیرزاد سلطان و ملازمان در ضمان سلامت و امان ماسوله میروند و از آنجا بیلاق کوه رود بر سر علی بیگ سلطان تاخت می برند و علی بیگ سلطان احمال و اطفال خود را گذاشته از راه ماسال بجانب گسگر متوجه میشود و بنزد امیره سیاوش خان حاکم گسگر رفته حکم و فرمان که باسم او آورده بود ظاهر نموده استمداد مینماید و بعد از فرار علی بیگ سلطان شیرزاد بیگ و ملازمان از بیلاق ماسوله معاودت کرده به قصبه ماسوله می آیند و مسموع می شود که بوسعید میر شارع ماسوله رودخان رامسود گردانیده در جاهای تنگ و گذرهای تنگ تفنگچی و کماندار نگاهداشته است شیرزاد سلطان در خدمت محمد امین خان و باتفاق ملک حسن بیگ و برادران و سیئه سالار امیر خواند ظالش شفت واقوام از ماسوله براه بیلاقات توجه فرمودند و از بیلاق لوک وکیلوا روانه بیلاق شفت شدند و بموضع سکن که خانهای امیر خواند واقوام او در آن موضع است نزول فرمودند و از آنجا بعد از دوازده روز براه لالک و دیورود حرکت نمودند و بچوبر رودخان رسیده اراده آن داشتند که از راه رودخانه پسیخان روانه رشت شوند

گفتار در بیان علی بیگ سلطان باتفاق لشکر امیره گسگر و بهزیمت رفتن ایشان و ظفر یافتن شیرزاد سلطان و باقی احوالات

ایشان بدین شرح

چون علی بیگ سلطان بگسگر رفته اظهار احکام و ارقام نموده بود امیره گسگر موازی دوست نفر سو ار چمنسی و پانصد

نفر پیاده اسلحه دار گسگری را بسر داری سپه سالار قاسم مهر دار همراه علی بیگ سلطان نموده روانه ساخت و علی بیگ از راه دهنده و کسمابه بازار رسیده بوسعید میر باتفاق پانصد کس از لشکر فومن بوی پیدوسته از راه از بر به گوراب شفت رفتند و از آنجا بجوهر رود خسان روان شدند و شیخ حمیر قلعه کولی را که خلا برو رستر فومن بود بقراولی مقرر فرمودند و مشار الیه برود خانه چوهر جای تنگی یافته بنه بر کرده بود و لشکر را در یمین و یسار قرار داده و علی بیگ سلطان باتفاق بوسعید میر در کسار رودخانه مذکور تیپ بسته درپای علم توقف نموده بود که شیرزاد سلطان مانند بالای ناگهان و شیر زبان بدان مکان رسیده جنگ در پیوستند و این دو لشکر بیکدیگر بسان تکرک گلوله تفنگ باریدن گرفت و شیرزاد سلطان در میدان حرب و جنگ داد مردانگی داده جمعی کثیر از لشکریان امیره سیاوش خان بقتل رسیدند و شیخ حمیر قلعه کولی که بانی و سردار عسکر فومن بود بدست سپه سالار بیدخسه کشته گشت و جوانان طالش شفت که اقوام امیره خواند و برادران ملک حسن بیگ بودند بنه بر را بضرب داس و تبر خراب کردند و علی بیگ سلطان و بوسعید میر و سپه سالار قاسم مهرداد بابقیه السیف لشکر تاب مقاومت و طاقت مجادله شیرزاد سلطان نیاورد، قرار بر فرار دادند و تا گسکر هیچ جا و مقام نیاوردند و شیرزاد سلطان و محمد امین خان همعنان فتح و ظفر باتفاق لشکر و عسکر به شفت نزول نمودند بعد از ایشان در آن مکان تمامی مردم شفت از سپاه و لیام و رعیت به نزول هدایا و علف و علوفه و سرامی بخدست محمد امین خان و شیرزاد سلطان ببادرت نمودند و اردوی ایشان سه روز در آن مقام توقف نموده چهار پایان آسودند و بعد از سه روز اردو حرکت کرده بجانب رشت عزیمت نمودند و

بکنار رودخانه پسیخان که صحرای دلکش و جای خوش بود خیمه و خرگاه
و کومه و گله گاه نصب کرده حلول و نزول فرمودند

گفتار در بیان عزیمت امیره سیاوس خان کرت دیگر با علی بیگ

سلطان بجانب پسیخان و عزیمت نمودن شیر زاد سلطان

چون شیرزاد سلطان علی بیگ سلطان را شکست داده سیاری از سپاه و لیام
چمنی و گسگری را در آن معرکه بقتل آورد باتفاق محمد امین خان
و سائر ملازمان از راه رودخانه پسیخان روانه رشت شده و در صحرای
پسیخان بخت طر جمع فرود آمده بود و غافل از ایندغنی که لشکر امیره
گسگر از راه لیشاوندان و عسکر فومن از راه خواجهان فیلو نمودار میشوند

بیت

بی خبر ز آنکه نقش بند قضا در پس پرده نقشها دارد
امیره گسگر و علی بیگ سلطان باتفاق لشکر فراران برودخانه پسیخان
بر سر محمد امین خان و شیرزاد سلطان آمدند و لشکریان از طرفین به
زور آزمائی و جنگجویان هر دو سپاه بتمشیر آبدار صاعقه کردار و ستان
جان ستان آتش بار دمار از روزگار مخالفان و معاندان بر آوردند و در
خلال اینحال شیر زاد سلطان لشکر مخالف را زور آور دیده تاب مقاومت
نیاورده محمد امین خان را بضرورت وداع نموده باتفاق ملازمان و
مخصوصان خود از راه فیلم بطرف سیاه رودکن پیر بازار عزیمت و عزیمت
نمود و امیره گسگر محمد امین خان را بدست آورده و بعلی بیگ سلطان
سپرده در معاونت علی بیگ سلطان و مظهر شدن و شکست دادن شیرزاد سلطان
استقلال عظیم بهمرسانیده بهمه جهت تابع خود گردانید و لشکریان خود را

بر داشته از راه گسب روانه مملکت خویش گردید و علی بیک سلطان محمد امین خان را باوالده او مهد علی شاهزاده خدیجه بیگم برداشته بنومن آمدند و مشار الیه در وکالت و امارت مستقل گشته اوقات بفرغت و اقبال میگذرانید

کفتار در بیان آمدن ابراهیم خان از عراق بصوب لاهیجان و زمان وکالت شیر زاد سلطان

چون شیر زاد سلطان از تدبیرات ناقص خویش در جنگ پسیخان شکست خورده و محمد امین خان را از دست داده بهزیمت رفته بود از عالم خجالت و شرمندگی بنزد خان نرفته بآستانه حضرت سید جلال الدین اشرف علیه الف والتحیه و الثناء منزوی گشته بود خان احمد خان او را طلبید، و همه جهت مستمال ساخته و سپه سالاری کوچصفهان را باو عنایت فرموده وعده می دهد که من ابراهیم خان پسر کوچک شاه جمشید خان را که سلیمان خان بیکلر بیکی شیروان همراه خود بقزوین برده بود می آورم و وکالت او را بشما رجوع کرده بولایت بیده پس میفرستم شیرزاد سلطان بکوچصفهان آمده و سپه سالاری آنصوب قیام و اقدام نموده مدت دو سال در مملکت کوچصفهان به اوقات میگذرانید برضمیر معامله فهمان و کار آگاهان روشن و هویداست که باعث خرابی گیلان از فتنه و آشوب این مملکت که نمونه بهشت برین بود از زمان دولت امیر ه دوباج مرحوم و خان احمد خان والیان گیلانات از آشنائی و الفت کدام طبقه است . فذاذا بلغ الکلام فادسکوا واسکنوا نفسهم و چندین هزار خانه بسبب آن خراب شده وجود ایشان موجب اندراس و انهدام دودمان و خاندان سلاطین اسحاقیه و امیر کیا ئبه گیلان و گیلانیان گردید .

بیت

ز آتش ظلم و جفا گردید ناگهان خراب ملک گیلانی که خاندش بود خشیو ترز مشك
 بعد از آن خان احمد خان والی ولایت بیه پیش رقعہ بدر گاہ سلطان محمد
 خدابندہ نوشتہ محراب بیک ایشك آقاسی نواب تقدس احتجاج مہد علیا
 شہزادہ خدیجہ بیگم را بدرگاہ فرستادہ ابراہیم خان راطلبداشته بلاہیجان
 آوردند . و خان احمد خان شیرزاد سلطان را از کوچصفہاں طلبداشته
 منصب وکالت ابراہیم خان را بمشاور الیہ تفویض فرمودہ بدو سپردند
 و اسباب سلطنت ابراہیم خان را درست کردہ و بعضی از لشکریان بیه پیش
 را ہمراہ نمودروانہ بپہس گردانید شیرزادسلطان باتمیز میرعباس سلطان
 سپہسالار لاهیجان و کیافریدون و گیا جلال الدین محمد و بعضی از سرداران
 مملکت بپہ پیش ابراہیم خان را بر داشتہ بعزم تسخیر بپہ پس از آب
 سفید روڈ گذشتند و داخل الکای کوچصفہاں شدند
 و روز دیگر شیرزاد سلطان در خدمت ابراہیم خان و در صحبت
 میرعباس سلطان چپک و سایر سرداران و سپہ سالاران بپہ پیش و لشکر از حد
 و نہایت بیش روانہ رشت شدند و بلدہ رشت درآمدہ شیرزاد سلطان و ابراہیم
 خان بخانہای شاہ جمشید خان نزول نمودند و میرعباس سلطان چپک و اعیان سپاہ
 بمنزل ارباب و اشراف نزول فرمودند و سپاہ و لیام و رعایای رشت تسوابع را
 مستمال ساختہ تسخیر نمودند و بعد از چند روز بطرف فومن روانہ شدند
 دیگر روز در موضع لیشاوندان توقف نمودہ روز دیگر عزیمت فومن کردند
 شیرزاد سلطان بیشتر از لشکریان سوار شدہ و علی الصباح بگوراب فومن رسیدہ
 والدہ رضاقلی خان مسماہ بہ تی تی بیگم کہ دختر قرا محمد چپک و مطلقہ
 خان احمد خان بود کہ در حبالہ نکاح احمد سلطان درآمدہ بود برخوردہ

بنفسه بقتل مسماء مذکور مبادرت می نماید وبعد از آن براء شكال گوراب
 ايلغار کرده طعام صبح رابخانه پسران قاضی عبدالکریم خورده بر میگردد و در
 گوراب فومن ابراهيم خانرا بدارالاماره فرود آورده سپه سالاران واعيان باتفاق
 لشکر بيه پيش لاهيجان در ميدان فومن نزول می کنند و ارباب واعيان ورعايا
 و کد خدايان الکای فومن بقدّم اعزاز و احترام استقبال نموده اطاعت
 و متابعت نمودند و بعد از چند روز بشيرزاد سلطان خبر رسانيدند که اميره گسکر
 ترتيب عسکر نموده باتفاق علی بيگ سلطان بر سر اومی آيد شيرزاد سلطان
 با مير عباس سلطان سپه سالار لاهيجان و امرای الکای بيه پيش کمکاش نموده
 صلاحديد کردند رای همکنان بر آن قرار گرفت که ميقات مقابلات هر دو لشکر
 و مقام استعمال تبغ و خنجر صحرای وسيع شنبه بازار باشد و لشکريان بيه پيش
 و سرداران وفا کيش دل بر حرب و قتال نهاده و از گوراب فومن کوچ کرده
 روانه شنبه بازار شدند و عرصه آن فضا را از وجود مخالف خالصي
 ديده از راه رود خان بطرف کسما حرکت نمودند و چون اميره کسکر به
 اتفاق لشکر و عسکر بموضع کسما می آيد مسموع ميشود که شيرزاد خان
 سلطان و لشکر لاهيجان از گوراب فومن بطرف رشت رجعت نموده اند
 بداعيۀ آنکه در کلاشم سر راه بر لشکريان گرفته حرب نمايند از کسما
 براه پسيخان متوجه شده روان شدند و شيرزاد سلطان و متابعان بر راه
 کسما رسیده و چند نفر از لشکريان اميره گسکر را زبده استفه سارا حوال نمودند و
 بتحقيق پيوست که اميره گسکر و مخالفان از راه پسيخان به بيش رود بار
 و فته اند ايشان نیز از عقب اميره گسکر روان شدند و چند نفر از
 دنبال لشکر اميره رسيدند و قتل نمودند لاجرم اميره گسکر بصحرای پيش
 رودبار کلاشم رسيد و تحقيق نمود که شيرزاد سلطان و لشکريان از اين راه مرور

نکرده اند بلا توقف و تأخیر از راه رود خانه بجانب گوراب فومن متوجه گردیدند و شیرزاد سلطان و ابراهیم خان باتفاق میرعباس سلطان و سرداران و سپه سالاران ولایت بیه پیش بموضع پیش رودبار کلاشم رسیده معلوم می شود که لشکر مخالف بطرف فومن حرکت نموده اند بخاطر جمع و دل آسوده بجانب بلده رشت روانه شدند امیره گسکر باتفاق عالی بیگ سلطان و لشکریان بگوراب فومن رسیده توقف نمودند و شیرزاد سلطان و ابراهیم خان باتفاق سرداران و لشکریان روانه بیه پیش شدند و بلاهیجان رسیده هر کس از از اعیان لشکریان باوطنان و منازل خود مراجعت نمودند.

گفتار در بیان لشکر آوردن شیرزاد سلطان مرتبه ثانی از لاهیجان و رسیدن عالی بیگ سلطان و شیرزاد سلطان بهم دیگر در کنار رود خانه پسرخان و جنگ نمودن بدقتضای گردش آسمان بعد از چندگاه شیرزاد سلطان محراب بیگ ایشک آقاسی دارالحرم علیه را به التماس نزد خان احمد خان فرستاده استمداد لشکر نمود و خان احمدخان التماس اورا مبذول داشته امر نمود که میرعباس سلطان سپه سالار و کیافریدون و کیا جلال الدین باتفاق طالش کولی سپه سالار دیلمان موازی پنج هزار آدم اسلحه دار از پیاده و سوار و تفنگچی و کماندار فراهم آورده همراه شیرزاد سلطان و ملازمت ابراهیم خان روانه بیه پیش شدند حسب افرادان سپه سالاران و سرداران باتفاق ابراهیم خان و شیرزاد سلطان بعزم تسخیر و تصرف بیه پیش متوجه شدند و از آب سمید رود عبور نموده داخل کوچمندان شدند و از آنجا نیز حرکت کرده وارد بلده رشت گردیدند و چند روز در رشت توقف نموده و سپاه و ایام و رعایا بالطوع والرغبه اطاعت و متابعت نمودند و در خلال

اینحال خبر رسانیدند که علی بیك سلطان جمعیت لشکر و عسکر نموده اراده جنگ و جدال دارد شیرزاد سلطان باتفاق ابراهیم خان و سرداران بیه پیش و لشکر از حد بیش روانه قصیه فومن شدند و بصرای پسیخان رسیده نزول و حلول فرمودند و علی بیك سلطان نیز از آمدن لشکریان و عزیمت شیرزاد سلطان و حلول نمودن در رودخانه پسیخان آگاهی یافته از کوراب فومن باتفاق لشکر و عسکر روانه ایشاوندان شد و شب را در آنجا نزول کرده روز دیگر بعزم جنگ و جدال بجانب پسیخان روان شدند و شیرزاد سلطان و میر عباس سلطان باتفاق سرداران و سپه سالاران آماده قتال و جدال و مهبای نهب و ضرب گشته هر دو لشکر در مقابل یکدیگر بحرب و ضرب مشغول شده طرفین داد مردانگی و فرزانهگی دادند

لمو لفه

دلیران و مردان هر دو سپاه کشیدند صف گرد آورد گاه
 بقصد جدل بسا هم آویختند بسی خون در آن رزمگه ریختند
 میر عزیز سپه سالار فیکو و بیر محمد علی سپه سالار تولم در میدان
 نام و ننگ آماج تیر و تفنگ شده مقتول گردیدند و نیز جمعی کثیر از
 لشکر فومن به چندین گونه ذلت و محن بدست ملازمان شیرزاد
 کشته شدند و بسیاری بقید اسبزی در آمدند والا آخر علی بیك سلطان از
 صولت و صدمت شیرزاد سلطان هزیمت و فرار اختیار نموده از راه خواجهان
 فیکو بیرون رفت و شیرزاد سلطان بفتح و فیروزی مخصوص گشته امر نمود
 که سرهای قتیلان معرکه پسیخان را برداشته باتفاق جماعت اساری بهرشت
 آورند و روز دیگر کوس رحیل زدند ابراهیم خان و شیرزاد سلطان باتفاق

اکابر و اصاغر لاهیجان روانه رشت شده و همعنان فتح و ظفر بیلده رشت رسیده نزول فرمودند و روز دیگر شیرزاد سلطان در سبزه میدان پشای چنار نشسته جار فرمود که هر کس اسیر داشته باشد حاضر سازد بعد از آنکه احضار فرمود حکم بقتل جمهور اسیران فرمود و سید سر از کشتگان جنگ پسیخان و سبزه میدان را حبل چهار پابان نموده و شیرزاد سلطان بوکالت ابراهیم خان و امارت رشت و توابع مشغول گردید میرعباس سلطان و سائر سپه سالاران از رشت بلاهیجان معاودت فرمودند و ابراهیم خان بانفاق شیرزاد خان سلطان در بلده رشت توقف نموده بتألیف قلوب سپاه و لایم و رعایا پرداخت و علی بیگ سلطان محمد امین خان را برداشته و ترك توقف گوراب فومن نموده و بهندامان زرمخ که مکان قدیمی احمد سلطان بود رفته اقامت و انتعاش می نمودند بعد از چند گاه شیرزاد سلطان قصد جان و خرابی عمارات و اعیان او کرده بانفاق یکصد و پنجاه نفر سوار نیزه دارایلغار کرده از رشت متوجه زرمخ شده عصر روز یکشنبه بیست و دوم شهر جمادی الاخر سنه ثلث و تسعین و تسعمائه سوار شده اول شب بموضع لیشاوندان میرسند و در آنجا فرود آمده چهار پایاب را جو داده نصف شب سوار شده در هنگام طلوع صبح ببازار کسما میرسد و چون در سر راه کسما تفنگچیای پاس نگاه میداشتند که هر گاه لشکر بیگانه از دور نمودار شود پاسداران صدای تفنگ کرده خود را بکنار کشند ناگاه شیرزاد سلطان در پاسگاه رسیده و دو سه نفر را که بدان کار مأموور بودند دستگیر کرد، بقتل رسانیده و خلیفه نام شخصی که نوکر علی بیگ سلطان بود از آن پاسگاه باسب توپجاق سوار شده از قراول لشکر شیرزاد سلطان گذشته خبر بمعلی بیگ سلطان میرساند و او را از کیفیت واقعه مطلع میسازد علی بیگ مشار الیه جریده بیرون رفته بود

و شیرزاد سلطان بر سر خانه علی بیگ سلطان ریخته از طلا و نقره و اسب و استر و فروش و ظروف و اوانی و اثاث البیت سلطنت و سلطانی او را بغارت و تالان برده و تمامی عمارات و اعیان او را آتش زده و چهار زن نکاحی مشار الیه را همراه آورده بگرداب فومن آمده نزول نمود و بعد از یک هفته از گشت رودخان و روی کوه شاه بقال نام را که ملازم معتبر علی بیگ سلطان و ملک روی کوه و گشت رودخان بود گرفته آوردند فی الحال بقتل او امر نمود و لوهان شکار گورانی بفرموده شیرزاد سلطان با لشکر و عسکر از گوراب فومن کوچ کرده روانه رشت شدند و علی بیگ سلطان بنزد امیره گسگر رفته و استغاثه نموده مدد خواست و امیره گسگر لشکر گسگر و فومن را احضار فرموده با لشکر بسیار و ازدحام بیشمار روانه رشت شدند و چون بموضع لیشاوندان رسیدند شیرزاد سلطان از آمدن لشکر مخالف خبر دار گشته تاب و توان مقاومت بسبب قلت سپاه در خود ندیده ابراهیم خان را برداشته باتفاق قلیلی از سپاه که همراه داشت روانه لاهیجان گردید و امیره گسگر و علی بیگ سلطان از رجعت ابراهیم خان و شیرزاد سلطان آگاهی یافته تابنده رشت و بلوکات نزدیک را غارت و تالان کرده معادوت فرمودند و علی بیگ سلطان زوجات اربعه خود را بدست آورده در مکان اختلاص حلق کشیده و امیره گسگر از حرکت خویش نادم و پشیمان گشته به گسگر مراجعت فرمود و علی بیگ سلطان در فصل تابستان محمد امین خان و شاهزاده خدیجه بیگم را برداشته بمسوله رفتند و در قصبه ماسوله تسوافت نموده گاهی بسیر و شکار بییلاق حرکت می نمودند

گفتار در بیان عزیمت ملک عنایت ماسوله بفرموده خان احمد خان
والی لاهیجان باوردن محمد امین خان از قصبه ماسوله به ییلاق
(درلمان پوشیده و پنهان)

چون چندی از آن اوقات سپری کردید و مدتی از آن واقعات بسر برد
نوبت دیبکر شیرزاد سلطان را داعیه تسخیر الکای بیه پس در سر اقتاده
از خان احمد خان استمداد لشکر و سپاه نمود و خان احمد خان ملتزم
اورا مبذول داشته بعادات مستمره معهوده باحضار لشکر رانکوه و لشته نشاء
و کوکه و کیسم و یاشیجا فرمان داده مقرر نمود که میر عباس سلطان سپه
سالار لاهیجان لشکریان محال مذکوره را بسر داشته باتفاق ابراهیم خان
و شیرزاد سلطان روانه گیلان بیه پس شوند بموجب فرموده میر عباس
سلطان سپه سالار سرداری لشکر بیه پیش اختصاص یافته عازم بیه پس شدند
و از آب سفید رود عبور و مرور نمودند داخل قصبه که چه
اصفهان گردیدند و از آنجا در حرکت آمده و روانه سلطه رشت شدند
در بلده مذکور نزول فرمودند ملک عنایت ولد ملا خلیل که دو برادر
او را که ملک حسن و ملک اسد نام داشتند و یکی امیر الامریه و دیگری
سپه سالار قومن بود دریکرور هر دو را علی بیگ سلطان باتفاق شاپور ملازم
جمشید خان در خرگبر ماسوله رود خان بقتل رسانیده بود و زوجه ملک
حسن بیگ را که دختر میرزای سرای ورستری بود بمقتد محمد امین خانب
در آورده سه برادر دیگر ملک عنایت مذکور که داروغه ماسوله بود و جمشید
بیگ و شاد میر بیگ فرار نموده از راه طارم بلاهیجان رفته ملازمه خان احمد خان اشتغال
و ارتکاب می نمودند ملک عنایت مذکور بعد از روانه شدن شیرزاد سلطان

بدیلمان پیش خان احمد خان رفته عرض میکند که اگر خان بنده را
 مرخص سازد میروم محمد امین خان پسر بزرگ تر شاه جمشید خان را
 که علی بیگ سلطان در ماسوله نگاهداشته و خود بسیر و شکار فومن اشتغال
 دارد بنزد خان احمد خان میآورم خان احمد خان ملک عنایت مذکور را که در شجاعت
 و مردانگی سر آمد الکای و اقراں خود بود بنوید التفات و عنایات بی پایان
 مستوثق و امیدوار ساخته بقصد آوردن محمد امین خان بجانب قصبه ماسوله
 روان گردانید و ملک مشار الیه با معدودی که در ملازمت او بودند از دیلمان
 متوجه قصبه ماسوله گشته از راه بیلاق قطع مسالك دشوار و طی مسافت نا
 هموار نموده در نصف شب تاز خود را بقصبه ماسوله رسانیده و بر سر خانه
 که محمد امین خان و والده اش شاهزاده خدیجه بیگم در آنجا می بودند
 رفته جمعی از حارثان و پاسبانان از صدای تیر باران ملک عنایت و ملازمان
 او فرار اختیار نموده از باس مشار الیه قدرت پاس نداشته از راه یأس
 هزیمت کردند ملک عنایت و ملازمان در آن خانه را شکسته باندرون
 میروند و محمد امین خان را بدوش گرفته بیرون آوردند و از موضع ماسوله
 بیرون آمد، سوار میکنند و از راه کلیله بر بیلاق لوک وکیلور رسانیده
 و در ذی اختفا به علی آباد هدم رسانیده همه جا از راه بیلاقات کم آمده بودند
 رفته خود را بگنار سفید رود رسانیدند و از آن موضع نیز عبور نموده روانه
 الکای دیلمان شدند و بعد از طی مراحل و قطع منازل بیکفرسخی دیلمان
 رسیده بخانه ملک مراد بیگ فرود می آیند و بگ دوروز از رنج راه آسودگی و
 آسایش یافته ملک عنایت یکی از ملازمان خود را بدیلمان نزد خان احمد
 خان والی لاهیجان فرستاده خانرا از آمدن خود و آوردن محمد امین خان
 اعلام می کند خان احمد خان از استماع این خبر بغایت مشغوف و مستظهر

گفته امرا روزرا و مقربان و معتبران و ملازمان خود را باستقبال محمد امین خان پسر شاه جمشید خان روان فرموده باعزاز و اکرام و احترام تمام داخل دیلمان شدند و بمکان لائق شایسته آورده نهایت مرحمت و مهربانی بعمل آوردند و در باره ملک عنایت پاداش آنچنان کاری که کرده بود خلعت فاخره و مرسوم و مراجب و منصب و مراتب عنایت نموده چند نفر از ملازمان او را که در این امر خطیر در دانیگی نموده بودند نوازشات فرمودند

گفتار در بیان مخالفت که شیرزاد سلطان از خان احمد خان والی لاهیجان دیده و گردن از طوق متابعت او بضرورت کشیده قبل از این مسطور و مذکور شده بود که شیرزاد سلطان باتفاق ابراهیم خان در مرتبه ناله از خان احمد خان والی لاهیجان لشکر طلبیده بود و برفاقت میر عباس سلطنت و بعضی از سر داران سپاه و لیام عازم تسخیر و تصرف الکای بیه پس شده بود و بلده رشت آمده در کار آن بود که تالیف و تانیس قلوب سپاه و لیام ورعایا نموده مبلغی که باوردن ابراهیم خان بامرای خدا بنده شاه قبول نموده بودند برعایا و کادخدایان رشت و بلوکات حواله نمایند که بتاریخ شانزدهم شهر ربیع الاول سنه ثلث و تسعین و تسعمائه موافق توشقان ثیل عصر روز پنجشنبه شیرزاد سلطان بعزم سیر سوار شده بجانب سپاه رودبار میروند و از اقتضای قضا نظرش بشاطر خان احمد خان افتاده شاطر را به پیش خویش طلبیده تحقیق احوال از وی استعلام میکند شاطر مذکور کتابت خان احمد خان را که در باب سفارش لشکر و عسکر و استمالات سپاهی و رعیت باو نوشته بود داده شیرزاد سلطان به تفتیش و تفحص افتاده میگوید که کتابت دیگر داری شاطر از غایت اضطراب و وحشت زدگی کتابت خان احمد خان را که در باب حرکت ملک عنایت و آوردن محمد امین خان

بدیلمان به میر عباس سلطان نوشته و سر بمهر کرده بود بشیرزاد سلطان میدهند و مشارالیه از برهمزدکی شاطر به تشویش افتاده از سیر سرعت برگشته شاطر را در ذی اختفا همراه ملازمان خود بخدمت ابراهیم خان می فرستد و کتابات را بجناب ملا عبدالقادر بستدیمی که معلم خان مشارالیه بود میدهد و ملا در خلوت کتابات را نزد ابراهیم خان و شیرزاد سلطان خوانده از مضمون کتابت میر عباس سلطان احوالات آوردن محمد امین خان ظاهر و معلوم می شود و در کتابت قید آن نیز شده که پیش از ظهور اینحالات میانه شیرزاد سلطان و ملک عنایت پهلوان سببی از اسباب وحشت و مغایرت بهم رسیده بود بعد از استماع اینواقعه اگر شیرزاد سلطان اراده مخالفت و عصیان آنهازد ممانعت و طغیان داشته باشد قبل از وقوع آن واقعه و صدور آن مقدمه شیرزاد سلطان را اسیر و دستگیر نموده مجال تمرد و عصیان ندهند چنانکه حکما گفته اند

مصراع

علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد

و به ابراهیم خان در مقام ملازمت و مهربانی بوده آنچه در این ابواب صادر و سانس خواهد شد عرض نمایند از مضمون ملالت مشحون شیرزادسلطان آگاهی یافته در نهایت کدورت خاطر مقربان و معتبران سلسله ابراهیم خان را طلب نمود، در حضور نواب علیه مذکوره معروض ساخت خان احمد خان عداوت قدیمی و خصوصت عظیم با سلسله اسحاقیه دارد و سالها انتظار این روز می کشد اگر هر دو پسر شاه جمشید خان بدستش افتد ممکن است که نظر بعداوت این خاندان غدری نماید که اتفاق تدارك آن نبوده باشد ابراهیم خان و والد ماجده اش قبول قول شیرزاد سلطان و سایر دولتخواهان

نموده در نصف شب تبار کوچ کرده و ابراهیمخانک و والدہ اورا برداشته با اتفاق ملازمانک و متابعان از راه ورزل روانه شفت شدند و یکشب در ورزل توقف نموده روز دیگر بقریه مجیه و اپما چای شفت رسیدند و ابراهیم خانک و والدہ اش بمنزل میرحسنک چماچاهی نزول فرموده در آنجا بسر بردند و میرعباس سلطانک لشکر لاهیجانک را برداشته رواند لاهیجانک شد

گفتار در بیان توسل نمودن شیرزاد سلطان بامیره حمزه خان حاکم آستارا وایلچی فرستادن شیرزاد سلطان و معاهده نمودن امیره حمزه خان و
 مآل حال ایشان

چون مغفرت نشان شاه جمشید خان در زمان حیات خود قاضی عبدالکریم فومنی و میر نظام رشتی و خلیفه خواجه علی کلاشمی و چند نفر دیگر از ارباب صلاح و اصحاب فلاح را پیش امیره حمزه خان طالش حاکم آستارا فرستاده خواهان مصاهرت و طالب مظاہرت شده بود که امیره مذکور صبیہ خود را ب ابراهیم خان پسر کوچک جمشید خان داده طریقه خویشی و قومی در میان آمده بدین وسیله مرقوبہ عقود محبت و مودت استحکام پذیرد و امیره رسولان و فرستادگان جمشید خان را بقدم اعزاز و اکرام پیش آمده و صبیہ خود را نازد ابراهیم خان نموده تحف و منسوقات و نفایس و تبرکاتی که خان فرستاده بود مقبول افتاده خطبہ نیز خوانده شده بود و مراسم خویشی بعمل آمده و پیش از آنکه رسولان و قاصدان مذکور مراجعت نموده داخل بلده رشت شوند بسبب کفران نعمت قراہادر روسیہ و کامران بی ایمان روزگار دولت و زمان حیات شاه جمشید

خان سپری شده بود که در این وقت شیرزاد سلطان از خان احمد خان والی لاهیجان بطریق که پیش ذکر یافت عامی و شاکی گشته به چماچای شفت آمده بود از عالم اضطراب برسر انکار رفته و بتجدید حسن بیگ ابن عم خود را باتفاق امیره ایشک آقاسی با پیشکش های لائقه و تبرکات فائده بخدات امیره حمزه خان فرستاده استدعای سرانجام وصلت و مصاهرت و التماس تمهید قواعد محبت و آشنائی نمود و نیز آرزوی آن کرد که امیره معظم الیه بنابر مراعات جانب خویشی و قومی باعث شده میانه او و علی سلطان کدورت و جفاربصلح و صفا تبدیل داده رفع نزاع و دفع مناقشه فیما بین نماید و الیکای بیه پس را قسمت کرده رشت و تواب را به ابراهیمخان وا گذاشته فومن و تواب و لواحق را مخصوص و متعلق محمد امین خان شناسند و بعد از سرانجام امور مصالحه و قطع سر رشته مجادله محمد امین خان را که مالک عنایت از ماسوله بر داشته بدیلان جهت خان احمد خان برده بود و پهلوان لقب یافته از خان طلب داشته و به بیه پس آورده بعلی بیگ سلطان بپارند تا بمیان اینگونه مصالحه شورش و انقلاب بر طرف شده ساکنان بیه پس از خانه خرابی و قتل و خونریزی خلاص شوند از اینمعنی که زنک هتک عرض و ناهوس که نسبت بعلی بیگ سلطان از شیرزاد سلطان بمنصه ظهور رسیده بود بصیقل کاری و روشنگری صلح ظاهری زدوده نخواهد شد و غبار چنان کدورت که ذخیره خاطر گردیده بهیچوجه از صحیفه دل زایل نخواهد گردید

لمو لفه

کدورت چه در دل شود جای گیر شود کی چه آئینه صیقل پذیر
زند گر در صلح ایمن مباش بهر جایکه برق خرمن مباش

(۸۳)

برشت آورده در میانه پسران جهشید خان و وگلای عداوت نشان مملکت
 بدو قسم و تقسم سازند و بدین جهت رفع خصومت و دفع عداوت نمایند
 لاجرم در آن روز به وضع پسیخان رسیده نزول فرمودند و روز دیگر
 بهیئات اجتماع برشت رفتند و امیره حمزه خان و پسران بدار الاماره
 نزول نموده ابراهیم خان و شیرزاد سلطان بخانه عبد الرحمن فرود آمدند
 و امیره گسکر و متابعان بدنازل اکابر و اعیان رشت حلول فرمودند و علی
 بیك سلطان نیز با اتفاق الازدان و متابعان خویش بطرف سیاه رود بار
 رفته و در آنجا فرود آمده شروع در غایبانه بازی و تمهید قتل شیرزاد سلطان
 که قطع نظر از اعمال سابق نموده و بعهد و پیمان ظاهری ایشان فریب
 خورده بر بستر خواب غفلت آورده بود که امیره گسکر با غوای شیطانی
 و هوای نفسانی امیره حمزه خان را از راه برده و چشم از مقدمات صلح
 و صفا پوشیده و نیز علی بیك سلطان مبلغ چهار صد تومان از بابت حاصل
 یکساله شایات تولم را بامیره حمزه و پسران او بخشید داده و مبلغی خطیر
 نیز بامیره گسکر و برادرش مظفر خان قبول نموده بود که شیرزاد سلطان را
 بقتل آورده ابراهیم خان را باو سپارند

گفتار در بیان بدعهدی و پیمان شکنی امیره حمزه خان بی
 ایمان و بقتل رسیدن شیرزاد سلطان بسبب مخاصمت و معاندت
 امیره سیاوش خان و مال حال ایشان بحسب تقدیر آسمان

چون شیرزاد سلطان و ابراهیم خان با اتفاق امیره حمزه خان و امیره سیاوش
 خان ببلده رشت رفته نزول نمودند چنانکه گذشت هرروز انتظار آن می کشیدند
 که امیره معظم الیه بعهد خود وفا نموده بموجب معهود در مقام صالح درآید

بیت

بر آن سرم که ننوشم می و گنه نکنم اگر موافق تدبیر من بود تقدیر
و امیره مذکور بطمع جیفه دنیائی و حطام تیره سر انجام از راه رفته بدنامی
ترك وفا و نقض عهد و خلف میثاق و شکست پیمانرا که اخس شیوه مردان
و بدترین طریقه انسان است روزگار خویش گذاشته رخصت قتل شیر زاد
سلطان و ملازمان میدهد و مصداق این سیاق و ماحصل این کلام
آنکه روز یکشنبه نوزدهم ربیع الآخر سنه اربع و تسعين و تسعمائه باامیره
گسکر بلطائف الحیل و چرب زبانی که سرنا مردی و نادانی است شیر زاد
سلطانرا بخانه خود بطریق ضیافت و مهمانی طلبیده مشار الیه معتبر ملازمان
خود را بر داشته از راه کمال غفلت بمنزل امیره گسکر میرود و بمجلس
او بر مسند بیخبری می نشیند و غافل از اینمعنی که

مضراع

صید را چون اجل آید سوی صیاد رود
و ملازمان شیر زاد سلطانی که بیست و يك نفر جوان نمایان و در
فنون سپاهی گری سر آمد الکا و اقران بودند از وادی مکر و خدیعت امیره
گسکر و تمهید و تدبیر امیره حمزه خان غافل شده در حیاط آن خانه
جمع گردیده بودند ناگاه مظفر خان برادر امیره گسکر شمشیر بیرحمی از غلاف خلاف
کشیده بر فرق شیرزاد خان سلطان میزند و شمشیر دیگر متعاقب بر گردن
آن ساده دل غافل زده مشار الیه را بقتل میرساند و عتا کر و عشایر امیره
تیغها کشیده تمامت ملازمان شیر زاد سلطانرا در آن محوطه بقتل میرسانند

واقعه مذکوره قریب یکساعت بصدور پیوسته شیر زاد سلطان با ملازمان
 که بیست و یک نفر جوان مردانه فرزانه بودند بخوان احسان امیر گستر زهر
 ناگوار فوات و ممات از جام سرشار شمشیر آبدار نوشیدند اگر چنانچه
 ظاهرینان آئینه خانه عالم صورت اعتراض نمایند که شیر زاد سلطان با آن
 همه شوکت و قدرت و توانائی و قوت بی استعمال سیف و سنان بقتل رسیده
 حرکت المذبحی از وی بمنصه ظهور نرسید جواب آن است که

سعدی

سعدت ببخشایش داور است	نه در دست و بازوی زور آور است
نه شیران بسرینجه خوردند زور	نه بختی رسد از ضعیفی بمور
نه رستم که پایان روزی بخورد	شغاد از نهادش بسر آورد گرد
ز پیران فزون بود هومان بزور	هنر عیب گردد چه پرگشت هور

هر چند شیر زاد سلطان در تهور و جلالت و تجسس و بساط قصب السبق
 از امثال و اقربا ربوده بود و در فنون سپاهگیری و مردانگی در کل
 گیلان همگی در ایران بین الاکابر والاعیان معروف و مشهور بود و شرط
 آگاهی و طریق بینائی در جمیع مواد منظور میداشت غایتش هر گاه مدت
 بسرآمد پیمانہ پرشود سرآمدی مطلقا از مغز دانش تهی گشته درامور جزئی از
 راه حیرت و غفلت دست بردل و پای در گل میماند والا چه گنجایش داشت
 که شیر زاد سلطان با آن همه خفت و خواری و ذلت و بی اعتباری که از
 باب تاراج مال و غارت اموال و هتک عرض و ناهوس چنانکه بعضی گفته اند
 از آن کردار اندکی از بسیار در این تذکره مرقوم و مسطور شده در باره
 علی بیگ سلطان بعمل آورده بود تکیه بر عهد و پیمان غیر که متعهد تلافی و
 تلافی گردیده باشد نموده بیای خود بخانه دشمن رفته سر خود را غلاف شمشیر

بیت

قضا چون ز گردون فرو هشت پر همه زیرکان کور کردند و گر
مجملاً روز دیگر سر شیرزاد سلطان را مصحوب مردم اعتباری بلا هیجان جهت خان
احمد خان فرستادند و جسد او را در هزار شاه جمشید خان مدفون کردند و بعد از آن
واقعه ابراهیم خان را با والده او یعنی بیگ سلطان سپرده عازم مملکت
و مستقر سلطنت خود شدند و علی بیگ سلطان با اتفاق ابراهیم خان بفومن
آمده مدت سه سال ملازمت حال و اختلال احوال اوقات سر گذرانید و
گمان داشت که ملکش جاوید و دولتش پایدار خواهد ماند

قطعه

ز روزگار خنر کن ز کردگار بترس گرت ترا همه آفاق دسترس باشد
چه روزگار بر آشت و کردگار گرفت زوال دولت تو در یکی نفس باشد
نه کردگار بفرمان خلق کار کنند نه روزگار بفرمان هیچکس باشد
و امیره حمزه خان بد عهد بد نام بالکای آستارا رفته بکار خود مشغول
شد و علی بیگ سلطان بعد از فراغ خاطر از جانب شیرزاد سلطان شروع
در عمارات به پشته دوران بره نموده بازار ریز پنجشنبه را که درازبر رود خان
بکینار رود خانه موضوع بود بموضوع دوران بره مقرر و معین فرموده و علی
آباد دوسوم گردانید و مقرر نمود که جمهور ملازمان و معمران و مشهوران
و منصب داران حوالی که خرابه قدیم بود عمارات و اعیان بسازند حسب فرمان
در آن باب شروع نموده عمارات فراوان ساخته و بنای حمام کرده و
بدقت تمام با تمام رسانیده در نهایت سیر و سرور و عیش و حضور اوقات

و روزگار میگذرانید

گفتار در بیان آمدن محمد امین خان از لاهیجان بقصبه
خشکبجار کوچصفهان و وکیل شدن شاه ملک سلطان و

شرح وقایع و سوانح زمان ایشان

سابقا در این تذکره سمت گذارش و نگارش یافته بود که ملک عنایت
برادر ملک حسن بیك محمد امین خان را برداشته اختفا از ماسوله برای
احمد خان برده بود و روزگار دوات شیرزاد سلطان از روی حقیقت بسبب
غفلت سپری گشته خان احمد خان بعد از آنواقعه شاه ملک قومنی را که
از شاه جهشید خان یاغی شده نزد خان احمد خان بلاهیجان رفته بود
و بمنصب سپه سالاری رانکوه سرافراز شده طالب نموده و وکالت محمد امین
خان را باو رجوع نموده باتفاق محمد امین خان و ملازمان روانه بیه پس
گردانید شاه ملک مذکور در ملازمت محمد امین خان بقصبه خشک بیجار
آمده منزل گزیدند و رودخانه پسیخسان را سرحد رسامان نموده رشت و توابع
را خود از جانب محمد امین خان تصرف نموده قومن و لواحق را
بعلی بیك سلطان و ابراهیم خان واگذاشته و در وادی دلجوئی و استمالت
رعیت و سپاهی کمر سعی و اجتهاد بسته اشراف ملازمان و روسای سپاه
و لیام را بمراتب و مناصب ارجمند مخصوص و محظوظ گردانیده مدت دو
سال براین منوال اوقات بفرح و انبساط و بهجت و نشاط میگذرانیدند تا آنکه در نوروز
سنه تسع و تسعین و تسعمائه علی بیك سلطان سرورگار دولت ایشان حسد
برده و لشکر قومن و توابع را احضار فرموده بعزم جدال و قتال عازم رشت
گردید و بکنار رودخانه پسیخسان رسیده فرود آمدند و چهار پایان را

جو داده روز پنجشنبه دوازدهم شهر ربیع الاول سنه مذکوره در قصبه خشک بیجار بر سر محمد امین خان و ملازمان ایلغار نمودند و محمد امین خان از کیفیت واقعه خبر دار شده چوٹ تاب مقاومت ایشان در خود نمیدید با کوچ و متعلقان روانه اشد نشاء شد و علی بیگ سلطان بر سر خانه او ریخته هر چه از نقد و جنس موجود بود بغارت برد و بید خشه را که از ملازمان معتبر محمد امین خان بود با یک دونفر دیگر بقتل رسانید محمد امین خان باتفاق ملازمان و مخصوصان بقریه سالوسیان لاهیجان رفته اقامت نمود تا آنکه در سنه الف من الهجرة عباس میرزای مشهور بشاه عباس فرهاد خان فرمان لوارا به تسخیر و تصرف الکاکی دارالمرز گیلان روانه نمود و خان احمد خان با محمد امین خان و ملازمان بکشتی در آمده روانه شیر وانات شدند بدستوریکه در این تذکره در فصل دوم شرح آن مرقوم و مسطور خواهد شد

فصل دوم

در بیان سائنحات و واقعات فترات گیلانات و استیصال سلاطین

سابقه و قدیمی آنجا بطریق اجمال مرقوم و قایع رقم میگردد

منه الاعانة والتوفيق والله يهدي الى رسول الطريق بسبب تسخير و تصرف گیلانات بموجب ظاهری و مقتضای تقدیر حضرت کامله ربانی و حکمت بالغه سبحانی آنکه در شهر شوال سنه سبع و تسعين و تسعمائه من الهجرة النبوية المصطفوية عليه الصلوة والتحية خواجه مسیح نمک بحرام وزیر خان احمد خان بعلت تقصیر و تصرف از وزارت مملکت بیسه پیش معزول شده بود و خواجه حسام الدین لنگرودی که قارون روزگار و درکفایت و کاردانی سرآمد عمال

و اعیان آن دیار بود در وزارت خان احمد خان صاحب اختیار گشته
 خواجه مسیح وزیر سابق از استقلال و استبداد وزیر حال بتنگ آمده از
 بیلاق دیلمان با اتفاق فرزندان و برادران و اقوام از خان احمد خان
 والی لاهیجان روی گردان شده و بدار السلطنه قزوین رفته بسجده پادشاهی
 رسید و از عالم ناسپاسی و حق ناشناسی آغاز وسوسه نموده و شاه عباس را
 بتسخیر و تصرف گیلانات ترغیب و تحریص نموده پیوسته عرض مینمود که
 گیلانات مملکت عظیم است و خان احمد خان عقیق و الکلی بیه پس دو وارث
 دارد و وکلای ایشان فضول و همیشه در ملک بیه پس فتنه و قتل و انقلاب
 و آشوب است و اگر پادشاه یکی از بندگان دولتخواه را نامزد تسخیر گیلانات
 نماید بسهولت و آسانی بدست می آید و مدت سه سال خواجه نمک بحرام
 صباحت کمال عروس مملکت گیلانات را در نظر شاه عباس جلوه میداد و شاه
 عباس از جهت سختی طرق و شعبات و عقبات گیلانات اندیشه و تاملی داشت
 و رتبه مصاهرت و حقوق سابق آبای خان احمد خان و خدمت خاندان
 سلاطین بیه پس منظور نداشتن را بهانه میخواست و چون در ابتداء ماده
 نزاع مفقود و مایه انتزاع موجود نبود بندگان اعلی در اندیشه میبود تا آنکه
 بدلات خواجه مسیح خائن از خان احمد خان بجهت فرزند خود محمد باقر میرزا
 مشهور بصفی میرزا دختر طلبیدند و خان احمد خان در مقام اعتذار در آمده
 عرضه داشتی بخط خود قلمی نموده ارسال نمود

گفتار در بیان فرستادن شاه عباس به خواستگاری صبیه خان احمد
 خان بدیلیمان و ابا و امتناع نمودن خان احمد خان و عاقبت

احوال او بعون عنایت قادر ذوالجلال

بعد از ار سال رسل و رسائل شاه عباس جمعی از اجله سادات و مشایخ و

ارکان دولت را با بعضی هدایا و تحف و تبرکات و منسوقات بقصبه دیلمان نزد خان احمد خان والی لاهیجان فرستادند و خان احمد خان مهمانداری آنجماعت را بعهده امرای دولت خود کرده بسیر و شکارشاجیک که موضعی است از مواضع دیلمان روانه گشت و چون صحبت فرستاده گان و رسولان شاه عباس منعقد نگشته در نگرفت رسولان بی نیل مقصود و مرام مراجعت نموده و بقزوین رسیده شیوه بیکانگی خان احمد خانرا حجت و بهانه داشته برسر سخن نخستین خواجه مسیح بی دین آمد و متمررنمود که فرزندی فرهادخان قرامانلو باتفاق عساکر آنربایجان روانه لاهیجان شده خان احمد خان حاکم بیه پیش را مستاصل نمایند

گفتار در بیان توجه فرهاد خان بتسخیر ولایت بیه پیش و بهزیمت رفتن خان احمد خان والی لاهیجان باتفاق محمد امین خان فرزند شاه جمشید خان بصوب خطه شیروان بفرمان قادر مستعان حسب فرمان فرهاد خان لشکر آذربایجان را بر داشته از راه لنکران و آستارا بکنار دریای گسکر و کپور چال رسیده به اتفاق امیر سیاهش خان نادان حاکم گسکر از راه فرضه انزلی روانه لشته نشاء شدند و چون ساقی مزار لشته نشاء مخیم عساکر خصوصت متأثر گردید امیره گسکر حسب اشاره فرهادخان کتابتی بعلی بیك سلطان نوشته که وکیل ابراهیم خان بود و او را نویدها داده استمداد نمود و علی بیك سلطان طرعاً و کرها لشکر خود را بر داشته و روانه لشته نشاء شده داخل اردوی فرهاد خان گردید و چون در آنوقت آب قزل اوزن طغیان کرده بود و عبور لشکر و عسکر از فقدان کشتی و معبر متعسر مینمود بلده بدست آورده از بالای

گورابجور کو چصفهان برابر کیشہ کولہ کهنم گذار پیدا کرده جمهور لشکر و عسکر باسانی عبور نمودند و درروز چهار شنبه پنجم شهر شوال سنه الف من الهجرة بالشکر خان احمد خان که سردار ایشان میر عباس سلطان سپه سالار لاهیجان و طالش کولی و کیا جلال الدین سپه سالار دیلمان بود هنگامه جدال و معرکه قیام کرم نمودند و چون غزلباش از آداب و اطوار جنگ جنگلستان گیلان و گیلانیان اطلاع نداشتند و سپاه بیه پس و لشکر امیره گسکر از عواقب امور خود بی خبر زور آور شده بنه بر را که سرداران لشکر بیه پیش در سر راه کیش کولہ ساخته بودند درهم شکسته و بنا بر واضعه که میر عباس سلطان حرام نمک بامیره سباوش خان و فرهاد خان داشت علم دار او بفرمان او علم را انداخته و خود در حنک پشت ندوده گذرگاه فرار از روی اضطرار بروی لشکر میر عباس سلطان و سپه سالاران لاهیجان و سرداران ولایت بیه پیش گیلان گشاد و چنانکه همگی پشت ندوده روی بوادی هزیمت نهادند

بیت

جهان نیرنگها داند نمودن بدرد آزدن و یاقوت سودن
در چاشمگاه روز مذکور بود که خبر وحشت اثر انهنزام لشکر و فرار سپه سالاران بخان احمد خان والی لاهیجان رسیده باتفاق چند نفر از موالیان و اقربا از دارالسلطنه لاهیجان با خاطر خسته و دل شکسته پای تخت مملکت قدیم را بضرورت وداع و خیر باد نموده از راه ملالت از کیا باغ روانه فرضه رود سر گردید و چون در این اوقات کیا فریدون ملعون از سپه سالاری لاهیجان معزول شده بود و بنا بر آن کدورت در آن ایام جنگ و جدال بود اصلا از منزل و مقام خود حرکت نکرده و بیرامن مقدمات جدال و قتال

نگردیده بمقتضای بدذاتی و حرام نمکی اراده آن نیزمی. کند که خان احمد خان را که ولینعمت قدیمی و مربی صمیمی او بود اسیر و دستگیر نماید میربهادر برادر زاده او از راه مخالفت درآمده می گوید که به این مرتبه نمک بحرامی را نتیجه خوب و اثر مرغوب نخواهد بود و بنا براین کیا فریدون دون عنان عزیمت از وادی این ارادت کثیر الملامت باز داشتند و با چند نفر از ملازمان خود سوار شده بقریه درشل بحریم علیه خان احمد خان که متوجه فرضه رودسر بودند و با خان احمد خان موعود بودند که به اتفاق بکشتی نشسته روانه شیروان شوند میرسد و نواب قسراحتجاج شاهزاده مریم بیگم را که حرم محترم خان احمد خان مظلوم بود با صبیبه معظمه از راه دریا کنار بر گردانیده بطرف دیلمان میبرد از اتفاقات رسیدن کیا فریدون در خدمت پرده کیان حرم خان احمد خان ورود گوکبه شاه عباس مقارن آن واقع شد و شاه عباس در باره کیا فریدون نمک بحرام نوازشات بی اندازه و نلطافات بلند آوازه مبذول داشته سپه سالاری لاهیجان را با سیصد تومان مواجب بمشار الیه عنایت و احسان فرمودند و ملازمان خان احمد خان که همراه حرم علیه اش بودند برود سر رسید از جرئت و فضولی کیا فریدون شقی و بردن بدیلیمان از راه حرام نمکی خان احمد خان را خبر دادند خان از استماع این سخنان بی آرام و پریشان شده و بلا توقف و تأنی بکشتی در آمده باتفاق محمد امین خان پسر شاه جمشید، خان و سائر عم زادگان بطرف شیروان روان شدند

لمؤلفه

سید پاک طینت کامل

والی شیعیان خان احمد

مکر گیلانی ز جایش کند حیف و صد حیف ز آنشه عادل
 عدل زان ملاک یاوه گشت و بود یاوه دان ظلم اندر و منزل
 بهر گیلانی از قضا تاریخ ظلم جاوید باد شد نازل
 بعد از شکست لشکر خان احمد خان و هزیمت شان فرهاد خان بانفاس
 میره سکر و علی بیگ سلطان و جمهور لشکر و سپاه در روز چهارشنبه
 ششم شهر مذکور داخل لاهیجان شده در آنجا انتظار ورود شاه عباس می
 کشیدند که در روز جمعه هشتم شهر مذکور رایات شاهی از افق بلده مذکور
 طالع شده نراز تخت دولت خان احمد نزول نمود

نظم

چنین است رسم سرای غرور گهی ماتم است اندر و گاه سور
 چنین است رسم سرای درشت گهی پشت برزین گهی زین به پشت
 مجملا روز چهارشنبه سیزدهم ماه مذکور شاه عباس جهت تألیف قلوب
 مردم گیلان فرمان داد که جارچیان در اردوی فرهاد خان جار بزنند که هر
 کس از سپاه و عسکر که دوستای و اسیر داشته باشد مستخلص و مطلق
 العنان سازند حسب الحکم جمهور محبوسان و اسیران از قید و بند
 آزاد گشته و بمنازل و مقام خویش مراجعت نموده زبان بدعا و ثنای شاه
 گشودند و شاه عباس فرمان داد که بیل داران باغ پیش قلعه را که از انواع
 و الوان گل و ریاحین غیرت خلد برین وازوفور اشجار میوه دار نمرنه از
 سپهر دوار بود هموار سازند بیلداران مذکور حسب الامر عمل نموده
 و تمامی آنزمین جنت ترئین را بر همزده اشجار و ازهار و خیابان ها را
 باخاک یکسان نمودند و اثری از آن باقی نگذاشتند قریب دوازده هزار نرع

زمین را (که اکنون سبز میدان اشتهار دارد) جهة چوکان بازی و قیق اندازی ترتیب دادند و درخت قیق نصب کردند شاه عباس بنفسه متوجه شده با اتفاق امر او معتبران و مخصوصان بلعب چوکان بازی و قیق اندازی مشغول شده لوازم و شرائط امور مذکوره بعمل آوردند و کردند آنچه کردند و بعد از فراغ از این حال و آسودگی از این احوال علی بیگ سلطان وکیل ابراهیم خان پسر شاه جمشید خان را طلبیده فرمودند که ابراهیم خان را که عمه زاده نواب همایون ماست چرا بخدمت ما نیاوردی علی بیگ سلطان جواب داد که پادشاهم ابراهیمخان بیمار است و آبله کرده اگر قابل حرکت میبود بیا بوسی بندگان اقدس مشرف میشد بعد از استماع اینحرف شاه عباس علی بیگ سلطان را بخطاب خانی سر بلند کردند و علی خان لقب دادند و امر نمودند که چون داخل فومن گردی ابراهیم خان را در صحبت والدۀ ماجده او خدیجه بیگم روانه درگاه گردانیده و خود بجای او حاکم باشد و بعد از انقضای یک هفته که اوقات سیر و شکار و کامرانی مصروف داشتند ضبط و ربط و دارائی الکای لاهیجان را بیکی از دولتخواهان عنایت فرموده به دار السلطنه قزوین مراجعت فرمودند و کیا فریدون سپه سالار لاهیجان را که بنوازشات اختصاص یافته بود بلاهیجان نگهداشته تمامی اکابر واعیان گیلان را عموماً و میر عباس سلطان سپه سالار سابق لاهیجان را خصوصاً ملازم ظفرانتساب گردانیده همراه اردو بدار السلطنه قزوین بردند چون علی بیگ سلطان بخطاب خانی و خلایع فاخره پادشاهی سرافراز شده بفومن آمد بلافاصله ابراهیمخان را که ولی نعمت حقیقی او بود اسیر و از بدرگاه شاه عباس فرستاده حسب الحکم بکرمان روان نمودند و علیخان شش ماه در علی آباد اوقات بکام دل میگذرانید که بشاطرا میره گسکر باکتابت او رسید مضمین آنکه دراینولا

بندگان اشرف اعلیٰ بسیر و شکار قزل آغاج تشریف آورده اند و بر ما و شما لازم است
 که طریق همسایگی و استحکام عهد و عقود بندگی را مملوک داشته بخدمت
 بندگان اشرف رویم علی خان باجمعی از خواص و مقربان روانه گسکر شده
 از آنجا باتفاق امیره گسکر بصرب قزل آغاج بشرف بساحبوسی رسیدند و از
 اقتضای عالم بعد از دو روز گرفتار زنجیر قهر و غضب شاهی گشته دوستاق
 و اسیر قید شاهوردی بیک بابرلو و محراب خان قاجار شدند شاه
 عباس بعد از استیفای لذات دیدار و انتفاع سیر و شکار از آنجا روانه اردبیل
 شدند سپه سالاری الکای بیه پس را با عنان اختیار ملازمان علی خان بکار
 کیا شاه ملک ابن عم علی خان سپرد و مصطفی سلطان قاجار را بداروعلگی
 و حکومت تعیین نمود شاه ملک سلطان باتفاق مصطفی سلطان و ملازمان
 علی خان بگیلان آمده شروع در نسق و نظام امور مملکت نمودند و در
 خلال اینحال ملازمان علی خان آغاز مخالفت نموده بوسوسه شاهمملک
 سلطانرا از راه برده از دایره اطاعت و درلتخواهی و حوزه متابعت و فرمان
 برداری بیرون بردند و از عالم غفلت بقتل مصطفی سلطان مبادرت نموده
 لاجرم صورت عصیان و حقیقت طغیان شاهمملک سلطان بعرض رسید ارکان
 دولت در باب تنظیم و تنسیق مملکت بیه پس کنکاش نمودند برای شاه
 عباس بر آن قرار گرفت که ابراهیم خان پسر شاه جمشید خان را از کرمان
 طلبیده دارائی و حکومت ملک بیه پس را بدستور آبا راجداد باو واگذارند
 حسب فرمان حسن بیک قورچی را بطلب ابراهیم خان بکرمان روان
 نمودند قورچی مذکور طی مسافت بعیده نموده و بکرمان رسیده و مبلغی از
 ابراهیم خان مشتلق گرفته باتفاق روانه شدند بصوب کاشان رسیدند و از
 کاشان بیخسک رود آمدند چون خبر قرب وصول ابراهیم خان از کرمان بحانب

اصفهان مسموع فرهاد خان قوامان او گشت از روی غرض بعرض رسانید که پادشاه عالم مملکت کیلان را از وارث خالی کرده سرها در این راه بیاد فنا رفت من ضامن علیخان میشوم اما ضامن ابراهیم خان پسر جمشید خان که میشود فی الواقع خدمت خاندان مدد غلت شده فرهاد خان و بعضی از مقربان بر نقیض مطلب و مدعای ابراهیم خان دلائل بعرض رسانیده سخنان ایشان در باب حرمان و خسران ابراهیم خان دل نشین شده حکم شد که قورچی مزبور بهرجا رسیده باشد ابراهیم خانرا بر گردانیده موافق حکم اول عمل نمایند اتفاقاً از خشکرو که رود خشک دولت او بود معاودت فرمودند و چون خان محنت زده مصیبت کشیده با اتفاق والده شکسته خود باصفهان رسیده در محله هارون ولایت نزول فرمود و از کثرت هموم و غموم بیمار شده بجوار رحمت ایزدی پیوست

نظم

مزرع گیتی که سر سبز است و تخم غم دراو جای آن دارد که نبود آدمی خرم دراو
هر چه میآید بکف جز ما به اندوه نیست غیر جامی که پیدا نیست نقش غم دراو
لاجرم فرهاد خان قوامان او چنانکه گفته بود ضامن علی خان شده
علی خان را از قید و حبس بیرون آورده و بخدمت برده و در باب اطاعت
و بندگی عهد و میثاق نموده پیمان را با بمان مغلظ مؤکد ساختند و شاه
عباس امر نمود که چون بالکای بیه پس میروند شاه ملک را بدست آورده
سر اورا بدرگاه فرستند و بجهت شومی کشتن شاه ملک کوچه اصفهانرا که
در اینوقت از الکای بیه پس سوای کرده باقطاع امیر شهرضا خازن خان
احمد خان داده بودند بعلی خان عنایت فرمودند و همراه حسینخان شاملو
به بیه پس فرستادند و مقرب نمودند که والده علی خان را با یک نفر پسر و دختر

و یکی از معتبران حرم بنوا گرفته مطلق العنان سازند در روز شنبه
 هجدهم محرم الحرام سنه احدى و الف حنینخان شاملو در صحبت علیخان
 به رشت آمده و بعد از دو روز از رشت روانه فومن شده بموضع شنبه بازار
 نزول فرمودند و متعلقان را بملازمان حسین خان و معتمدان علیخان سپرده
 بقزوین روانه نمودند و فرهاد خان بلاهیجان آمده انتظار می کشید که علی
 خان شاهملك را زود تر بدست آورده و بقتل آورده سر او را بدرگاه معلی
 فرستد

گفتار در بیان مخالفت امیره حمزه خان حاکم آستارا بسبب عداوت
 فرهاد خان و رفتن حسین خان شاملو بصوب قلعه شنیدان و متوجه

شدن امیره حمزه خان بجانب الکای شیروان

چون مدتی بود که امیره حمزه خان طالش حاکم آستارا دم از مخالفت
 و عصیان زده در قلعه شنیدان که در نهایت حصانت و متانت داشت مستحسن
 گشت حسب الحکم مقرر شد که ذو الفقار خان حاکم اردبیل باتفاق عساکر
 قلعه مذکوره قبل نمایند ذو الفقار خان قرامانلو با لشکر آذربایجان
 مدت نه ماه قلعه شنیدان را قبل نموده در تسخیر قلعه مذکوره و تصرف ولایت
 آستارا و لشکران سعی موفور و جهد نا محصور مینمود و جمعی کثیر
 از غازیان عظام و دلیران خون آشام بزخم تیر سخت کمان طالش از پای
 در آمدند و الاخر طرفین از این گیر و دار بتنگ آمده امیره حمزه خان عرضه
 داشت نوشته و مصحوب آدم اعتباری به نزد شاه عباس فرستاده شفعاً بر انگیزخته
 عرض میکنند که بنده سلم و بنده آن آستان اقبال آشیانم و از بیم عداوت
 فرهاد خان و ترس از آله ناموس و حفظ جانت باین مکان ناپسند قیام

نموده ام نواب شاهی حسین خان شاملو را که از مختصان درگاهست روانه اینصوب نمایند تا من به ایمان او اعتماد کرده و قلعه را بدو سپرده بمأمنی که خواهم بروم بندگانش شاهی ملتزم او را بقبول مبدول گردانیده فرمان داد که حسین خان شاملو را از ولایت بیه پس روانه مملکت آستارا شده امیره حمز، خان طالش را با اهل و عیال و متعلقان مرخص سازد که بهر جا که خواسته باشد برود حسین خان در روز پنجشنبه صفر سنه مذکوره از علم آباد فومن را وداع نموده از راه گسکر عازم آستارا گردید و بعد از وصول قلعه شنیدان و حصول استیمنان و رفع استیجاب امیره حمزه خان را با اهالی حرم و فرزندان از قریه شنیدان بیرون آورده بفرضه خشکه دهنده کشتیها حاضر آورده روانه شیروان گردانید و قلعه شنیدان با الکای آستارا و لنکران تسخیر شده بضبط و ربط و دارائی ذوالفقار خان مقرر گشت و حسین خان از آنرا معاودت نموده سالماً و قائماً بدوگاه رسید

نظم

فرستاده باید که دانا بود بگفتن دلیر و توانا بود
 بنزد توانا توانا فرست بدانان هم از جنس دانا فرست
 گفتار در بیان بقتل رسیدن شاهملك سلطان و آغاز مخالفت

و یاعنی شدن علیخان بمقتضای گردش آسمان

چون سبب استخلاص علیخان از بند و زندان جهت مخالفت و نادانی شاهملك سلطان بود زیرا که شاه عباس علیخانرا گرفته امارت بیه پس به شاهملك سلطان رجوع نموده بود که مشار الیه بسببی از اسباب نا فرمانی

نمود شاه عباس برغم شاه ملوک سلطان علیخان را لباس ایالت بیه پس پوشانیدند. بگیلان رخصت انصراف داد و مقرر کرده که در ازای مخالفت و نافرمانی سر شاهملوک را بریده بفرستد و خود در ملوک بیه پس حاکم و فرمان بردار باشد. لایحه علیخان بعد از انصراف حسین خان پیروی نموده و سعید بیگلر فومنی را در بلوگ خمام بطلب شاهملوک فرستاده مقرر کرده بود که او را بدست آورده نزد او حاضر سازد و مشار الیه در قریه شیجان خمام شاهملوک را یافته ببرد و پیمان پیش علی بیگ آورد و چون شاهملوک سلطان مدتی بود که در ذی اختفاء و لباس فقر و فنا اوقات میگذرانید و از کرده خود نادم و پشیمان و شرمند بود از وادی گمراهی و معامله نافرمانی فریب میزدان خورده از آن جهت افعال عظیم داشت و آن نادان بلا مضائقه اطاعت و انقیاد را کمر بسته همراه سعید بیگ مومی الیه متوجه رشت گردید و علیخان امر نمود که کامران و برادرش سپه سالار علیخان تولمی او را بقتل رسانند اخوین مذکورین تولم بفرموده عمل نموده در ماء محرم الحرام سنه اثنی و الف شاهملوک را سرشار باده شمشیر آبدار نمودند و پیمانه وجودش را از راح روح خالی ساختند

بیت

او نیز گذشت از این گذر گاه آن کیست که نگذرد از این راه
و سر او را مصحوب کامران بیگ تولمی که ملازم علی خان و شاهملوک
سلطانرا با اتفاق برادر خود علیخان کشته بود بلاهیجان نزد فرهاد خان فرستاد
و فرهاد خان نیز بآدم اعتباری داده نزد شاه عباس ارسال داشت و علیخان
بدستور خانان صاحب شوکت و سلاطین ذی حشمت در علی آباد فومنی

بسیر و شکار و چوکان بازی و قیق اندازی اشتغال مینمود غافل از اینکه

نظم

آسی نو دل در این گلزار بندد چه گل زان بیشتر گرید که خندد
جهان چون مار افعی پیچ پیچ است ترا آن به که اندر دست هیچ است
در این سنگ و در این گل مرد فرهنگ به گل بر گل نهد نی سنگ بر سنگ
بتاریخ روز جمعه هشتم شهر ربیع الاول سنه اثنی و الف هجریه علیخان
ناقص پیمان سرمست شراب چهل ر غرور در تالار دیوانخانه علی آباد که
قیتول ز مرد شاهی نوراً از آن بود ناسته بعیش و سرور استیلا و
جمعی از خواص و مقربان در پیش و پس و یمن و یسار آرام و قرار داشتند که
ناگاه یکنفر از قورچیان عظام بدر بارگشده مانند بالای ناگهان و قضای
آسمانی رسیده فرود آمد و همچنان مکمل و مسلح بر بالای قیتول بر آمده
بعالی خاست گفت که حکم شاهی باحضار شما صادر شده اطاعت کنید و
بلا توقف و تعلل روانه درگاه معلی شوید خلیلای زرگر رشتی که در اینوقت
از مقربان و ادمای زمان بود هیئات عریب و شکل عجیب و خبر مهیب را
مشاهده و ملاحظه نموده گفت

مصرع

غم را که نشان داد و بلا را که خبر کرد
الحاصل سه شبانه روز قورچی مذکور را مشغول شراب ناب و استماع نوای
چنگ و در باب ساخته نگاه داشتند بعد از انقضای سه شبانه روز قورچی
مذکور از خواب غفلت و شراب غرور بیدار و هشیار گردیده بملاحظه غضب
یادشاهی نزد علیخان آمده در باره آمدن بخدمت بندگان اشرف متقاضی

گشت و هر چند خان و متابعان و مقربان و حاضران در باب مهلت و امان از راه اکرام و احسان سخنان مذکور اختمند بجای نرسیده آتش ابرام و مبالغه قورچی از تشفع و تملق ایشان شعله پذیر میشد تا آنکه تشدد و تعدی بدرستی و لجاج و بی انصافی کشید

بیت

بسا کس که از يك حديث درشت بهم زد جهان بی و خلقی بکشت
و قورچی مزبور مذکور ساخت که بندگان اشرف امر نموده بود که من
سه روز مهمان تو باشم و بعد از آن ترا بر داشته بدرگاه معلى حاضر
سازم من خلاف امر مرشد نمیتوانم کرد یا می آئی یا سر مرا میشکنی
چون علیخان را بمداول ان الانسان لیطغى آن راه استغنی غبار غرور و پندار
بکاخ دماغ راه یافته خسران عظیم در طالع بود وبالذات وبالطبع از اطاعت و فرمانبری
یا شاه عالم نیت بر گشگی و مخالفت داشت قورچی را چوب زده بی
نیل مرام و کام بر گردانید

بیت

تا گل بشکست عهد گلزار بشکست زمانه در دلس خار
قورچی مذکور بنزد شاه عباس رسیده آنچه دیده و شنیده بود بعرض بندگان رسانید
از استماع این مقار در غضب شده و همان لحظه فرهاد خان قرا مانلو را
اللبیده فرمود که شما ضامن علی خان شده بگیلان فرستاده اید که علی خان
یاغی شده و از دایره متابعت و مطاوعت بیرون رفته حکم ما را جواب گفته
است می باید بجانب بیه پس رفته و علیخان را گرفته آورد یا خود نیز با
او در مخالفت موافقت نمود از استماع این خطاب عتاب آمیز وحشت انگیز

پیدا شود شده چه جای این

مصراع

کز صدمت او زهم فرو ریزد کوه

هماندم باتفاق معدودی که در ملازمتش بودند و بدنفیر نمیرسیدند از قزوین سوار شده عازم گیلانات گردید و چون بمنجیل و حرزویل رسید سپه سالار میر حاتم شفت را که از علی خان باغی شده بود و در الکای کهدم به حمایت و محافظت حسینخان حاکم کهدم اوقات گذرانیده انتظار این روز می کشید با جمعی از اقربا و اقوام و امیر خواند طالش و بنی اعمام و چند نفر از ملازمان محمد امین خان پسر شاه جمشید خان که در این حال از شیروان آمده بودند و از علی خان متواری می گشتند داخل اردوی فرهاد خان شده کمر بکین علی خان بسته و از راه کیشه کوله از آب قزل اوزن گذشته از راه کوله و کیشم داخل بلده لاهیجان شدند و علی خان از آمدن فرهاد خان آگاهی و اطلاع یافته با ده هزار کس از سواره و پیاده و تفنگچی و گماندار بعزم جنگ فرهاد خان نکوچه اصفهان رفت و در آنجا خبر شنید که فرهاد خان بطرف لاهیجان حرکت نموده است بلا توقف و تسائی از کوچصفهان معاودت نموده و بکنار سیاه رودبار رسیده از سیاه رودبار دشت از راه غفلت و نادانی بقصد شکار جنگل سیاه رود که پیربازار روانه گردید و چون کار کنان عالم بالا بسبب صدور و عصیان و خطا که در بساره ولی نعمت زاده حقیقی خود بظهور آورده بود زمان دولتش را بسر آورده زمام اختیار و عنان اعتبار از قبضه اقتدار او گرفته بود در چنان وقتی که تداک سپاه و لشکر از خارج نیز بر او لازم بود بنا بر عدم وقوف و گار دانی عساکری

که همراه داشت از او رمیده بمنازل و مقام خود رجعت کردند و جمعی از لایم و سپاهی که بسبی از اسباب و تعرضی از اغراض از علیخان و حش زده شده بودند در چنان وقتی از آب سفید رود عبور نموده نزد فرهاد خان رفتند و فرهاد خان از اینمعنی مستبشر و مسرور گشته و حضور جماعت مذکوره را سر آغاز فتوحات آسمانی دانسته سجدهات شکر و سپاس الهی بجای آورده و در تألیف و تأنیس آنجماعات اهتمام تمام بعما، آورده راه پیمای طریق آگاهی می بود

گفتار در بیان آمدن فرهاد خان باتفاق اکابر و اعیان لاهیجان بمملکت بیه پس و گرفتار شدن علیخان از سوء تدبیر و عدم کار دانی و متابعت هوای نفس

فرهاد خان قرامانلو بلاهیجان توقف نموده علی قلی بیك ایشك آقاسی خود را که مرد عاقل و سخندان بود بطریق رسالت و سفارت پیش علیخان فرستاد و پیغام کرد که شما از جهت پادشاه بغلاظ و شداد قسم خوردی که مدت العمر از جاده اطاعت و انقیاد انحراف نورزیده دشت پیمای خلاف و نفاق نکردی و من نیز اعتبار و اعتماد بقول شما کرده نزد شاه ضامن و متعهد شدم که صورت مخالفت در آئینه احوال شما عکس پذیر نخواهد شد و شما را در نهایت عزت و احترام دوستکام روانه الکای گیلان ساختم ایشان بر خلاف معقول و معمول شکست عهد و پیمان را که مؤکد بایمان ساخته بودند و شیوه غیر مرضیه نا مردان و شمیمه ذمیمه نیره بختان است مرعی داشتید زنهار که ترك مخالفت نموده از راه موافقت در آئی که نتیجه طغیان خوب نخواهد بود و عاقبت بمقتضای نفس الامر بشآمت عمل خود گرفتار خواهی

شد مطلقاً بایم و هراس را از صفحه خاطر محو نموده و گوش به سخنان جمعی نادان که جلیس و انیس اند و تمیز حسن و قبح اشیاء جنس ندهند و خوشامد بیدموقع را کار بسته اند نکرده بلا تأمل و تانی متوجه حضور شده نزد اینجانب بیایند و بهمان عهد قسم مستوثق باش که اینجانب شما را بخدمت زندگان اعلیٰ برده عذر خواهی که موجب رفع غبار خواطر شود خواهم کرد و در برائت ساحت شما در هر باب سعی بلیغ خواهم نمود و غرض سخنان دلپذیر علیقلی بیك حواله نموده کتابت نصایح آمیز مصلحت انگیز در قلم مواظف رقم آورده مصحوب مشارالیه ارسال نمود و رسول مذکور در بلده رشت نزد علی خان آمده و ادای رسالت بطریق هدایت نموده بحسن تقریر کلمات مصادقت آیات مناصحت سمات مذکور ساخت چون احکام قضا بحرانی بنیان دولت و قطع سر رشته و قلع اساس تعلقات اورفته بود نصیحت و موعظت فائده نکرده همچنان در مخالفت و انکار اصرار نمود و علیقلی بیك که چند روز مهمان او شده بود باتفاق محمد قاسم بیك ترکراق که قبل از آن بخیرید اری اقمشه برشت آمده بود رخصت انصراف حاصل نمود علی خان مبلغ یکصد تومان نقد و جنس بعلیقلی بیك دوهی الیه تواضع کرده و جان نثار سلطانرا با چند نفر از ملازمان همراه کرده بکنار آب سفید رود رسانید و علیقلی بیك به لاهیجان بخدمت فرهاد خان رفته صورت انکار و اصرار بر مخالفت علی خان را عرض نمود فرهاد خان بعد از استماع استکبار علیخان باتفاق میرعباس سلطانی و خواجه مسیح وزیر لاهیجان و خواجه فصیح و کیا فریدون سپه سالار لاهیجان و کیا جلال الدین و خواجه فضل الدین و جمعی از متعینان بیه پس که از علیخان متوهم و متوحش گشته بخدمت فرهاد خان آمده بودند بساعت مسعود از لاهیجان سوار شده بکواه فرود آمده نزول کردند و روز دیگر پایان از آب سفید رود مرور و عبور نموده و بیابان کوچه اصفهان آمده

جلوس کردند علیخان چون این اخبار وحشت آثار را استماع نمود اهالی حرم و منسوبان و متعلقان را برداشته باتفاق سائر ملازمان و مخدومین روانه قصبه فومن شده بعلی آباد فومن آمده اسباب و اموال و احوال و اخیال آنچه در حوزة تصرف او بود جملگی را قلمی فرمود و تفصیل آن را بیکی از معتبران و معتمدان حرم خود سپرده بمالکان و کدخدایان طالش فومن تحویل کرد و خود باتفاق کامران تولمی و چند نفر از معتبران عازم جنگل کردی گشت

گفتار در بیان یابی کری و در آمدن علیخان به جنگل زرمخ و تنیان بحسب

تقدیر آسمان .

- روز پنجشنبه بیست و نهم تیرماه قدیم هشتم شهر جمادی الآخر سنه اثنی و الف علیخان در مابین گشت رودخان که بشا بقال کول موسوم است بمقتضای

مصراع

جریده رو که گذرگاه ساقبت ننگست

لشکریان خود را وداع نموده برفاقت کامران و چند نفر دیگر از خاصان و مقربان از راه کشته رودخان بطرف کوهات تنیان و ماکلوان روانه گشت و روز چهارشنبه چهاردهم شهر مذکور فرهادخان از کوچصفهان داخل دشت شده روز سدهشبه هیفدهم باتفاق عساکر و اکابر لاهیجان و جمعی از اعیان بیه پس که بجهت حفظ جان از علیخان متنفر و متوحش شده بودند از دشت روانه فومن شدند و نماز عصر روز مذکور بعلی آباد رسیدند و میرحاجتم سپه سالار شفت با جمعی از سپاه و ایام برای قلعه رود خان روان شدند و امیر خاند طالش نیز با اقوام و بنی اعمام برای گشت رودخان ایلغار نمودند و فرهاد خان و متابعان صحرای علی آباد و باغات و عمارات علیخانرا بنظر اجمال سیر نموده تماشای

گلزار و باغ و بوستان کردند و در منازل علیخان نزول ننکرده روانه شابل کول که علی خان باعقاد ناقص خود بنه بر کرده راه را مسدود ساخته بود سعید بیک فومنی را باجمعی از تفنگچی و کمان دار در آن موضع نگه داشته روان شدند و هنگام غروب بدانصوب رسیده بخانه شابل بقال نزول فرمودند و صباح روز دوشنبه ازاین مقام حرکت نموده بااتفاق لشکر و عسکر روانه شنبه بازار ولولمان شده بمنازل سلطان محمد بیک میردیوان نزول نمودند و بااتفاق اکابر و اشراف گیلان شروع در تدابیر صائبه نمودند

نظم

چه نیکو متاعت زکار آگهی کزین نقدعالم مبادا نهی
بعالم کسی سر بر آرد بلند که در کار عالم بود هوشمند
بعداز کنکاش مصلحت چنان دیده را یهابران قرار گرفت که بتنیان باید
رفت که کوهات فومن و ماسال و ماسوله را در میان داشته باشیم که پسران امیره
گسکر و برادرش مظفر خان نیز یساعی شده در جنگلهای کسکر و ماسال میگردند
و بعون الهی جمله مخالفان را بدست آورده مراجعت نمائیم
کفتار دریان عزیمت فرهاد خان بموضع تنیان و اسیر شدن علی خان و
سائر مخالفان بی استعمال آلات حرب و چوب و سیف و سنان
درروز شنبه بیست و دوم شهر مذکور فرهادخان از منازل سلطان محمد بیک میر
دیوان سوار شده همعان فتح و ظفر به تنیان رفته و بخانههای ملا سالار تنیانی
نزول نموده اکابر و اصاغر خیمه و خرگاه و کومه و کلبهها نصب کرده اقامت نمودند
در اینوقت شاه عباس الیان بیک برادر امیر کونه خان سالار و اصلان راباسه هزار
تفنگچی اصفهانی بمدد فرهاد خان فرستاده بود به تنیان رسیدند و حسین

خان حاکم کهدم نیز حسبالحکم شاه عباس با اتفاق لشکر و عسکر خود داخل
 اردوی فرهادخان گردید و ملازمان و منصب داران علیخان روز بروز بقدم
 اخلاص از جاده اختصاص پیش می آمدند و نوازشها میدیدند و لشکر فرهادخان
 و تفنگچیان اصفهان و قدر و برق اندازان رستمدر که همراه آقا حسین رستمدری
 آمده بودند بتمامی کوهها و مغاره ها و جنگها و راهها را بسان نگین انکشتی
 درمیان داشتند و اصلاً از علیخان و سائر مخالفان اثری ظاهر نمیشد در خلال
 اینحال شاه عباس بجهت اطلاق نیران قتنه و فساد حکم نمودند که سرامیره کسکر
 و ابریده و بگوارب کسکر آورده بدار اعتبار آویختند ارباب قتنه و قنور و اصحاب شروشور
 از این حرکت کثیرالوحشت شکسته و جان خسته شده اسیر سلسله پیچ و تاب گردیدند
 مع هذا فرهادخان بالشکر فراوان مدت سه ماه در تنیان بخانه ملا سالار ترفف
 نموده الیای بیک برادر امیره کونه خان با سه هزار تفنگچی اصفهانی و لشکریان
 فرهاد خان و تفنگچیان رستمدری و ملازمان حسین خان جنگلهای
 تنیان و هاکلوان و کوههای تنفرد و ماسوله و منال را درمیان داشتند و هر روز
 باطراف ولایات مذکوره تاخت میبردند بهیچوجهی از علیخان و پسران امیره
 کسکر اثری ظاهر نمی شد و الا آخر فرهاد خان از عدم وصول بر مطلب مضطرب
 حال کشته شروع در مشاورت و کنکاش نمودند و رای معامله فهران و پیش
 بینان و عاقبت اندیشان گیلان بر آن قرار گرفت که بوسعید میر برادر شاه
 ملک را که حسبالحکم اعلی بقلعه قهقهه اردبیل محبوس است
 می باید آورد که در جنگهای فومن هر جا جای سختی و پس سنگی
 باشد او میداند فرهاد خان بنا بر مصلحت وقت و صلاح دولت این مضمون
 را محضر کرده و بمهر اکابر و اعیان گیلانات رسانیده بدر گاه عالم پناه عرضه
 داشت نمود شاه عباس رای فرهاد خان و مصلحت دید عظمای گیلان را پسندیده

حکم جهانمطاع شرف نفاذ یافت که ذوالفقار خان حاکم اردبیل بوسعید میر را از قلعه بیرون آورده و همراه خود بقومن نزد فرزندی فرهاد خان برده علیخان و سائر مخالفان را بدست آورده موافق صلاح دولت عمل نمایند بعد از ورود حکم ذوالفقار خان اشگر آذر بایجان را احضار فرموده و بوسعید میر مذکور را از قلعه بیرون آورده از راه آستارا و گسکر و کسما داخل تنیان و اردوی فرهاد خان گردیدند

کفتار در بیان آمدن ذوالفقار خان بموضع تنیان وتوجه نمودن بجانب
ماسال و گرفتار شدن پسران امیره گسکر

سابقه مرقوم قلم وقایع رقم شده بود که شاه عباس بعد از استماع مخالفت امیره یوسف و امیره محمد پسران امیره سیاوش و مظفر خان برادرش صلاح دولت و مملکت خود در آن دیده بود که امیره سیاوش خانرا که در لاهیجان دوستاق شاهوردی بیک یساول بود بتل رسانیده و سر او را بی بازار گسکر برده بدار آویزند و ارباب فتنه از این حالت از این حالت لازم الملامت متنبه شده جمعی از ارباب ضلال پسران امیره گسکر و برادران او را از کیل گسکر برداشته بجنگل ماسال بردند و ذوالفقار خان گلبعلی بیک داروغه اردبیل را باتفاق سپه سالار میرزای طالش بکوهات ماسال فرستاده خود باتفاق لشکریان متعاقب ایشان روان گردید و تمامی طوالتش گسکر را احاطه نموده غارت و تالان و قتل و اسیری و بیرحمی بی پایان بتقدیم رسید و عاقبت الامر پسران امیره گسکر در جنگل ماسال بدست گلبعلی بیک قرامانک لو گرفتار شدند و مظفر خان نیز بدست یکی از لشکریان اسیر و دستگیر گردیدند و چند نفر از خواص ایشان که بر همزن دولت این سلمه بودند بدرجات فنا و فوات رسیدند و ذوالفقار خان باتفاق لشکریان خود بگوراب

گسکر رفته و بمنازل امیره گسکر فرود آمده حسب الفهرستان
 حکومت گسکر بنو الفقار خان مقرر گشت و سپه سالاری گسکر و توابع
 حسب الحکم بمیرزای طالش تفویض رفت و فرهاد خان کمر سعی در جستجوی
 علیخان بسته در این باب ملازمان را تهدیدات و ترحمیات میفرمود تا آنکه بتوفیق
 الهی علیخان و کامران که متحیر و سرگردان از خانه مستک نام زد مخفی
 بیرون آمده بقریه مرآسی بیابان شخصی اندرون رفته بودند حیدر بیک یساول
 خاصه و جمعی از لشکریان ایشان را تعاقب نمودند علیخان دستگیر سر
 پنجه تقدیر میشود و گرفتاری کامران و داستان محاربه او علی حده گذارش صحیفه
 بیان خواهد شد چون خبر گرفتاری علیخان در اردوی فرهاد خان اشتهار
 و انتشار یافت سواران بسیار با سبیلان باد رفتار برق کردار سوار شده بطلب
 علیخان میشتافتند و اغلب این جماعت بدا موضع رسیده و علی خان را سوار
 کرده بخدمت فرهاد خان آوردند و فرهاد خان در حضور اکابر و اعیان گیلانات
 ویرا عارضه عتاب و خطاب ساخته فرمود که چون خلاف عهد و میثاق نموده
 یا مرشد کامل مخالفت کرده علی از شما بیزار است شمارا عمر بیک لقب
 دادیم و امر نمود که ساعتی تخته کلاه بر سرش نهاده و بعد از آن زنجیر کرده بعلی
 قلی بیک ایشک آقاسی که فرهاد خان از لاهیجان برسالت پیش از فرستاده بود
 سپردند و پسران امیره گسکر و مظفر خان و چند نفر از مقربان ایشانرا زنجیر و
 دو شاخه کرده باتفاق حسین خان کهدمی و عظمای گیلانات و جمهور لشکریان
 از موضع تنیان کوچ کرده روانه فومن شدند

بیت

گیتی که نشیمن زوال است آسوده دلی دراو محال است

محنت كده ايست تيره وتنگ دروي زوفا نه بوي وني رنگ

لمولفه

شرط است ره فسون نرفتن	زاندازه خود برون نرفتن
شرط است بكار خویش بودن	بر قول وقرار خویش بودن
رسمی است زنو کهن جهانرا	دادن سر کوب سر کشان را
بشناس بیزم سروری جای	زاندازه خود برون منه پای

و در اواخر شهر رمضان المبارك فیض رسان سنه مذکوره و فرهاد خان از موضع تنیان کوچ کرده بقوم آمده و یکشب بدارالاماره آنجا نزول فرموده و روز دیگر داروگی قوم را بجهانگیر بیك قرامانلو تفویض فرموده روانه رشت شدند و عید رمضان را در رشت بسر برده سپه سالاری قوم را ببوسعید میر و سپه سالاری شفت را بمیر حاتم رجوع نموده و سپه سالاری کوچه اصفهان را بحاجی علیخان و تولم را بسپه سالاری علیخان برادر کامران تفویض فرموده وزیر و مستوفی و سایر ارباب مناصب بدستور سابق تعیین نمود و در هر محل داروغه از قزلباش تعیین فرموده در عرض يك هفته نسق ملك بیه پسر و شیلات و فرضات کرده علی خان و جمهور دوساقان و تمامی ارباب و اعیان گیلان سوای سپه سالاران و متصدیان اعمال همرا خود نزد شاه عباس برده و بنوعی که خود مقرر و تعهد کرده بود رقم بجهت سپه سالاران و منصب داران مملکت بیه پسر و مواجب خواران حاصل نموده مبلغ دو بیست تومان بامیر خاند سپه سالار رشت و یکصد تومان ببو سعید میر سپه سالار قوم و مقدار سی تومان بحاجی علی خان سپه سالار کوچه اصفهان و ۲۰ تومان بسپه سالار شفت میر حاتم و بیست تومان بسپه سالار تولم علیخان برادر کامران عنایت و احسان نموده خلعت فاخره

بجهت سپه سالاران مملکت بيه پس ارسال کردند وعلی خان وپسران اميره گسکر ومظفرخان را حکم شد که قبای بارو طی پوشانیده در میدان قزوین سیاست رسانند فرهاد خان قرامانلو که منصب جلیل المرتبه عظیم القدر وکالت داشت زبان بشفاعت ارباب جرائم گشاده ارباب صلاح اندیشی دولت عرض نمود که پادشاهها ظل الهی

بیت

گر با همه کس بهر خلافتی که رود در کار شوی دراز تّاری دارد
پادشاه را اراده جها نگیری و ملک ستانی است و همه اهل طغیان را
بجنگ و جدال نمیتوان گرفت بلکه اکثر این طبقه را که در سرحد ها
یاغی و از جاده فرما نبری منحرف میشوند بانواع اصطناع و احسان
امیدوار می باید ساخت و رایات جها نگیری را در میادین قلوب می باید
افراخت هر گاه صیت سیاست و بیروحمی پادشاه وزید و ظهور دولت و آغاز
طلوع صبح اقبال انتشار واشتهار یابد جها نگیری و کشور ستانی مشکل
خواهد بود نواب اعلی کلمات شفاعت آیات فرهاد خانرا بسمع رضا اصقاع
نموده آتش سیاست ایشان را بآب عفو و اغماض منطفی ساخت و از اجرای
حکم سیاست تقاعد نموده امر نمود که شیخ احمد آقای میر غضب جماعت منکوب و مغضوب
علیهم الضالین را از دار السلطنه قزوین بقلعه الموت رسانیده قبض الخاص
بیک کوتوال باز یافت نمایند شیخ احمد آقای مذکور اسیران مسطور را بقلعه
مزبور رسانیده عود نمود الخاص بیک مذکور مجموع دوستاق را که دوازده
تفر بودند سیاه چاه قلعه مزبور محبوس و از اوقات حیات ما بوس نمودند
تا آنکه بعد از انقضای مدت دو ماه و هیجده روز شب سه شنبه

بیستم شهر شعبان سنه ثلث و الف هجری حسب القرمات شاه عباس حسین بیک
شاملو قزوچی بالموت ستافته و علیخان را از سیاه چاه بیرون آورده بر سر آنچاه
مدار کشید

فردوسی

اگر بد کنش مرد بد روزگار بگردون گردان رود زهره وار
زمانه ز گردون فرود آردش بقعل بد خویش بسپاردش

شیخ سعدی رحمه الله

ای نفس اگر بدیده تحقیق بنگری درویشی اختیار کنی بر توانگری
ای پادشاه عصر چه مرکت فرارسد تو نیز با گدای محلت بر ابری
گر پنج نوبت بدر قصر میزنند نوبت بدیگری بگذاری و بگنری
خاروت را که خلق جهان سحر از او برند در چه فکنده غمزه خوبان بساچری
دنیا زنی است عشوه گر و دلستان ولی با کس بسر نمیرد او عقد شوهری
آبستنی که اینهمه فرزند زاد و کشت دیگر که چشم دارد از مهر مادری

گفتار در بیان فرستادن خواند کار روم بولایت شیروان بطلب
خان احمد خان والی لاهیجان و محمد امین خان پسر شاه جمشید خان
وروانه شدن ایشان در صحبت حسن پاشای بیگلر بیگی شیروان و

مال حال و حالت احوال ایشان

چون خان احمد خان والی لاهیجان باتفاق محمد امین خان پسر شاه
جمشید خان بدستوری که در این تذکره مرقوم شده به شیروان رفته و خواجه
حسام الدین لنگرودی وزیر خود را با عرضه داشت و تحائف و منتسوقات بدرگاه

ذیجاء قیصر روم فر ستاده بود واستعانت نمود از حالات خویش و پسر شاه
جمشیدخان آنها نمود خواند کار روم با وجود تباین و تخالف مذهب موردشان را همراه
فخر و مباحات دانسته جهت تعظیم و تبجیل و عزت و حرمت ایشان بیاشای شیروانات
و گنجی و ارزن الروم و دیار بکر و غیره فرمائش نوشته و جهت مهمانداری
سفارشات کرده بود مقرر فرمود که حسن پاشای بیکلر بیکی شیروانات
خوانین عظام را با متعلقان و ملازمان بر داشته بدرگاه قیصر رساند و جمیع
اخراجات و مایحتاج ایشانرا بقانون شاهانه مهیا نموده ارسال داشته بود
حسب فرمان حسن پاشا در ملازمت خانان رفیع الشان از شیروان متوجه روم
شدند و چون بشهر گنجی رسیدند و بدار الاماره پاشای گنجی نزول و حلولی
فرمودند از اقتضای قضا و بزونی طالع و از کون محمد امین خان بمرض آبله مبتلا گشته
و بعد از مزی هفت روز داعی حق را لیک اجابت گفته از این سرای ملال
بدار سرور و قرار ارتحال و انتقال نمود

نظم

عنقای مغرب است در این دیر خرمی خاص از برای محنت ورنجست آدهی
چندانکه گرد صورت عالم بر آدمم بیچاره آید و غمخواره آدمی
و خان احمد خان جسد همایونش را بآئین سنت حضرت سید المرسلین
و قانون پسندیده حضرات طاهرات ائمة المعصومین صلوات الله علیهم
اجمعین در گنجی سد فون ساخت و این ابیات را در مرثیه او انشاء فرمود

رباعی

از گیش روزگار و جور افلاک مار است دل حیزین و جوار غمناک

خونریز بجای اشك ای دیده که ما گنج عجبی بکنجه کردیم بخاك
و بعد از فراق از ماتم داری بصد گونه افغان و سوگورای و جهان حسرت
و ندامت و بیقراری باتفاق حسن پاشا روانه مملکت روم شدند و ملازمان
محمد امین خان با محضت و اندوه فراوان از پاشای شیروان رخصت
انصراف حاصل نموده متوجه کیلان گردیدند

گفتار در بیان یاغی شدن طالش کولی و سرداران و بقتل رسیدن
میر عباس سلطان چك حرام نمك بسبب مخالفت ایشان
بحسب ادواز دوران

چون طالش کولی و کیا جلال الدین و سلطان ابو سعید چپک و غیر آن
بعد از چند گاه از سستی خود و حرام نمکی بعضی در جنگ پشیمانی نموده
در حیات خان احمد خان را بسته اراده یاغی گری نموده هر کدام بیپناه
متمسك گشته از حضور اردوی شاه عباس غیبت جسته بلاهیجان آمدند و
بمنزل و مقام خود رفته آغاز مخالفت و سرکشی و شروع در کندن بنیان
حیات خود کردند از این معنی غافل که

بیت

وقت هو کار نگهدار که نافع نبود نوشدارو که پس از مرگ بهر اب دهند
و باتفاق بهرام بیک ولد کیا رستم و میر فتحی و سلطان ابوسعید رانکویی
و غیره جمعیت کرده داروغه لشت نشاء و رانکوه را اخراج نمودند و طالش
کولی در کوههای دیلمان باتفاق اقوام و بنی اعمام یاغی شده راهها را
مسدود گردانید سلطان ابو سعید چپک باتفاق کرم اسوار و در نفر دیگر

از رؤسای چپك انتهاز فرصت نموده در چاشتگاه روز پنجشنبه بیست و دوم ربیع الثانی سنه اثنی و الف در باغ کیا فریدون نمك بحرام سپه سالار لاهیجان بر سر اورینخته بلطائف الحیل بقتل او مبادرت نمودند و شمشیر بوسعید و ضربت کرم اسوار بدار البوار پیوسته سزای حرام نمکی خود معاینه دیند

بیت

مپندارم ای در خزان کشته جو که گندم ستانی به و قت درو
چنانچه ماده تاریخ قتل کیا فریدونست

تاریخ

تأییر کس نکرد چه تدبیر بوسعید فریاد بر کشید که شمشیر بوسعید و بعد از قتل او براه جهود کباریه بیرون رفتند و با آنکه درویش محمد خان اروملو با پانصد نفر قزلباش در قلعه لاهیجان اقامت داشتند سالمأ قائماً بدر رفتند و هیچکس از عراقیان ایشان را جرئت تعاقب ننمودند لا جرم مخالفت اکابر لاهیجان و بقتل آمدن کیا فریدون مسموع شاه عباس گشته وقوع این حادثات را از تمهید میر عباس سلطان چپك دانسته چون مشار الیه همواره انیس مجلس خاص بود لاهیجان را گذاشته ملازمت اردو مینمودند بنا بر وقوع مخالفت مردم لاهیجان و هرج و مرج ولایات بیده پیش مزاج شاه عباس نسبت بمشار الیه بدگمان و منحرف گشته شب چهار شنبه دوم شهر محرم الحرام سنه ثلث و الف موافق سیجقان ثیل شاه عباس در دکان سعدی چلاوی نزول فرموده با جوانان امر دسمن عذار لاله رخسار سیمین ساق شیرین باده های رواق به جلوه در آورده بودند حسب اشاره شاه عباس ملك جهانگیر ولد ملك سلطان محمد رستم داری در غلیان سکر و

مستی بد مستی و بیهوشی را وسیله ساخته میر عباس سلطان را با خواجه سلطان محمود برادر خواجه حسام الدین وزیر خان احمد خان بقتل رسانید و صباح روز دیگر شاه عباس امر نمود که قورچی باشی و قنبر سلطان کوزبه کلر و شیخ احمد آقای میر غضب باتفاق حسینخان حاکم کهم و اغورلو سلطان چکینی و نعمت الله سلطان صوفی و شرفخان حاکم تنکابن بطالشستان بیه پیش در آمده طالش کولی و جماعت یاغی را بدست آورده بیاورند حسب فرمان عساکر بجهت تنبیه و تمذیب مخالفان روانه مملکت بیه پیش شدند و قورچی باشی باتفاق سرداران سپاه بلاهیجان نزول نموده از دیلمان و خرگام تا کوهات سام همه جا بامرا و سپاه قسمت نموده مقرر فرمود که تمامی عسکر پیاده در جنگلیها و جبلها ترددات کرده مادام که طالش کولی و مخالفان بدست در نیایند آرام و خورد و خواب بر خود حرام دانند و سعی موفور در باره تسخیر یاغیان بتقدیم رسانند حسب فرمان عساکر تایگماه که تفحص و تجسس مینمودند و در پیروی مخالفان سعی بودند به هیچ نزع راه بمنزل مقصود نبردند و اثری ظاهر نمی شد تا آنکه قورچی از لاهیجان بدیلمان رفته در مرداد ماه قدیم و شهر رجب المرجب سنه ثلث والف شیخ احمد آقای میر غضب را طلبیده مقرر نمود که قتل عام را شعار خود نماید آن مظهر قهر الهی که در بیدرحمی و سفاکی دلیر و مشهور بود در طالشستان خرگام و دیلمان و کلیجان و سام شمشیر خون آشام از نیام کشیده و قتل بافراط نموده برانات و ذکور را کتف نقره و د و چندین مؤمن و مسلمان و عجزه و بیچارگان بفرموده آن مطرودان در گاه ایزدی شربت شهادت چشیدند و الاخر طالشکولی در جنگل سام بدست سهراب بیک ملازم حسین خان نهدمی گرفتار

شد و کیا جلال الدین محمد در دیلمان بضرب ملازمان نعمت الله صوفی بقتل رسید
 و سلطان ابوسعید رانکوئی و ^{میر} اشرف و ^{میر} فتحی در دست لشکر بیان
 قورچی باشی بدرجه هلاکت رسیدند و شامت حرام نمکان گیلان خلقی کثیر
 از صغیر و کبیر ولایت مذکور بهر جات شهادت و فوات رسیدند و تمامی
 اموال و اسباب ایشان بتاراج این حادثه عجیبه رفت و سلطان ابوسعید
 چیک و کرم اسوار اتفاق یکدو نفر از روسای چیک که کیا فریدون سپه سالار
 لاهیجان را بقتل آورده با طالشکولی و عظمای مخالفان میگردیدند از این
 مهلکه فرار نموده بملک جهانگیر ولد ملک سلطان محمد رستمدراری استعانت
 نمودند چون ملک جهانگیر مذکور بموجبی که قبل از این مسطور شد
 میر عباس سلطان چیک و خواجه سلطان محمود لنگرودی را حسب الامر
 شاه عباس در دکان سعدی چلاوی از عالم بدمستی بقتل آورده بود و صاحب
 روز دیگر اداهای شب شراب را بخاطر آورده و از خمار بدمستی هشیار
 کشته باجمعی از ملازمان که در ملازمتش بودند از قزوین سوار شده و
 روانه مازندان گردیده در قلعه اوزنبه متحصن شده بود سلطان ابوسعید چیک
 نزد ملک رفته بدو اعتماد می کند ملک دشارالیه چون میر عباس سلطان را
 کشته بود بگمان اینکه سلطان ابوسعید چیک از باب غدر و مکیدت به نزد
 او آمده است شیوه نامردی شعار خود ساخته دشارالیه را دو شاخه کرده
 از قلعه نور بقزوین فرستاد شاه عباس ملازم ملک را طلبیده پیغام داد
 چون جوانی را که از راه اعتماد و اعتبار بتو پناه آورده بود از روی گمان
 نامردی و دم سردی او را گرفته از برای ما فرستادی انشاء الله تعالی عنقریب
 تو نیز گرفتار زیر جیر ادبار گشته بجزای اعمال خود میرسی و شاه عباس حکم

بقتل سلطان ابوسعید فرموده در میدان قزوین سیامت رسانیدند و قورچی باشی
 خاطر از رهگذر مخالفان جمع نموده با اتفاق طالشکولی و چند نفر دیگر از اقربا
 و اقوام که دستگیر و اسیر شده بودند بارئوس کشتگان بقزوین بنظر شاه عباس
 رسانید و حسب الحکم طالشکولی و اقوام او در میدان قزوین بقتل
 رسانیدند و شاه عباس از فتنه و قتل ولایت بیه بیش خاطر جمع نموده
 محل ییجار پس را که از بلوکات عمده رشت است و مبلغ دو یست و پنجاه
 تومان تبریزی مداخل هر ساله آن میشد به جلد و جایزه گرفتن طالشکولی
 بتیول ابدی حسینخان کهدمی اضافه الکای مشاوریه عنایت و احسان فرمود و در
 سال اربع و الف هجریه خیر البریه دیلمان و خرگام را بتیول نعمت الله سلطان
 صوفی داده و تنکابن را بتیول حیدر سلطان قوین حارلو شفقت نمود و سمام
 را با سپه سالاری آن حدود بمیر فرخ اشکدری عنایت نمود و ضبط و ربط ولایات
 به پیش از مردم معتبر کردن حواله نمودند و دارائی مواضع لشته نشاء را
 باقا حسین رستمدراری که در تسخیر ولایت رستمدرار و تصرف قلعه نور مساعی
 مشکوره بتقدیم رسانیده اظهار دو لتخواهی و جان سپاری نمود درازای نیکو
 خدمتی بدو عنایت نموده بود لاجرم در اواخر سال مذکور حاکم تنکابن بیمار
 شده درویش محمد خان اروملو حاکم لاهیجان بعیادت او نهضت نموده
 و لاهیجانرا خالی گذاشته برخوردار بیک تفنگچی باشی را با معدودی از لشکریان
 اروملو بواسطه قلعه لاهیجان نگاهداشته بود

گفتار در بیان مخالفت و عصیان اهالی لشته نشاء و مال سرداران چپک و ازدر
 در اینوقت کار کیا علی حمزه با روسای چپک و ازدر لشته نشاء و توابع آغاز
 مخالفت و اظهار معصیت نموده بمادول آیه کرمیه ان الله لا یغیر ما بقوم حتی
 یغیر ما بانفسهم اظهار فرصت نموده خواجه محمد کمالتر لشته نشاء و دو نفر از

اعیان آنجا را بقتل آورده و خروج کرده نثاره بنام خود زده جمعی اوباش
برسرایان جمعیت نمودند آقا حسین رستم‌داری عرسه لشته‌نشاء را از انصار
و اسوان خالی و از معاند و مخالف پیردیده و از هجوم و از دهام عوام کالایانعام بل هم اضل سبیلا
خائف و هراسان گشته بانفق قلیل که ملازمتش بودند فرار اختیار نموده و بقلمه
لاهیجان رفته حصار و متواری میشود چپکیه بانفق رؤسای از در زور آور
گشته باده هزار آدم که اسلحه ایشان اکثر چوب شمشاد و تیر و بیش دار و
داس و امثال آن بود بلاهیجان رفته شروع در گرفتن حصار قلعه لاهیجان نمود
و در قلعه را آتش زده و نردبانها ساخته در کار بودند که قلعه را از تصرف
او لیای شاه عباس بیرون آورند و در اندرون حصار برخورد از بیک
تفنگچی بضرب تفنگ استعمال اسباب حرب و جنگ قلعه را محافظت مینمود
و مخالفان در کار خود مساعی کثیره بعمل می آوردند و در قلعه مصالح تفنگ
کی کرده برخورد از بیک تفنگچی باشی نقره آلات عورات و نسوان لشکریان
اروملور گرفته و گذاخته گلوله ساخته استعمال می فرمود تا آنکه کار ساکنان
قلعه از تنگی آذوقه و تغلب معاند و مخالف باضطرار و انقلاب رسید و
قریب بآن شده بود که لشکر و حشر لشته‌نشاء بیای برج و بارو و
حصار و دیوار برآمده قلعه را بتصرف در آورند که بمقتضای قضا و قدر ناگاه
سپه سالاران و اعیان و اکابر گیلان بیه پس بانفاق خسرو چهارپای حاکم
رشت و اغور و سلطان چمنی حاکم فومن و علی سلطان جیلو حاکم کوچصفهان
باده هزار سوار مسلح نیزه دار از کنار اردو بازار لاهیجان تکبیرگویان
مانند بلای ناگهان از عقب ایشان درآمده تیر و تفنگ بزمخالفان باریدند
سرداران چپک و روسای از در سراسیمه شده حرکت المذبوحی بضرورت
مینمودند لاجرم بسیاری از آن سگ عقلان به زخمهای گران بقتل رسیدند و

وبقیه السیف فرار اختیار نمودند و کارگیا علی حمزه در میدان تلاش نام و ننگ
 تفنگ خورده و دیعت حیات را بقباض الارواح سپرده اندکی از آنفرقه بسیار
 که از چنگال شاهین بلا جسته بودند مختفی و متواری شدند و خواهر زاده
 پیر شیخعلای پاشاجائی که بدون رضای شیخ مذکور داخل آن صحبت شده بود
 در آنروز بدست ملازمان نعمت‌اله صوفی حاکم دیلمان افتاده حسبالحکم در
 میدان لاهیجان پیوست کشته شد و بعد از فراغ از این گیسرو دار
 درویش محمد خان اروملو از تنکابن مراجعت نموده بلاهیجان آمد و حکام
 سپه سالاران و دولتمخواهان بیه پس خاطر از رهگذر ولایت بیه پیش جمع
 نموده باتفاق لشکر و عسکر روانه بیه پس شدند چون مخالفت و عصیان اهالی لشته‌نشاء
 باقیح و جهمی معروض شاه عباس گردید حکم بقتل عام سکان لشته‌نشاء
 صادر گشته فرمان ورود یافت که درویش محمد خان اروملو و امرای بیه پس
 باتفاق سپه سالاران و اعیان بولایت لشته‌نشاء رفته قتل عام نمایند چون
 درویش محمد خان حاکم لاهیجان مرد خدا ترس و سآل اندیش بود مردم
 لشته‌نشاء را از آثار قهر و غضب شاه عباس آنها و اعلام کرده اخبار و اشعار
 فرمودند که سه روز شما را مهلت دادم که خود را بکنار کشید و در روز
 چهارشنبه نوزدهم شهر ربیع‌الآخر سنه ثلث و الف هجریه در اواخر اسفند
 ماه و اوایل نو روز ماه و بروایتی در شهر صفر سنه ثلث و الف
 آدم بسیار از صوفی و چینی و اروملو و ملازمان امرای بیه پس
 باتفاق سپه سالار و اعیان داخل بلده لشته‌نشاء و بلوکات شده جمعی کثیر
 از مردم لشته‌نشاء و توابع عرضه تیغ بالاگشتند و اسیر و برده بسیار بدست لشکریان
 افتاده نهب و تاراج بیحد و حصر نمودند و بعد از تسکین نوائر این فتنه و فتور
 نواب اعلی دارائی لشته‌نشاء و حکومت لاهیجان را باغور و لو سلطان چینی

عنایت فرمودند در سال ست و الف فرهاد خان قرامانلو در بلده هرات معروض تیغ
 یاسا گشت و خراجہ محمد شفیع خراسانی کہ وزیر فرهاد خان بود بوزارت
 گیلانات سر بلند و ارجمند شدہ حکم عز صد و ریافت کہ تیولداران
 گیلانات از مهمات تیولداری معزول باشند و حسب الحکم عالم قطع اقتباس ارتفاع
 کہ زال نافذ فی الاصقاع از ابتدای سیچقان ٹیل سنہ ست و الف گیلانات
 خاصہ شدہ و در عرض دوسال امر مزبور بمیرزای مذکور مفوض و مرجوع بود
 و بعد از آن مدت چہارده سال وزارت گیلانات ببہزاد بیک ملازم میرزای
 عالمیان متعلق بود و بعد از عزل بہزاد بیک و وفات میرزای عالمیان کہ
 داستان وزارت ایشان و مال حال و عاقبت کار اینان بتوفیق و تأیید ملک
 منان در این مکان سمت گذارش خواهد یافت مدت چہارده سال دیگر زمان
 وزارت اصلاں بیک امتداد یافته سه سال پسرش اسمعیل بیک بعد از فوت
 پدر وزارت الکلی بپہ پس نمود و چہار سال و شش ماہ میرزا تقی بامر
 وزارت اشتغال نمودند

گفتار در بیان شمعہ از حالات گیلانات و معاشرت ایشان با
 (رعایا و متوطنان و خاتمت کار ایشان)

چون در سال ست و الف ہجریہ بندگان شاہ عباس گیلانات را از
 تیول حکام و تیول داران وضع نمودہ خاصہ کرد وزارت و حکومت
 گیلان را من حیث الاستقلال والانفراد بہ میرزای عالمیان میرزا محمد شفیع
 قرار گرفتہ بود و میرزای مشارالیه نیز تصدی مهمات و معاملات رشت
 و کوچصفہان و شفت و تولم و ماسولہ و پشتکود را بنا بر صدور آثار رشد
 و کار دانی و حسن خلق و رعیت پروری و نیکو محضری بہ بہزاد بیک

رجوع نموده تکسیر شغل و عمل قصبه فومن را بعهدہ اہتمام اصلاں بیک نمود سلوک بہزاد بیک با سائنان الکای مذکورہ مقرون بہ رضای خالق بیچون و خشنودی خلایق بود و در تکثیر عمارت و زراعت و آبادانی مملکت کوشیدہ و با اہالی واعیان بروش استعسان و با رعایا وزیر دستان بروجہ بروامتنان سلوک مینمود واصلاں بیک در ہمہ ابواب برعکس آداب وقانون بہزاد بیک با اعزہ از راہ اختصار و خواری و با عجزہ و مساکن بطریق ظلم و تعدی بسر میبرد و ستم مشارالیہ با زیردستان بعد از آنکہ بمدت پنج سال رسید

بیت

در ایام از این سخن عالم بود کہ ایام او شر ایام بود
لاجرم شامت ظلم او اثر گردہ کار گیا فتحی نام فومنی کہ نسبت قوم
بعلیخان داشت و سالہا ملازم شاہ عباس بود در این سال از ملازمت
اردو و ترددات بشنگ آمدہ و بمنزل و مقام خود آمدہ بدہقنت وزراعت قیام
مینمود جمعی کثیر از مردم زرمسخ و تنیان و مرکی و ما کلوان فومن
کہ از اصلاں بیک و ملازمان او ظلمہا دیدہ و ستمہا کشیدہ بودند نزد
کارگیا فتحی مزبور رفتہ ازبیداد و ظلم اصلاں بیک تضرع و تظلم مینمایند و چون
این فرقہ را کار بجان و کرد باستخوان رسیدہ بود و کارگیا فتحی نیز از
خفت و ہوان و جور و عدوان اصلاں بیک دل آزرده بود ہمکنان بر مخالفت
موافقت کردہ و در وادی یاغی گری بیعت نمودہ ہمدستان شدند و
باتفاق رو بنفاق و دل بمرک نہادہ ممات را از غایت اضطرار بر حیات ترجیح
دادند و خبر ارادہ مخالفت ایشان بداعیہ کار گیا فتحی مکررا بسمع اصلاں
بیک رسیدہ باوجود اناہی بر آن احوال از عدم تیتظ و انتباء و ہستی بادہ
غفلت و غرور این قضیہ تا مرصید راوقعی نہادہ و فومن خالی گفاشتہ

بسلاهیجان به سلام نوروزی بسیر میرزای عالمیان رفته بود گارگیا و متابعان
 غیبت اصلان را فوزی عظیم دانسته از راه ضلالت و نادانی در شب چهارشنبه پنجم
 شهر سنه اثنی عشره و الف مطابق توشقان نیل که شاه عباس در این سال از اصفهان بعزم
 تسخیر قلعه تبریز و تصرف ممالک آذربایجان نهضت فرموده بود باعتقاد خود آنها از
 فرصت نموده وبا جمعیت بسیار از مردم آندیار بر سر خانه اصلان بیک آمده
 و مبلغ سه هزار تومان از مال دیوانی در خانه مشارالیه مضبوط بوده بیرون آورد و کلیه
 بملازمان و متابعان خود داده تمامی اسباب و اجناس خانه مشار الیه را
 بغارت و تالان بردند و از آنجا بیرون آمده بقصد قتل سپهسالار بوسعید میر
 متوجه منزل او شدند چون مشارالیه مرد هشیار و بیدار بود و رعایت حزم و
 احتیاط مرعی میداشت در آن اوقات از واقعه مخالفت کار کیا فتحی و
 اراده او آگاهی یافته بود خانه خالی کرده متواری و مخفی گشته بود کارگیا
 فتحی مذکور بهیئات مجتموعی بر سر خانه بوسعید میر رفته و از فرار بوسعید میر
 خبر دار شده در فومن توقف بجانب بازار معاودت فرمود و روز شنبه
 بازار نیز بمنزل خود رفته و کوچ و متعلقان خود را بر داشته روانه
 جنگل نمود و خود نیز باتفاق پسر و برادر و سایر ارباب نفاق روانه جنگل تنف
 رود و ماکلوان شدند و جمعی از مردم آن حدود که همراه مشار الیه
 بفومن آمده باین حرکات شنيع اقدام نموده بودند اهل و عیال و اطفال
 خود را وا گذاشته متلاشی و سرگردان و نادم و نیشیمان بجنگلها گریختند
 و چون خبر وحشت اثر خروج کار کیا فتحی و ظهور و جرئت او در ولایت
 بیه پس شایع گشت سپه سالاران گیلان سیما امیر خواند سپه سالار رشت و
 حاجی علیخان سپه سالار کوچصفان و میر حاتم سپه سالار شفت و اقوام

باتفاق سلطان محمد بيك قوم بهزاد بيك و اكابر و اعيان و ملازمان
 بیش از ظهر روز مذکور با هجوم بسیار و ازدهام بشمار بگوراب فومن
 حاضر شدند و از قرار سلاحدید سپه سالار بوسعید میر بلا توقف و تأخیر
 بموضع شنبه بازار رفته نزول نمودند و اصلاًن بيك بعد از استماع این خبر
 موّحش از لاهیجان باتفاق سعید بيك سوار شده و با کمال سرعت و استعجال
 مراجعت نموده در شنبه بازار بادوی سپه سالاران رسیدند و در حال باحضر
 مرده ولایات و بلوکات فومن کسان فرستاده روز جمعه پنجم شهر حال جمعیت
 بسیار زیاده از پنج شش هزار آدم بصحرای شنبه بازار جمعیت
 نمودند و روز شنبه غره شهر مذکور سپه سالاران و متعینان بهیئات اجتماعی
 بمنزل کار کیا فتحی رفته رحل اقامت انداختند و بعد از آن شروع در تدابیر
 گرفتن مخالفان و باز یافت مال دیوان نمودند و در عرض بیست روز کار کیا
 فتحی مذکور و سرور و برادر و متعلقان او را بدست آورده و جواهرات سرکار خاصه
 شریعه که کار کیا فتحی بمردم داده بود بتعزیر از آن جماعت باز یافت نمودند
 و جمعی از مردم آن محال که کار کیا فتحی اغوا و با خود همداستان
 کرده در جنگلها و مکانهای اختفاء میگردیدند جملگی اسیر و دستگیر شدند
 و هر کس فاسی از مال دیوان یا از جواهرات اصلاًن بيك تصرف نموده بود بشکنجه و عذاب
 رنجیده نموده مطالبه و مؤاخذة کردند و چند نفر از رؤسای آن فتنه و قتل و
 شر و شور در منزل کار کیا فتحی بفرموده سپه سالار بقتل رسیدند و بعضی از
 مردم آن حدود را که گمان درم و دینار میرفت مقید و مغلول گردانیده
 از منزل کار کیا فتحی کوچ کرده بفومن همراه آوردند چون اطفای نیران
 فتنه و فساد کار کیا فتحی و سایر متابعان و مخالفان دولت سر آمده بمنصه

ظهور رسید سپه سالاران و اعیان بیه پس بمنازل و بمقام خود مراجعت و باز گشت نمودند و اصلان بیک کار کیا فتحی و پیروز شد و چندی از سر کرده های اجامر و اوایلش را باروش قتیلان از جهت پیشبردن رزق و از رشت بلاهیجان برده بر گردیدند و بعد از معاودت در روز سه شنبه بیست و دوم شهر ربیع الاول سنه مذکوره در بازار فومن کار کیا فتحی و پسر و برادر و هیجده نفر دیگر از متابعان و موافقان او را بدست مردم زرمخ و غیره بدرجه قتل رسانیدند

نظم

جهان بر وفق نام خود جهان است خرد ویرا گراف این نام بنهاد
 خنک آنکس که در میدان ارواح قدم در خطه اجسام ننهاد
 حاصل بعد از آنکه اصلان بیک جبار سر آف جور رسیدگان روزگار
 را پامال و مال دیوانی را باز یافت نمود ابواب مؤاخذه و مصادره بر روی
 سائر رعایا و کدخدایان گشوده خانها خراب کرد و مبلغای کلی
 بطریق ترجمان از مردم گرفته تا انقضای مدت شش ماه بازار شکنجه بی
 گناهان و معرکه آزار بیچارگان کرم بود در خلال اینحال و اثنای آن
 احوال میرزای عالمیان از جانب قلعه ایروان از خدمت و ملازمت زندگان
 شاه عباس مراجعت نموده از راه خلخال بقصبه ماسوله آمد و تمامی سپه سالاران
 و اکابر و اعیان باتفاق داخل فومن شدند و حقیقت ظلم و خونریزی اصلان
 بیکرا از مردم خوب فومن شنیده تحقیق نمود که حادثه که در داده از شکایت
 ظلم و ستم اصلان بیک بوده و توقف و تسلط او در فومن و اکتان آنجا صلاح
 دولت نیست اورا برشت طلب نموده و بعد از توبیخ و عقاب او را از توبی فومن

معزول کرده رتق وفتح و قبض و بسط مهمات فومن ضمیمه وزارت الكای
دشت و کوچه اصفهان و شفت و تولی و غیره نموده به بهزاد بیک رجوع نمود

نظم

وزیری بتدبیر بهزاد باد	وزارت ندارد درایام داد
بدستور او دیده دستور کم	قلم کشته تابر دبیری علم
که جائی پدر بود جائی پسر	چنان برد باید و بر ناپس

و اینصورت باعث تألیف قلوب مردم آیندیار شد

گفتار در بیان آمدن بهزاد بیک بوزارت قصبه فومن و قصبه ملاکرم را

تزیین عدالت آراستن

در روز پنجشنبه هیجدهم شهر شعبان المعظم توشقان ثیل بهزاد بیک مکرم اله باین
عدالت و آدمیت بفومن آمده وضع و شریف و خواص و عوام با کمال نشاط و خرمی
باستقلال و استقبال بهزاد بیک میادرت نموده و میدان قصبه فومن را چراغان
کرده خوشحالیها نمودند و چون بهزاد بیک بوزارت فومن تشریف آوردند
که دورت ظلم اعلان بیک بصفای عدا بهزاد بیک تبدیل یافته سا کمان فومن
آسودگی و رفاهیت تمام یافتند و بعد از دوازده روز بهزاد بیک با اتفاق سپه سالار بوسعید
میر و سعید بیک و قضات و اعیان بدیوان نشسته هفتاد نفر از عجزه و مساکین را
که به تهمت خیانت در زندان اعلان بیک مقیم و مغلول بود جمله را از حبس و قید
آزاد گردانید

بیت

شمالپای پیش تدارك نمود شب ظلم را عدل اوسیح بود

اینمعنی هو جب صید دلها وسبب تأمین و تأنيس خاطر احرار و ابرار گشته
 از آن بهازمردم بلاتفرقه حال واختلال احوال بدعا گوئی اشتغال دارند
 بعد از چند گاه بهزاد بیگ تصدی فودن را بخواجه عبدالوهاب رشتی که درسلك
 ملازمان او منسلک بود رجوع نموده برست مراجعت نمود چون میرزای عالمیان
 وزارت لاهیجان را بمیرزا مسعود واستیفا را بمحمد مومن نویسنده رجوع
 نموده خود بدار السلطنه قزوین رفته بوزارت آنجا اشتغال داشتند بعد از مدتی
 مردم لاهیجان از وزیر ومستوفی بنا بر ظلم وتعدی وزیادتی آزرده کشته سادات
 وموالی وارباب و اهالی وشایخ ومشهوران لاهیجان برشت آمدند و چون آوازه
 حسن سلوك ورعیت پروری بهزاد بیگ در تمام کیلانات اشتهار یافته بود اکابر
 لاهیجان بالحاح والتماس بسیار بهزاد بیگ را از رشت سوار کرده بغوغای
 تمام واز دحام مالا کلام واستقبال خواص وعوام بلاهیجان برده بدارالاماره
 فرود آوردند وقبایح اعمال وزیر ومستوفی را محضر کرده خواهش مردم
 لاهیجان بحرکت ایشان بجانب بیه یش وعزیمت بهزاد بیگ بلاهیجان را بمیرزای
 عالمیان عرض نمودند ومیرزای عالمیان را عزیمت بهزاد بیگ بلاهیجان
 بحسب ظاهر مرضی ومستحسن اقتاده حکمی باسم بهزاد بیگ در قلم آورد و
 وزارت مملکت بیه پیش را بدستور ولایت بیه پس بمشارالیه شفقت فرموده
 کتابات صداقت آیات بار باب واعیان وشایخ وشاهیر لاهیجان قلمی نمود
 ووزیر ومستوفی سابق رابعلت بدسلوکی واعمال وافعال ناصواب باز خواست
 بلیغ ومصادره ومواخذة عظیم فرمود وبعد از مرور دوسال بندگان اعلی ولایات
 آستارا را از تیول ذوا الفقار خسان وضع نموده خاصه کرد وزارت الگای
 مذکور را بقانون گیلانات بمیرزای عالمیان عنایت نمود ونواب میرزائی
 وزارت آنولایت رانیز بنام بهزاد بیگ رقم فرموده که ولایت مذکوره رفته

سر انجام مهمات و معاملات آنجا نماید بهزاد بیگ حسب فرمان از لاهیجان
 بقوم آمده سپه سالار بوسعید میرزا بیگ را با چند نفر از اعیان ملک
 بیه پس همراه خود بکسکر و آستارا برد و داروغگی و تحویلداری کسگر را
 بوسعید بیگ فروعی رجوع نموده و حکومت آستارا و توابع را بجمشید بیگ
 تفویض فرموده عود نمود و بقوم آمده حکومت الکای قوم را به سلطان
 محمد بیگ قوم خود داده تکفل مهمات و داد و ستد رشت را بعهده اهتمام
 عبدالوهاب رشتی حواله کرد و را اشغال و اعمال رشت و تولم و کوچصفهان را بمردم
 معتمد و کاردان رجوع فرموده خود بلاحیجان معنودت و مراجعت نمود و در این
 اوقات از شاه عباس وزارت قزوین و گد خراسان و مازندران بهشت نشانی را
 باسم میرزای عالمیان رقم صادر شده بود و دوات و قلم مرصع بزرین اسب و افسار
 زرنگار و خلعت زرکار بدو عنایت و التفات فرموده بود و نواب میرزائی وزارت
 قزوین را با صلان بیگ رجوع نموده وزارت کل مازندران را بمیر ابو القاسم
 خراسانی تفویض فرموده و خاطر از مخدمات و مهمات ممالک دارالمرز جمع
 نموده باستقلال تمام و شوکت و عظمت مالا کلام اعزاز خراسان بقصد تمشیت
 امور وزارت آنجا گردید .

گفتار در بیان عزیمت میرزای عالمیان بوزارت ملک خراسان

و خاتمت حال او بتقدیر قادر مستعان

بر رأی دقایق پیرای ارباب بصیرت که ناظران مناظم ملک
 و ملت و دین و دولت اند مستور و محجوب نخواهد بود که پیشه روزگار
 و اندیشه لیل و نهار همیشه این بود که در مقام کزند پروردگان خود باشد
 تجربه شاهد است که هرگاه نهال اقبال و شجوه آمال صاحب دولتی را سایه

گسترده بارور سازد درعین کمال خلل پذیر گرداند .

بیت

جهان آن به که دانا تلخ گیرد که شیرین زندگانی تلخ میرد
شاهد اینحال دراینمقال صورت احوال میرزای عالمیان است که درعین
استقلال مقهور قهرمان پادشاه گردیده و تاب بی لطفی و بیعنایتی نیاورده
عالم گذران را بدرود نمود

بیت

کدامین عیش دنیا را غمی در پی نمیباشد بلای هجو معزولست در دنبال منصب را
شرح واقعه مذکوره آنکه چون میرزای عالمیان حسب فرمان
قضا جریان برتبه ارجمند وزارت کل خراسان سرافراز گردید حکم
شاه عباس صدور یافت که سان عسا کر خراسان دینه و به حقیقت
مداخل و مخارج امراء خراسان باو رسیده از ابتدای خراسان تا
کنار آب مرغاب جمیع سلاطین و خوانین و امراء به عزل او معزول
و بنصب او منصوب باشند و اختیار ملکی و مالی رعیت و سپاهی را متعلق مشارالیه
شناسند و مشارالیه را بالا نفرد و الاستقلال در امور مذکور مدخل دانند میرزای
عالمیان بقانون و آداب خواجه نظام الملک طوسی وزیر سلطان ملک شاه سلجوقی
و خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان وزیر ابقا خان چنگیزی بلکه زیاده
از آن صاحب جاه و اختیار گردیده و گردن تکبر و تجبر از گریبان غفلت
و غرور کشیده اسباب تجمل از بابت نه سراسب یراق مرصع و استرهای
باری و شترهای آتاری دویست قطار و خیمهای منقش و پرده های اطلس
زرکار ملوکانه ترتیب داده از قزوین روانه خراسان گردید و در سرحد مشهد

مقدس نزول فرموده با خدام آستان ملائک آشیان در باب مداخل و مخارج آستانه رفیعۀ منیعۀ ووظایف و سیور غالات پیچیده گفتگوها نمود و با مهر انخان حاکم مشهد مقدس درباره جمع و خرج الکا و رسومات عساکر و مواجب سپاه و قشون ابواب منازعات و عکابرات گشود چنانچه از سخت گیری مشارالیه عرصه بر ساکنان روضه منوره مقدسه تنک شده کار بدشواری واضطرار رسیده بود که در خلأ اینحال و اثنای این قیل و قال سبب رشک و عداوتی که هر طبقه از اصناف مردم علی الخصوص اهل مهم و ارباب منصب را بایکدیگرمی باشند حاتم بیک اعتماد الدوله عرض میکند که میرزای عالمیان با آن همه لاف و کذاب و کار دانی ورشد و تلاش و اهتمام درباره توقیر و جواهرات دیوانی مبلغ هیجده هزار تومن از تفاوت تسعیر برنج لاهیجان از رعایا باز یافت نموده داخل جمع خود ندرده است این سخن در مزاج شاه عباس جای گیر شده بواسطه تحقیق این مدعا بهزاد بیک نائب و گماشته میرزای عالمیان را از لاهیجان بماز ندران بهشت نشان روانه فرمود بتاریخ دوازدهم شهر جمادی الثانی قوی ئیل حسب الحکم بهزاد بیک باتفاق سپه سالاران و متمنعین گیلانات روانه مازندران شدند و در خطۀ فرح آباد رسیده مبلغ پانصد تومان پیشکش نموده یا بوس نمودند سپه سالاران و اعیان نیز پیشکشها کشیده نوازشات حاصل نمودند و چون خبر طلبیدن بهزاد بیک و حکایت تفاوت تسعیر برنج لاهیجان و سخنان ارباب غرض و معاندان مسموع میرزای عالمیان گردید از عالم نخوت و غرور بلا تامل و اندیشه عاقبت امور از مشهد مقدس سوار شده و در عرض شش روز خود را بفرح آباد که در آن زمان به بطاحان موسوم بود رسانیده بعد از ادراک کورنش و تسلیم مخصوص گردید و بعد از دریافت خدمت و تنقذات و توجهات پادشاهانه شاه عباس حقیقت هیجده هزار تومان

تفاوت تسعیر برنج لاهیجان را استنساخ میکنند میرزای مزبور از پریستانی
 رعایای لاهیجان حرفها زده و از باز یافت آن انکار بلیغ نموده عرض میکنند
 که ولایت بیه پیش را نیوسند از آن و تحویل دادن خسار
 کرده بودند و حالا که شاه ولایات بیه پیش را خاصه کرده به بند سپرده
 است میخواهم که بعون مکارم الهی و توجه نواب شاهی درباره آبادانی ولایت
 مذکوره کوشیده دعای خیر جهت پادشاه حاصل نمایم و بعد از آن از راه غفلت
 و غرور مذکور میسازد که پادشاه شنیده که الملك یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم
 شاه عباس از استماع این حدیث که دلالت بظلم او می کرد آزرده خاطر
 گشته جواب میفرماید که میرزا راه دور طی کرده مخبط شده برو آسایشی اختیار
 کن شاه عباس متوجه خلوت سرا شده میرزای عالمیان از مجلس بیرون آمد
 و از استشام را بجه بی التفاتی شاه عباس منحوی که امیر چوپان هنگام بعی
 و خروج از نزد سلطان ابوسعید چنگیزی نادم ویشیمان و خجالت زده بود از
 خطای خود آگاهی یافته و از مستی باده غرور و خواب غفلت و پندار هشیار
 و بیدار گردیده دانست که محرم بیک نقطه مجرم شود و دیگر میرزای عالمیان
 بدرگاه شاه بار نیافت و مراجع شاه عباس بدو منحرف گشته سخنان اضداد
 و از باب عناد درباره او قبول نمود حاتم بیک اعتماد الدوله و مقصود بیک
 ناظر انتهاز فرصت نموده خواجه فصیح لاهیجانی و خواجه ابن علی خراسانی
 را طلبیدند و مشار الیهما را که سالها انتظار این روز می کشیدند در باره غیبت
 و بدگویی و تقریر و ابواب میرزای عالمیان ترغیب و تحریص نمودند و ایضاً
 محمد باقر برادر محمد قاسم بیک را که ریب نعمت و بهین منت میرزای عالمیان
 بود و از اسرار غاصد واقف و خبر دار بود فریب داده او را نیز در ابواب
 و تقریر را داشتند و ابواب از حقدش بنفس خود بدیوان بسته از شروران

و مؤدیان سخنها می شنید و پیروها میگردد و بد گویان در مقام بدگوئی و عیب جوئی در آمدند و بدمه های امرای دولت و اعیان حضرت مدد نگیت راضافه علت زده میرزا ی عالمیان مخدول و معزول گردید اما شاه عباس ملاحظه خدمات مستحسنة او نمود و به حبس و قید او فرمان نداد چون مشارالیه به شفقت پادشاهی مغرور و بده رورده دولت دنیای دوز مسرور بود تاب بی توجهی و طاقت بی عنایتی نیاورد و بزرگ روزی بیمار شده از پادشاه رخصت انصراف بجانب قزوین خواست و انگشتر خود را بادوات و قلم مرصع بخدمت فرستاده بنایکجهان حسرت و ندمت که از اواز دلبسته کان مناصب و مراتب پادشاه دیاست روانه قزوین گردید

نظم

چهار چیز که اصل منافع است عدل نذر دآن بچهار دگر در آخر حال
بقایابی مرگ و عمل به حجت عز کینه بشرم ندامت بذل سؤال
شاه عباس بهزاد بیک را خلعت شاهانه سرافراز کرد انید حصول و وصول مبلغ
هیچده هزار تومان را از تفاوت تسعیر برنج لاهیجان بعهده اتمام او نمود بنابر
خاست جلی کرت د بگر معجزه و مساکین و رعایای بیه بیسی
حواله کرد و از سیه سالاران بو سعید میر سیه سالار فومن و
حاجی علیخان سیه سالار کوچه اصفهان در آمدن مازندران
از این دو فتنه برای مشارع و انتقال نمودند و سایر سیه سالاران و اعیان
از شاه عباس خلعت و بوازی یافته بمقام خود مراجعت نمودند و بهزاد
بیک در نهایت عزت و اجلال و کمال دولت و اقبال بلاهیجان
معاذت فرموده و در عرض سه سال هیچده هزار تومان وجه مذکور

را تنخواه ارباب حوالات دیوان نموده بطریق مدارا از رعایای الکای
 بیه پیش مطالبه می نمودند و چون میرزای عالمیان بامر خاص پادشاه بقزوین
 رسید از غایت حزن و اندوه رنج و بیمهاری او استیلا و اشتداد یافته دوز بروز
 بجائی رسید که از مداوا و معالجات اطباء در گذشت و چون برفوت خود
 متعین گردید چند نفر از مردم متدین متعین را از قزوین طلب فرموده
 و در حضور ایشان وصیت نموده فصل چند از بیوفائی دنیا و بی اعتباری
 روزگار غدار و اهل آن فرو خوانده گفت هیاهات هیاهات چندین سال وزارت کردم
 و چندین خانه را غارت نمودم و دلها بدرد آوردم که یکدل را از خود راضی
 کنم آن مقدور و میسر نشد و آن جاهل مغرور ندانست که هر که خدای عزوجل
 را بیازارد تادل خلقی بدست آرد جبار منتقم همان مخلوق را برگمارد تا دمار
 از نهادش برآورد

بیت

برای صید یکدل کردم از خود رنجه دلها را
 رلی حاصل نشد کامی که من میخواستم آنرا
 بعد از آن ملازمان خود را طلبیده از صامت و ناطق و فروش و ظروف و اوایی
 و زر نقد و طلا و نقره و مفرده و من ذالك و غیر ذالك همه را قلمی فرموده مبلغ
 سیصد تومان از برای مؤنت فرزندان و مهر ازواج اخراج نموده سیصد تومان
 دیگر بجهت اخراجات تجهیز و تدفین خود که نعش او را نقل روضه مقدسه
 و مشهد مزکی معلی نمایند بمرد معتمد امین سپرد و باقی مایعرف خود را
 برآورد فرموده مبلغ هفت هزار تومان بود از کمال جهل و جنون جمله ابصیغه
 نظر و پیشکش شاه عباس نقل اصنهمان کرده و فصولی در این ابواب

بخدمت پادشاه نوشته در آن عریضه قید آن کرده بود که مرا با هیچ عامل و گماشته خود حسابی و طلب و خواستی نیست الا بهزاد بیک که محاسبات دفتری باو بسیار است و در این مدت بمحاسبات او نرسیده ایم اختیار با پادشاه است و در شب جمعه بیست و دوم شهر رمضان فیض توأمان تغاقو ئیل داعی حق را بیک اجابت گفته از این دار ملال و سرای اختلال بعالم جاوید ار تحال و انتقال نمود

نظم

از او دامن خویش را دار دور	جهان چیست دار ملال و فتور
که مهرش بود قهر و نفعش ضرر	عروسی است در بدو فائی ثمر
جدائی به از آشنائی بود	ز گیتی که کارش جدائی بود
که سملحش نباشد بدنبال جنگ	میادیز با این عروس دورنگ
ز دیتی امید چه راحت بود	از او بهره دل را جراحات بود
بود یأس انجام هر مطلبی	بود عزل بایان هر منصبی
که او باتو در فصد دوری بود	تورا دوری از وی ضروری بود

خواجسته محمد یوسف ضیاء تاریخ و فسات میرزای عالمیان را بدین نسحو بنظم در آورده

تاریخ

میرزای جهان که بدجهان را مالک
بر داشت دل از مفرد و من ذالک
روح القدس از رای تاریخش گفت
انت الباقی کل شی هالک
و چون میرزای عالمیان به نهجی که
مرقوم قلم سوانح گردید مدت دوازده سال بامر
وزارت گیلانات و مازندران و کسکر و آستارا و پنج سال بوزارت قزوین قیام نموده

ویکسال بوده که بشغل وزارت خراسان مشغول بوده است که بمقتضای گردش روزگار و ادوار لیل و نهار از نظر شاه افتاده با جان حزین و دلغمگین در قزوین بدار بقا ارتحال نمود بعد از وقوع واقعه مذکوره شاه عباس وزارت گیلانات و آستارا را بهزاد بیک عنایت فرموده حکم صدور یافت که وزارت و رفعت پناه بهزاد بیک بالضاف بیدریغ شاهانه مخصوص و ممتاز گشته بداند که در اینمولا مرحوم خواجه محمد شفیع خراسانی بجوار رحمت ایزدی پیوسته سر همایون ما سلامت باشد وزارت گیلانات و گسگر و آستارا را بدستوری که بهرحوم مزبور رجوع نموده بودیم بدان وزارت پناه شفقت فرموده آن وزارت پناه را درملك ملازمان خاصه سریعہ انتظام دادیم میباید که نارغیانی الکای مذکوره بطریق احسن سلوک نموده و در تکثیر عمارت و زراعت سعی موفور بمقدیم رسانیده هر آینه مطاع و معایب آن خود را پیکای سریر عرش نظیر ملك مسیر عرض نمایند که حسب المسؤول بشرف اجابت اقتران یابد و بخلعت فخره که مصحوب رفعت و معانی پناه سید بیک قلیچی بجهت آن وزارت و رفعت پناه ارسال داشته ایم مشرف و سیرافراز گشته مبلغ یکصد و پنجاه تومان تبریزی به مژده این موهبت عظمی دروجه رفعت و معالی پناه مشارالیه رسانیده درعهده داند و بعد از وصول فرمان منصوبان و منتسبان بهزاد بیک باتفاق سپه سالاران و اصول واعیان بیده پس و غیره باستقبال خلعت خورشید رفعت پادشاهی و رقم سعادت شمیم را مهیا و آماده روانه لاهیجان شدند و در آنجا زرها نشاء خلعت و رقم کردند و میدان سبز میدان و کنار استخر را چراغان کرده چند شبانه روز نقاره شادگامی از روی کمانی رسعادت فرجامی میزدند و مردم خواص و عوام بعیش و نشاط و انبساط اشتغال مینمودند و بهزاد بیک مشارالیه مدت دو سال باستقلال وزارت و حکومت الکام، ماکر، نموده بامردم

از راه رضا جوئی و رعیت پروری و نهایت عدالت و مروت سلوک نمود
گفتار در بیان وزارت مرحوم بهزاد بیک و حادثات و سوانحی
که در ایام وزارت او روی نمود بفرمان حی و دود

چون بهزاد بیک زمان حیات میرزای عالمیان تصدی مهمات و مطالبات
آستارا را بمردم معتبر رجوع کرده بود بعد از وفات میرزای مرحوم مزبور
خواجه محمد رضای سار و خواجه که وزیر آذربایجان بود با دعای
آنکه کسکر و آستارا که داخل حوزه آذربایجان است داخل آستارا شده
اخی آقای داروغه و خواجه شیخی خان عامل آنجا را گرفت این
خبر در لاهیجان بهزاد بیک رسید بهزاد بیک اعیان لاهیجان را برداشته
برشت آمد و باتفاق اکابر و اعیان بیه پس بقوم آمده باحضر لیام و رؤسا
و سپه سالاران و اصغر بیه پس سرعان فرستاده و جمعیت بسیار دست
بهم داده و یراق و اسلحه بيشمار بطبقه لیام داده از راه کسکر از روی
غفلت روانه آستارا گردید و چون وارد الکای کسکر گردید با مرتضی قلیخان
حاکم آنجا ملاقات نموده خان بهزاد بیک را از این حرکت بی نسبت و
اراده لغو بید حاصل لاطایل از باب نصیحت و ممانعت و مناصحت نمود مشار الیه
از غایت نخوت و غرور و نهایت غفلت و غیور حکایت مصلحت انگیز و
مقاتل محبت آمیز مرتضی قلیخان مذکور را بسمع رضا اصفا فرموده بالشکر
بسیار بصوب آستارا بر سر خواجه محمد رضا ایلقار نمود. چون خواجه
محمد رضا از توجه و عزیمت بهزاد بیک و حرکت بیموقع و لشکر کشی
او آگاه گردید عاملان بهزاد بیک را مقید و مفلول مصحوب ملازمان
گردانیده روانه اردبیل گردید و در آنجا کتـابـتی مشتمل بر خطاب و عتاب

و مبنی بر تنبیه و تأدیب بهزاد بیک نوشته بدلائل واضحه خاطر نشان او میکنند که مردم لیام گیلان را بخلاف فرمان اسلحه دادن و آستارا بر سر من آمدن زیان خود کردن و خود را آماج تیر اعتراض نمودن و باعث بد قنای مردم گیلان شدن بود و اینصورت پوشیده و پنهان نخواهد ماند و بعرض شاه خواهد رسید چون بهزاد بیک از غایت نخوت و غرور سخنان دلیذیر دولتمخواهان رانفتید باین حرکت بی نسبت قیام نموده بعد از تأمل و تفکر بقبح این عمل شنیع اطلاع یافته نادم و خجلت زده از ولایت آستارا بر گردید

بیت

چو تیره شود مرد را روزگار همه آن کند کش نیاید بکار
لاجرم خواجه محمد رضای سار و خواجه غلامان بهزاد بیک را بواسطه
شفاعت قاضی صفی و خطیب رشتی و مولانا خلیلای قاری لاهیجان مرخص
نموده بکار خود اشتغال نمودند و این مقدمات را مرتضی قلیخان حاکم گمکر
از باب عداوت بهزاد بیک با قبح و جهی بشاه عباس رسانیده بود و چون ظاهر
اوقات موافق حکمت و مقتضی باز خواست در آن اوان نبود غایتش ذخیره
شاهی شده بود

گفتار در بیان طلیدن سیصد نفر لیام گیلانات را شاه
عباس در بیلاق سلطانیه و بردن بهزاد بیک ایشان را از

سلطانیه به اردبیل

چون مرتضی قلیخان حاکم گمکر از راه عناد و تعصبی که با بهزاد بیک
داشت در آن وقت فرصت یافته و اتمه طایفه لیام گیلان و اسلحه دادن

بهزاد بیک ایشان را به عرض شاه عباس رسانیده بود و او فرموده که اسامی ایشان را با سایر سپاهی گیلانات از تنکابن تا قصبه فومن قلمی نموده بخدمت ارسال دارد مشار الیه داود شهریار پسر داود جمال الدین را که با اکثر این جماعت آشنائی داشت فرمود که در محال و مواضع گیلانات تردد نموده از روی وقوف و دقت اسامی جماعت لیام را در زی اختفاء نوشته بیاورد شهریار مذکور حسب الفرموده مرتضی قلیخان در ولایت گیلانات سیدار شده اسامی سیصد کس را از روسای لیام و اصول و اعیان نوشته به خدمت مرتضی قلیخان برده بود و امیره مشار الیه همان نوشته را بنظر شاه عباس رسانیده شاه عباس تفصیل اسامی لیام مذکور را از برای بهزاد بیک فرستاده حکم بر طبق آنست به بهزاد بیک صادر گشته بود که همین سیصد نفر را همراه خود بچمن سلطانیه حاضر سازد که پادشاه خود مشاهده اوضاع و اطوار ایشان کرده بدانچه صلاح بوده باشد عمل نماید هنگام ورود حکم بهزاد بیک در قصبه لشته نشاء بخانه های خواجه کمال الدین تشریف داشتند و مؤلف همراه بود بهزاد بیک از روی کمال وقوف و کار دانی و مقتضای حکمت عملی به احضار جماعت مفصله مسرعان روان فرمود و خود بر پشت آمده و به ترتیب و تمهید پیشکش اقدام نموده و بار خانه از نقد و جنس مهیا کرده باتفاق اکابر و اعیان و سیصد نفر لیام روانه چمن سلطانیه شد در این وقت شاه و سپاه بجانب اردبیل نهضت فرموده بودند و بسلطانیه رسیده از آنجا باتفاق رفقا روانه اردبیل شدند و بهزاد بیک پیشکشها کشیده مبلغ پانصد تومان تبریزی از قبل سیصد نفر لیام بطریق پیشکش بنظر در آورده در برائت ساحت ایشان سخنان بعرض رسانیدند و چون شاه عباس باوضاع و احوال آن جماعت اطلاع یافت به رؤسای لیام و اصول و اعیان گیلانات خلایع فاخره انعام و احسان

نموده و بنوازشات سرافرازی بخشیده رخصت انصاف ارزانی داشتند

گفتار در بیان سبب جلاء وطن چپک و اثر در از لشته نشاء

چون مکرر ادا های خا رخ و حرکات بسی نسبت چپک و اثر در لشته نشاء بسمع شاه عباس رسیده بود و در مقدمه کار کیا علی حمزه و سلطان ابو سعید چپک بنوعی که سابقاً مرقوم قلم سوانح رقم گشته حکم بقتل عام صادر شده بود در زمانی که میرزای عالمیان باز دید املاک دیوانی و معافیات اهالی لشته نشاء میفرمود روسای چپک و اثر در اراده میکنند که در سر باز دید رقبات دیوانی لشته نشاء بدیوانخانه لاهیجان حاضر شده و بهیئات اجتماعی بر سر میرزای عالمیان ریخته بضرات کارد و خنجر ویرا از میان بردارند و از قضا اینمقدمه را بمیر مرتضای لشته نشائی مشورت میکنند و میر مرتضی از روی اختفا بلاهیجان آمده حقیقت این قضیه را بتقریر قضی عبد الواسع قاضی لاهیجان بمیرزای عالمیان بیغام داده بود و میرزای مذکور پیش از وقوع این حادثه بلطائف الحیل شش هفت نفر از عظامای چپک و اثر در را که صاحب داعیه این اراده بودند بدیوانخانه لاهیجان طلبداشت و میر مراد و عم او میر حسین کلانتر لشته نشاء را نیز بر فافت و مصاحبت ایشان طلبیده میر مراد و عم او میر حسین کلانتر با تفاف هفت نفر مذکور که یسکی کرم اسوار و هیکری برادر وی کلی گیر بود و پنج نفر دیگر در پای چنار لاهیجان هیأتمند که کرم اسوار و برادرش مستشعر شده از سر پل قلعه بر میگرددند و پنج نفر داخل قلعه می شوند بعد از دخول ایشان ابواب در قلعه را مسدود ساخته میرزای عالمیان ملازمان را امر نمود که پنج نفر مذکور را دست و گردن بسته بمیر مراد و برادر او میر حسین عم مشاور الیه سپارند و مذکوران ایشان را از قلعه بیرون آورده در کفار خندق

به قتل رسانیدند چنانچه دونفر رامیر مراد و سه نفر را اقوام او کشتند و کرم
 اسوار و برادرش از این مهلکه بیرون رفتند و سالها در لباس قلندری باطراف
 عالم میگردیدند تا آنکه برادر فوت شده کرم اسوار آرزوی سیرگیلانات نموده
 از راه غفلت و نادانی آمده در لشکرود لاهیجان بخانه شخصی اسمعیل نام
 درقریه ارباستان نزول می کنند صاحب خانه او را مست باده مهمانداری
 و خون گرمی ساخته و از ممر بی انصافی کس پیش میرزا تقی وزیر لاهیجان
 فرستاده او را از ورود و نزول کرم اسوار اعلام مینماید وزیر لاهیجان بعد از
 استماع این خبر باتفاق ملازمان بر سر خانه آن شخص رفته و کرم اسوار
 را مست شراب خواب مرگ یافته تسخیر در آوردند و عقید و مغلول گردانیده
 بلاهیجان آوردند و حقیقت گرفتاری او را در سنه یازم میل موافق تاریخ احدی
 عشرين الف در گرجستان به عرض شاه عباس گردانیدند او در جواب عریضه وزیر
 لاهیجان حکم فرمود که کرم اسوار را در میدان لاهیجان پیوست کنند و
 پیوست او را بکاه پر کرده در ولایت بیه پیش ریه پس بگردانند حسب الامر موده
 بدستور مذکور عمل نمودند و در ابتداء بروشی که مذکور شد بنا بر حکمت
 عملی و مصلحت مملکت داری میر مراد و اقوام را با طبقه چپک و اژدر خونی
 کردند الحاصل حکم باسم بهزاد بیک وزیر گیلانات صادر گشت که جماعت
 چپک و اژدر را با اهل و عیال و اطفال و متعلقان جلا فرموده قری بقری
 بسیلانخور بفرستند و اراضی اعیان ایشان را بهزاد بیک وزیر خریداری نموده و
 قیمت واقعی از مال ذیوان بایشان داده و سند بخط و مهر شیخ الاسلام و قاضی
 لاهیجان دبست نموده بدیوان آورد که مستوفیان خاصه به خرج وزیر اعتبار
 نمایند بهزاد بیک باتفاق ملازمان و منصوبان و بعضی از اعیان گیلان بقصبة
 امش نشاء رفته و بمضمون رقم و حکم عمل نموده شرف الدین بیک و اسفند یار

بیک و چند نفر دیگر از رؤسای چپک واژدر را طلبیده اظهار نمود که میخواهم
 متصرفات و ممتلكات چپک واژدر را بازدید نموده جزوی بر وجوهات دیوانی
 ایشان اضافه کنم ایشان قبول قول بهزاد بیک نموده واسامی چپک واژدر را
 نوشته و بهزاد بیک با حضار ایشان کساف فرستاده و تمامی این طبقه
 را بلطائف الحیل اندرون حصار ساقی مزار دستگیر نموده و همه
 را کنده و دوشاخه کرده مضبوط نگاه داشتند و بعد از آن میسر مراد
 اقوام آنها را طلبیده املاک و اراضی اعیان ایشان را در حضور
 شیخ الاسلام و قاضی و ارباب و اعیان بجهت دیوان ابتیاع نموده صغیر و کبیر
 و ذکور و اناث ایشان را مصحوب آخی آقای ملازم بهزاد بیک از لشته نشاء
 عوطن سیمصد ساله ایشان بود اخراج فرمودند و آخی آقای مشار الیه و چند
 نفر دیگر از ملازمان بهزاد بیک ایشان را بقزوین رسانیده
 اسامی ایشان را از حاکم قزوین اخذ و قبض نموده عود نمودند
 و حکم شاه عباس چون قری بقری صادر شده بود به حکم هرمحل الکه بالکه
 و دست بدست ایشان را به سیلاخور فرستادند و اکثر این طبقه از ناسازی هوای
 آنجا فوت شدند و بعضی که فرار نموده در مریخی اختفا و لباس احتجاب بلشته نشاء
 و لا هیجان می آمدند میر مراد مشار الیه بدست آورده حسب الحکم شاه
 عباس بقتل می رسانید لا جرم استیصال چپک واژدر بدستور مذکور و هیچ
 مذکور سمت وقوع یافت

بیت

تواهل فضلی و دانش همین گماشت پس

فلک بهر دم نادان دهد زمام مراد

گفتار در بیان رفتن بهزاد بیک بقرباباغ بواسطه تنقیح
محاسبات و آمدن مراد پاشا سردار روم بجانب آذربایجان
و مراجعت نمودن بهزاد بیک بوزارت گیلانات

چون مدت یکسال و نیم بهزاد بیک بعد از وفات میرزای عالمیان بامر
وزارت گیلانات مشغول بوده شاه عباس بواسطه تنقیح محاسبات او را طلب
فرمود مشار الیه باتفاق نویسنده ها و کتاب دفاتر اسناد را بر داشته
روانه اردو گردید و بقرباباغ رسیده شروع در تحقیق معاملات و توضیح محاسبات
مشار الیه نمودند چون مؤدی حساب درمیان نبود شاه عباس خواجه فصیح
لاهیجانی را که قبل از این به تهمت تزویر گرفته بآقا الوند مازندرانی سپرد
بود مشار الیه قریب دوهزار تومان از او اخذ و قبض نموده کل مایعرف
خواجه از رویی تقلب تصرف نموده در لاهیجان خواجه را بمنزل او مقید میداشت
بواسطه پیروی حساب بهزاد بیک طلب فرموده حکم صدور یافت که آقا الوند
مازندرانی خواجه فصیح را مطلق العنان ساخته روانه درگاه شاه عباس نماید
وبعد از ورود رقم آقا الوند خواجه مذکور را از قید بیرون آورده چند شبانه
روز بدرخانه خواجه فصیح نقاره شاد کامی میزدند الحاصل خواجه مشار الیه
یکسال مقید بود و هر چه داشت سواخذ و صادره شده بود بهزار جهت
تدارك سامان سفر و اسباب راه آذر بایجان نموده روانه اردو گردید و به
اشاره شاه عباس واستصواب ادکان دولت روز افرون در مقابل و مناظره حساب
بهزاد بیک در آمده گفتگو ها میکرد در خلال اینحال مراد پاشا سردار
روم باشکر بآذربایجان آمده بنابراین عرصه محاسبان دیوان از محاسبه بهزاد
بیک تنگ آمد شاه عباس بنابر صلحت وقت بهراد بیک را رخصت انصراف بجانب

گیلان داده قطع نظر از محاسبات او نمودند بهزاد بیک در مقام انتقام و انهدام
 خواجه فصیح در آمده بشاه عرض نمود که خواجه فصیح مقتن و بسامت است
 مبلغ سه هزار تومان بنده بنواب میدهم بدین موجب ارباب و اعیان و
 کدخدایان گیلانات هزار تومان و بنده از مال خود هزار تومان را از
 وجوهات خواجه فصیح هزار تومان بدستور مذکور سه هزار تومان بسرکار
 شاه میدهم که شاه خواجه فصیح را گرفته بمن سپارد که من او را مقید و
 مغلول بگیلان بیرم شاه عباس را چون امساک عظیم بر طبیعت غالب بود
 حب زر بر حمایت خواجه فصیح غالب آمده خواجه را گرفته به بهزاد بیک
 سپردند و بهزاد بیک مشعوف بود که خواجه فصیح را که تقریر و ابواب او
 از گیلان طلبیده بودند بزرگوار بستم بوی فروخته اند و بروشی که خواجه
 مسیح را میوزای عالمیان از میان برداشت خواجه فصیح را نیز اوضاع خواهد
 ساخت ندگان بهزاد بیک در انتقام این مقدمه بود که نقاش فلک رنگ آمیزی
 کرده احوال خواجه فصیح بنوعی که گذشته بود در حرم به بلقیس الزمائی
 زینت بیکم میرسد و نواب علیه در باب گرفتن خواجه فصیح و بدشمن سپردن
 بنواب اشرف ملامت و سرزنش میکند و شاه عباس بیک از خواص خواجهای
 معتبر دارالحرام بنزد بهزاد بیک فرستاده بیعت میفرستند که ما خواجه را
 بشما سپرده ایم اگر قصد قتل او بکنید نسل ترا از روی زمین بر میدارم بهزاد بیک
 از اراده خویش ندامت و از دوستان ملامت کشیده و دیوانیان سه هزار تومان
 را از او سند گرفته و در دفاتر ثبت فرموده ابواب جمع او گردید و بهزاد بیک
 خواجه فصیح را همراه آورده از راه ماسوله به گیلان آمدند و شاه عباس بعد
 از مراجعت مراد پاشا سردار روم اراده سیر مملکت دارالمرز نمودند.

گفتار در بیان ذکر نهضت شاه عباس بجانب گیلان و معزول

شدن بهزاد بیک از مهمات و معاملات

در اواخر سنه تکوئیل شاه عباس از یورش آذربایجان و تسخیر قلاع گنجه و شیروانات فراغت یافته و مراجعت نموده بسیر و شکار قزل آغاج و لنگران عزیمت فرمود راز آنجا عازم سیروسکار گیلانات شده حکم نفاذ یافت که بهزاد بیک وزیر گیلانات از ابتدای آستارا تا سرحد و سامان مازندران در ترتیب شوارع و تعمیر پلها دقیقه فرو گذاشت نماید و مهمان پذیر ما باشد حسب فرمان قضا جریان بهزاد بیک و سائر غلامان و درباریان جمیع مایحتاج سرکار شاه و سپاه و مقر بان و مخصوصان و امرا و ملازمان در گاه را بزرگنداز رعایا خریداری نموده و در هر شهری و قصبه که ورود موکب واقع می شد ایار فرموده تمامی راهها و پلها را از آستارا تا ارسجین مرتب و مصور کردند و بهزاد بیک بانفق اصول و اعیان گیلانات بفرضه لنگران با استقبال استعجال نموده پیابوس رسید و بهزاد بیک و غلامان بدستوری که مقرر شده بود از آستارا تا ارسجین در همه شهر و مکان در ایصال اقامت و ایفای خدمت و ملازمت و ادای دعای پادشاه و امرا و عساکر سعی موفور و مشکور بتقدیم میرسانیدند و از آنجا که در ضمیر شاه عباس تقار و تبار از راهگذار بهزاد بیک جای گیر شده بود خدمات پسندیده بهزاد بیک و منصوبان مطلقا ملحوظ نظر نشده چرن داخل الکای بیه پس گردیدند فرمان شد که چار چیان جار بزنند که هر کس از بهزاد بیک و گماشتگان و عمال مشارالیه شکوه و شکایت داشته باشد حاضر گشته عرض نماید که احتقاق و غوررسی حسب الواقع خواهد شد بموجب فرمان چار چیان عمل نمودند غایتش از مردم بیه پس اصلاحی زبان بشکوه و داد خواهی

نکشودند و شکایت نکردند و شاه بعد از فراغ سیر و شکار ولایت بیه پس
 متوجه الکای بیه پیش گردیده بدارالاماره لاهیجان نزول نمود و بنا بر وجهی
 که ذکر آن لائق سوق این کلام و جرأت گفتار و بیان نیست خاطر از بهزاد
 بیک منحرف گشته بود زبد گوئیهای خواجه محمد رضای سار و خواجه و
 مقصود بیک ناظر و آقا ابوالفتح مستوفی خاصه مدد علت شده شاه عباس بدروازه
 قلعه لاهیجان بیرون آمده بخصوص جار فرمودند که هر کس از بهزاد بیک
 و عاملان او شکایت و شکوه داشته باشد عرض نمایند اتفاقا ضعیفه که مادر
 زن خواجه فصیح بود عرضه داشت از دست او گرفته بخدمت آورد شاه عباس
 عرضه را بدست میرابوالمعانی واقعه نویس میدهد که بخواند و بعد از اطلاع
 بر مضمون عرضه امر میکنند که شاهوردی بیک با برلویساو صحبت خواجه
 فصیح را از قید بیرون آورد حسب الامر شاهوردی بیک بخانه خواجه رفته
 خواجه فصیح را از زنجیر بیرون آورده با آن ریش سفید و موی دراز بخدمت
 می آورد خواجه مشاوریه بعد از سجده شکر آلهی سجده پادشاهی بجای آورد
 امر نمود که شاهوردی بیک خواجه را بحمام فرستاده و خلعت
 فاخره پوشانیده بحضور آورد در خلال اینحال جمعی از رعایای
 لشته نشاء و لاهیجان که خاطر از بهزاد بیک و عاملان
 او آزرده داشتند بدیوان آمده سخنان بعرض رسانیدند و شاه عباس
 خریداری متاع آن سخنان بنقد قبول نموده و متوجه دادخواهان
 شده جار فرمود که بهزاد بیک از ابتدای سیچقان ٹیل دخل در مهمات وزارت
 گیانات نموده خود را معزول مطلق داند و خواجه فصیح و میرزا مسعود مستوفی
 لاهیجان را طلبیده مقرر فرمود که محاسبات سنوات بیه پیش را ایشان بنویسند
 و داد و غکی و نظارت حساب بیه پیش را با وصول مال دیوان از تحویلداران و

غیر آن بعهده اهتمام شاهوردی بیک یساول صحبت نموده دراین ابواب سفارشات نمودند و لطیف خان بیک را بدار و غکی حساب سنوات بیه پس و ضبط و ربط و قبض و بسط و جوهات دیوان معین و مقرر فرموده و آقا عزیز اصفهائی را نویسنده حساب بیه پس نموده روائه مازندران بهشت نشان گردید و از فرح آباد جنت بنیاد رقم صدور یافته بود که تنقیح محاسبات چهارده ساله بیه پس را بعهده خواجه حسین کلانتر زشت و ملا خواجه علی رشتی و ملا عبدالفتاح فومانی کرده ایم و ارقام را از مازندران بجهت لطیف خان بیک فرستاده مومی الیه رقم را که بنام مولف این مولف گذشته بود بآدم خود داده و بقومن جهت فقیر فرستاده حسب القرمات بنده را بلاهیجان احضار کردند

گفتار در بیان نهضت شاه عباس از مازندران بفرضه رودسر و گرفتاری بهزاد بیک و عاملان او بواسطه اقدام شور و شر

چون شاهوردی بیک و لطیف خان بیک بضبط و ربط و اخذ و استیلاب و جوهات دیوانی ولایت گیلانات مقرر شده بودند مشارالیهما بمدد اعزه گیلان و بفرموده ایشان بعضی سخنان که ذکر آن مناسب و جرات سوق این کلام نیست در باب غیبت و بد گوئی بهزاد بیک بنواب اقدس عرضه داشت نمودند شاه در فصل تابستان سیر بیخک دریای فرضه رود سر را وسیله ساخته بقصد حبس و قید بهزاد بیک و منصوبان عزیمت فرمودند و احکام بار باب و اهالی بیه پیش و بیه پس نوشته قید آن کرد که تمامی مردم گیلانات از اعیان و ارباب و سادات و قضات و اهالی و موالی بدستوری که در زمان حکام سابق گیلان سیر بیخک کنار دریای رودسر می آیند بهمان طریق و قانون حاضر شوند که در خمسه مستترقه رایات شاهی وارد

آنجا خواهند شد و بعد از صدور حکم وضع و شریف و خواص و عوام کیلانات متوجه فرقه رودسر شدند و در آن صحرای مقام آرام گرفتند و از امرای کیلانات مرتضی قلیخان حاکم کسکر و حسینخان والی کهدم و نعمت الله سلطان صوفی حاکم دیلمان و مراد خان چینی حاکم لشته نشاء و اکابر و اعیان با اتفاق مردم ولایت داخل فرقه رودسر شدند و در آنجا انتظار ورود شاه عباس می کشیدند که بتاریخ روز دوشنبه بیستم شهر ربیع الاول سیحقان پیل شاه عباس از طرف مازندران داخل فرقه مذکوره شده در کنار دریای قزقم نزول واقع شد و در روز استقبال امرای کیلانات و ارباب و اهالی و اعیان و مشایخ و مشیران کیلان بسجده رسیدند و روز سیم چند نفر از خواص ملک بیه پس را طلب نموده از هر باب سخنان پرسیدند و در باب تنقیح مهمات محاسبات سنوات بهزاد بیک سفارشات فرموده در روز چهارم باحضر بهزاد بیک فرمان دادند و چون مشارالیه بدرگاه رسید معاوره و مکالمه فرمودند شاه عباس در هر باب با مشارالیه در مقام اعتراضات درآمد بهزاد بیک با وجود آن دل از دست نداده حرفها میزد و در اثنای مناظره و مکالمه دریای غضب پادشاهی به تموج درآمد فرمان داد که ملک علی سلطان جارچی باشی جار بزنند که هر کس از بهزاد بیک و منصوبای وی شکوه و شکایت داشته باشد حاضر شده بعرض رساند چندین هزار کس از مردم بیه پیش و بیه پس که حسب الحکم بسیر بیخک دریای رودسر آمده بودند همکنان حاضر شدند و چند نفر از مردم لشته نشاء و لاهیجان از بهزاد بیک و عاملان حسب الامر موده اظهار شکایت نموده داد خواه شدند و شاه عباس بیست هزار کس را که در آن صحرای حاضر بودند همگی را شکوه چی و داد خواه تصور نموده بحبس و قید بهزاد بیک و عاملان او بصدر پیوست از قضا ریسمان بازی در صحرای رودسر ریسمان بسته بود شروع در بازی نکرده در کار

شعبده بازی دیگر نموده حسب الحکم مطابق تقدیر بالا بهزاد بیک را ریشمان
دریا کرده سر از زیر ریشمان آویختند و سلطان محمد بیک قرم بهزاد بیک و بیک
و بیک از عاملان او را سر و پا برهنه بدرگاه می آوردند و حسب فرمان حمید و قید
می فرمودند و شاه عباس بعد از فراغ از این گیر و دار بهزاد بیک و سلطان محمد
بیک را زنجیر و شاهوردی بیک یساول صحبت سپردند

نظم

این بود عادت سرای سنج که بود گنج او قرین یارنج
نیست بی انتقال اقبالش زود تغییر یابد احوالش
و چند نفر از عمله بیه پس را عموما و خواجه عبدالرهاب رشتی را خصوصا بطیف خان
بیک حواله نمودند و چون هوای گیلان در نهایت بیوست و حرارت
بود بسیر و شکار بیلاق مازندران رقت نموده بجانب بلاردشت روانه گشت و
شاهوردی بیک با اتفاق خواجه فصیح و میرزا مسعود و آقا عزیز در عرض یکسال
محاسبات بیه پیش را تنقیح میدادند که در خیال این حال شاهوردی بیک
مشار الیه در لاهیجان بیمار شده و احوال خود را عرض
نموده حسب الامر بهزاد بیک را با سلطان محمد بیک و چند نفر
از عمله بیه پیش برداشته روانه اصفهان گردید و لطیف خان بیک در
سیحان نیل و اودنیل در گیلان بیه پس با امر حکومت و داد و ستد مطالبات
سنوات بهزاد بیک ارتکاب نموده بقایای ایام عمل و تحویل داری خواجه
عبدالوهاب بیک را که مبلغ سه هزار تومان قبول نموده سند سپرده بود با بقایای
تحویلداران جزء مبلغ بیست هزار تومان بوصول رسانیده و محاسبات چهارده
ساله مملکت بیه پس را بوقوف ناظران که مقرر شده بودند بانجام و اتمام رسانیده

باتفاق ارباب و اهالی بیه پس و کلانتران متوجه اصفهان گردیده بدارالسلطنه
 مذکوره بسجده رسیده بود و اعیان را که همراه برده بود در حضور صدارت
 نموده و خوینها گفته بود و شاه عباس باریاب و اصول و اعیان و کلانتران
 نوازشات فرموده خلعت فاخره و اسب و بز از سرکار خواصه شریعه بایشان
 عنایت و احسان نمودند گیلانیان مقضی الوطن و المرام بگیلان آمدند چون
 لطیف خان بیک در سفک دما رغبتی تمام داشت و چند نفر را در بیه پس بقتل
 رسانیده بود بشامت خونهای ناحق مستوجب عزل و مستحق خطاب گردید
 بفعل الله مایشاء مایرید چون عداوت خواجه محمد رضای سارو خواجه نسبت
 به بهزاد بیک وزیر گیلانات در مهمات آستارا و غیره قبل از این مسطور شده
 بود فقره از آدمیت مشارالیه نیز مذکور میشود در آنروز که از روی
 قهر و غضب بهزاد بیک را برای بر آویخته بودند هنگام غروب خواجه
 محمد رضای مذکور بسجده رسیده فرمودند که خواجه چون گریختی
 خواجه از عالم فریاست و قوت ادراک در بدیهه بقور مدعا رسیده جواب
 داد که پادشاهم اگر من در آن روز نمی گریختم ریسمان دو تا بود یکی
 بگردن من می افتاد و یکی بگردن او من مردا نگي کردم و گریختم و
 ریسمان هر دو بگردن او افتاده چون خواجه در آن اوقات بمرتبه کمال عروج
 کرده فدوی دودمان لقب یافته بود و از اخص مقربان و عمدہ مخصوصان مجلس
 بود از روی ضراعت و مسکنیت پیش رفته عرض میکند که پادشاهم غم مال
 خود با ید خورد شاه عباس ملتمس خواجه را اجابت نموده حکم شد که
 بهزاد بیک را از ریسمان واکرده و بزنجیر کردن مقید و مغلول گردانیده بشاهوردی
 بیک یساول صحبت سپردند و مدت دوسال در زنجیر بود که از گیلان بمازندران
 واز مازندران بعراق و اصفهان بردند تا در سنه بارس ٹیل که خبر مخالفت سلاطین

کرجستان شایع شده بود شاه عباس بواسطه تنبیه و تادیب ملوک کرجستان از اصفهان عزیمت میفرمودند و وزارت گیلان بیه پس را با اعلان بیک رجوع نموده و وزارت بیه پیش را بمیزا تقی اصفهانی عنایت فرموده روانه گیلانات فرمود و پنجم شهر ربیع الاول سنه مذکوره اعلان بیک وزارت الکای بیه پس آمده شروع در مهمات و معاملات نمود اما همیشه این نوا بگوش آباب هوش میرسد

نظم

عامل ظالم چه باید از دم سلطان مدد
میکنند دا من بخزن بیکنه چون محجمه
از مراعی خاطر را عی چه می گردد نفور
مژده سرگان را که بیزار است چوپان از رمه
گفتار در بیان مناظره بهزاد بیک و خواجه فصیح در ولایت کرجستان
واز نظر افتادن ایشان حسب فرمان

در اوائل سنه بارس نیل که شاه عباس بعزم خرابی کرجستان واستیصال خاندان ملوک و سلاطین آنجا از اصفهان توجه نموده در حدود پتمتکوه نهضت فرمودند چند روز در حدود مذکور شکار بز کوهی و مرال، نموده روانه تسخیر کرجستان شده بهزاد بیک رامقید و مغلول همراه اددومی بردند چون شاه عباس رامظنه بسیار در باب ذخیره و دفینه بهزاد بیک بود هر چند مدت دو سال در زنجیر و آزار نکهداشتند چیزی از ذخائر و دقائن او وصول و حصول موصول نشد و خواجه محمد رضای سار و خواجه از باب حکمت عمل بشاه عباس عرض میکنند که تاجیکی را چه قدرت باشد که مدت دو سال در زنجیر باشد اگر پادشاه عالم صلاح دولت دانسته باشد بهزاد بیک بضامنی بنده بدهد از

روی تسلی خاطر و استمالت و دلداری چیزی از وی بوصول رسد شاه عباس از روی اکراه حکم فرمودند که میر ابوالمعالی زنجیر بهزاد بیک را کنده بخواجه محمد رضای مذکور بسپارد حسب فرمان بهزاد بیک را از حبس برآورده بخواجه محمد رضا سپردند و مدت هشت ماه بهزاد بیک در صحبت خواجه بسر میبرد تا آنکه آوازه خلاصی مشار الیه بگیلان رسیده اصلا ن بیک و متابعان را دغدغه بسیار بخاطر رسید تصور می کند که هرگاه شاه عباس بهزاد بیک را از بند و زنجیر خلاص کرده باشد معطل نخواهد گذاشت و بار دیگر بوزارت گیلانات کامروا خواهد شد و عاملان و هوخواهان او مثل سلطان محمد بیک و خواجه عبدالوهاب و غیره از اتفاقات غیر حسنه بدون رضا و رخصت از روی تنك ظرفی و تنك حوصلگی کار میکردند و اصلا ن بیک در لباس اختفا بجهت انهدام بنیان وجود ایمان مجد و ساعی بود و سابقاً هر قوم قلم سو النج رقم شده بود که شاه عباس بهزاد بیک را صاحب اراده گیلان و گیلانبان راهوا خواه مشار الیه فهمیده این معنی مرضی طبع او ظاهراً که نبود ثانی الحال اصلا ن بیک با اتفاق خواجه حسین کلانتر رشت و ملا خواجه علی نظربان مقدمات هفوات و زلات بسیار در باب بهزاد بیک فراهم آورده عرضه داشت نمودند و چون خلاصی بهزاد بیک و ضامن خواجه محمد رضا از روی طلب خاطر شاه عباس نبود مقارن وصول عریضه اصلا ن بیک خواجه فصیح را طلبید و بر سر حرف نخستین آمده در باره ابواب بهزاد بیک ترغیب و ترهیب نمود و خواجه مذکور فصولی مشتمل بر درست هزار تومان تقریر و ابواب بهزاد بیک نوشته عرض نمود و شاه عباس خواجه فصیح و بهزاد بیک را بحضور طلبیده طالب خان اعتمادالدوله و خواجه محمد رضای فدوی و میرزا قوام مستوفی الممالک و غیر ذلک احضار فرموده بدیوان نشست و فصول خواجه

فصیح را میخواندند و فصل چند که مدلل بتقصیر و تصرف بهزاد بیک مشارالیه بود شاه عباس تصدیقات نوشتجات خواجه میفرمود و در خلال اینحال میانه بهزاد بیک و خواجه فصیح بر سر مقدمه که ذکر آن مناسب این سیاق و زهوه و جرأت گفتار نیست گفتگو بلند میشود شاه عباس را از استماع اینسخن و ادای اینمقال نوائر قهر و غضب ملتهب شد حکم سیاست ایشان همان زمان بصدر پیوسته نبی خان بیک میرغضب را طلب فرموده امر نمود که چشم خواجه فصیح را از حدقه درآورده و قطع لسان او نماید و بعد از آن جهان بین بهزاد بیک را از حلیه بینائی و روشنائی باطل و عاطل سازند

نظم

مدارید چشم وفا از جهان که دارد نهان قصر پیر و جوان
همه کار عالم خطا در خطاست ازو چشم امید بستن رواست

حسب الفرومان بل بمقتضای تقدیرات آسمان نبی خان بیک میرغضب در روز پنجشنبه دوازدهم شهرشوال سنه احدى عشرین والف و افق بارس ئیل بامر سیاست ایشان قیام نموده حسب الحکم خواجه را بخویشان او سپرده روانه گیلان فرمود بهزاد بیک را از وکلای شاهوردی بیک بساؤل صحبت گرفته به نبی خان بیک مذکور برسم دوساق سپردند و چون شاه عباس لواریان را به والی کرچستان را همراه خود ساخته مراجعت فرمودند و عزیمت سیر و شکار دارالمرز نمودند بهزاد بیک مشارالیه را بدانحال ازولایت کرچستان بگیلان واز گیلان بمزندران بردند واز مزندران بعراق و اصفهان برده مدت دوسال نیز دوستاق نبی خان بیک میرغضب بود و الاخر طرفین بتنگ آمدند و بهزاد بیک از بند گریخته و بدولتخوانه شاهی ملتجی شده مدنی در آن مکان بسر میبرد واز آنجا نیز دلگیر شده بآستان ملائک آشیان کر و بیان پاسبان امام

الهمام علی ابن موسی الرضا علیه الف التحية والثنا رفته متحصن شد و مدت چهار سال در آن روضه مقدسه توقف در آخر انتهای فرصت نموده برفاقت دوراق بیک و بعضی آشنایان بعزم طواف بیت الله الحرام و روضه مقدسه منوره حضرت سیدالانام علیه السلام الملك العلام متوجه سفر حجاز گردید و بعد از ادای مناسک حج و طواف و تقدیم مراسم زیارت مشاهد متبرکه در ضمان سلامت و عافیت معاودت نموده بدار السلطنه قزوین رحل اقامت انداخت و باقی حیات مستعار را بطاعت و عبادت پروردگار اقدام نمود چون مشارالیه در ایام دولت دوکس از لایم زاده های طالش قوم را چشم کمنده بود بمکافات عمل گرفتار گردیده جزای آن را به چشم خود دید -

بیست

برشوت کرکند عامل زخود اصحاب سلطنت را

مکافات عمل از هیچکس رسوت نمیگیرد

گفتار در بیان وزارت اعلان بیک و وقوع حالات

و واقعات که در زمان او روی نمود

سابقا مرقوم ملک وقایع سلك شده بود که در ابتدای بارس ثیل اعلان بیک بوزارت گیلانات بیه پس سربلند گشته بعضی از اعزه گیلان شروع در تمهیدات و تدبیرات خوابی بنیان دولت بهزاد بیک نموده قبایح احوال و اعمال او را که هر آینه باعث قطع حیات و قلع و قمع تعلقات وی باشد د خفیّه عرض نمود و چون خاطر شاه عباس بچند وجه از بهزاد بیک منحرف شده بود سعادت و معاندت اعلان بیک مدد علت شده بمقتضای گل نمیدید - را آبی کفایت رسید بر سر او آنچه رسید و بعد از آن که قطع علائق بهزاد

بيك از گيلان بلکه از جانب و جهان شد اعلان بيك من حيث الاستقلال در وزارت بيه پس اشتغال نمود ميانه مشار اليه و كلاتران سازگاري نشده خواجه حسين كلاتر رشت كه بهمه جهت سر آمد اكفا و اقران فرد بود باتفاق خواجه حسن رشتي و اكثر اعيان بيه پس بشكوه اعلان بيك و فرح آباد مازندران رفته بودند از اقتضاي قدرت قضا خواجه حسين در آن سرزمين وفات يافته بچندين حسرت و نوسيدى از اين جهان فاني ارتحال نمود و خواجه حسن رشتي بتوسط عليقلي خان ديوان بيگي كه خانقاه ار بود استدعاى كلاتري رشت نموده شاه عباس كلاتري رشت را بخواجه حسن عنايت فرمود و در سنه لوى ئيل كه طهمورث خان حاكم گرجستان با عليقلي خان جنگ كرده شكست بلشكر شاه عباس رسيده بود و رايات شاهي بعزم انتقام گرجيان و انهدام گرجستان از فرح آباد مازندران از راه گيلان نهضت فرمود ميرزا تقى اصفهاني را كه وزير بيه پيش بود عزل نموده اوليا بيك كرد را داروغه حساب نموده ميرزا محمد حسن صابوني را نويسنده حساب مقرر نموده اعلان بيك را نيز از وزارت عزل كرده عليقلي بيك سليمان خاني و محمد مومن فراهاني را بداروغگي و نويسندگي حساب سنوات اعلان بيك و عمال جزء تعيين نموده از اهل ملك بيه پس بهرام ميرزا بوادرزاده خواجه حسين كلاتر سابق رشت را كه اعلان بيك باز يافت نموده بجهت مطالبات ديواني در بند داشت بشفاعت خواجه محمد رضاى سارو خواجه از بند بيرون آورده خواجه ملا محمد خشكجاري نيز بمعرفي خواجه محمد رضاى سارو خواجه از بند بيرون آورده ناظر حساب و محاسبات بيه پس شده و شاه عباس نسق مهمات

گیلانات نموده روانه مملکت گرجستان گردیدند و مقرران و مودیان و حساب نویسان مدت دو سال در گیلان بیه پس و بیه پیش مساعی موفور بتقدیم رسانیدند اما بجائی نرسیده بهرام میرزا از اعلان بیک متوهم و مخوف گشته و بواسطه حفظ نفس و صیانت ناموس بدرگاه جهان پناه رفته مدت دو سال ملازمت امرا و مقربان درگاه مینمود که شاید بوسیله حمایت و همراهی ایشان از ضرر و آزار اعلان بیک خلاص شود

لیت

از قضا اسکندربین سفرافزود و روغن بادام خشکی می نمود و در شهر جمادی الاول لوی نیل شاه عباس باتفاق خان خانان که ایلچی بندگان نواب شاه سلیم فرمانفرمای هندوستان بود از قزوین عازم سیر و شکار ممالك دارالمرز شده به تخت لاهیجان نزول اجلال فرموده بود هر روز در نصف روز بمیدان کنار استخر باتفاق خان عالم و اجله مقربان و جمله مخصوصان بچوکان بازی و قیق اندازی اشتغال میفرمودند و در خلال اینحال حکم صدور یافت که امرا و وزراء و اصول و اعیان و کلاتران و سپه سالاران السکای گیلانات با هجوم عام بجار شکار جنک رانکوه حاضر شوند حسب الحکم قریب سی هزار کس از بیه پس و بیه پیش در آن محل که زمستان شدید و برودت هوا و سرما بمنزله سدسید بود حاضر شدند و شاه عباس باتفاق خان خانان در جنک رانکوه شکار دلپسند کرده از جانوران مثل کاهو کوهی و خوک و خرس و پلنگ و سائر حیوانات وحشی آن مقدار صید شد که محاسب و هم و قیاس از تعداد آن بعجز و قصور معترف گردید و در آن شکار گاه عرض کردند که دو هزار و هفتصد

نفر آدم از مؤمنان و مسلمانان از صدمت سرما و برودت هوا هلاک شده اند شاه عباس آن را واقعی ننهاد و بعد از استیفای حظوظ سیر و شکار در صحبت خان عالم عازم ولایات مازندران بهشت نشان گشته امرا و وزرای گیلانات و سائر رعایا و عجزه و بیچارگان باما کن و اوطان خود معاودت نمودند و بهرام میرزای مسطور که همراه اردو بلاهیجان آمده بود باتفاق علیقلی بیگ داروغه اصران بیگ در مقام تجسس و پیروی بود که چگونه مومی الیه را بدست آورد که دراین وقت آمدن او بلاهیجان و توقف او در آن مکان را معلوم نمود و هنگام غروب با چند نفر ملازمان بر سر بهرام میرزا رفته در منزل محمد مؤمن او را گرفته و سروریرا شکسته و دست او را بسته بخانه خواجه فتحی لاهیجی برد آتشب درخانه او نگهداشته علی الصباح از لاهیجان سوار شده روانه رشت گردید و مشارالیه را برشت آورده مقید و مغلول گردانید و بعد از مرور سه ماه همراه خویش بقومن آورده بتوسط محمد اسمعیل جوبنه در جنگل کهنه گوراب بدرجه شهادت رسانید مشارالیه جوان بصورت و معنی مقبول و در شیوه آدمیت و کم آزاری مغلول و مجبول بود

تبیق

سر سبز نگشت بوستانی	کاسیب نبافت از خزانگی
سرون بچمن نخاست از جای	کاخر نبخورد تبشه بر پای

بعد از آنکه مقدمه بهرام میرزا بنهج الدستور گذشت میانه اصران بیگ و خواجه محمد امین قومنی کلانتر در ایام داروغگی شاه کرم بیگ کلفت و کنورتی رو داد محمد امین کلانتر مدت دو سال یشکایت اصران

بيك و شاهكرم بيك مذکور مغزول و منكوب گشت و محمد امين از اردو مراجعت نموده شاه عباس دارو غكي يك حصه بيه پس رشت و توابع را بيه خنجر بيك بيكدلی شاملو عنايت فرموده و دارو غكي نصف ديگر را كه فومن و شفت و تولام است بپاهي بيك شاملو شفت نمود حسب الحكم بدارو غكي بيه پس آمده شروع در شلتافات نمودند و اصلاص بيك بنا بر عداوت محمد امين كلانتر فومني جمعي از رعاياي شفت را بشكاي شاهي بيك داروغه فومن و توابع بفرح آباد فرستاد و شاه عباس شاهي بيك را از دارو غكي مغزول نمود بعد از رفتن شاهي بيك اصلاص بيك كمر بسعداوت و اضرار محمد امين بسته بر آن اضرار نمود و چند نفر از ملازمان خود را در فومن بطلب محمد امين فرستاده و بخوارى برشت برده مقيد ساخت مدت نش ماه محبوس بود و بعد از آن بسعايت و معانديت شاهكرم بيك و محمد اسمعيل فومني و از عايت فساوت قلب و بيرحمي قاصد خون او گشته درزي اخفاء ملازم خود آقا خانك نام را فرمود كه مشارالیه را نوعي كه اظهار آن باعث خلل خاطر مستمعان ميشود بقتل رسانيد

بييت

دوران بقا چه باد سحرا بگذشت تلخي و خوشي وزشت ما بگذشت
 پنداشت ستمگر كه ستم بر ما كرد در كردن او بماند ما بگذشت
 گفتار در بيان كشته شدن شاهملك كلانتر كو چه اصفهان دراوان

دارو غكي گيو بيك گر جي كه داماد اصلاص بيك بود

حواجه شاهملك و ملا محمد خشك بيچاري كه از متمولان روزكار و قارون عهد و اعصار خود بودند بداعيه آنكه كوچه اصفهان را از بيه پس وضع

نمود از دیوان اجاره و مقاطعه نمایند درزی اختفاء فرار نموده متوجه
 اصفهان شدند و اصلان بیک وزیر از فررار ایشان خبر دار گشته و از
 اراده ایشان آگاهی یافته بارگان دولت کتابات نوشته لاجین غلام خود را بدرگاه
 فرستاد مشارالیهما مطالب خود را عرض نموده جواب برخلاف مدعا شنیدند بنا
 بر این مدت یکسال در اصفهان سرگردانیها کشیده همراه موکب والا بفرح
 آباد آمدند و اصلان بیک وزیر بیه پس باتفاق کلاترات و اصول و اعیان
 بفرح آباد مازندران بسجده پادشاه رفته خواجه شاهملک کلاتر کوچه اصفهان
 و خواجه ملامحمد را بوعده و وعید و عهد و پیمان کاذبه رام کرده همراه
 خود بگیلان آورد و بعد از چندگاه در مقام انتقام در آمده خواجه علامحمد
 خشکبجاری و خواجه میر شریف گیلوایی که از اقوام حاجی علیخان
 سپهسالار کوچه اصفهان بودند و با خواجه شاهملک معادات می ورزید و سایر
 مردم آن حدود را بمجادات و مخالفت خواجه شاهملک برانگیخته و تحریر
 نموده مردم خشک بیجار را جنایات بسیار بخلاف حق در حق شاهملک
 گفتند و اصلان بیک او را مقید فرمود و بعد از چند روز در منزل داروغه
 کرده ملامحمد مزبور را که بتقریر و ابواب اصلان بیک بدنام بود بر آب
 داشت که او شاهملک را بدرجه قتل رسانیده بجای او کلاتر باشد و او
 نیز از غایت حماقت و نهایت نادانی و ابلهگی فریب خورده در رنگ عمر سعد
 علیه لعنه دل در کلاتری کوچه اصفهان بسته قاصد قتل بناحق شاهملک شد
 و ندانست که باد افرو ایزدی عنقریب جزای اینعمل را در کنار او خواهد
 نهاد العاصل ملامحمد مذکور بفرموده وزیر و داروغه شاهملک بیچاره را
 در میان معرکه بضرات گارد و خنجر بدرجه شهادت رسانید و بفرموده
 وزیر جسد او را کشان کشان از میان کوچه بازار بکنار سیاه رود بار

برده انداختند و اولاد و اعقاب او را مقید و اموال او را که بقیاس بوده ضبط فرموده چنانچه یکنفر بنای قزوینی که با او طریقه آشنائی داشت از مال خود بتدفین و تکفین مرحوم مذکور قیام نمود در مزار لاله شوی بخاک سپرد

بیت

هر کس بقدر خویش گرفتار محنت است
کس را نداده اند بوات مسلمی
و چون در زمان وزارت اصلان بیگ و خانواده های قدیمی مستاصل و خراب شده مدت چهارده سال با نهایت قوت طامعه بامر وزارت اقدام داشت

بیت

چه بر خلق دشوار گردید کار نهادند رو بر طریق فرار
لاجرم حلقی کثیر از رعیت ولایت بیه یس بشکوه اصلان بیگ
بفرح آباد بهشت بنیاد بسجده رسیده و مکررا زبان شکایت دراز کرده عرض
تظلم و بیدادی نمودند و مبلغ پنجاه و یک هزار تومان تقریر ابواب او را نوشته
بنواب درگاه سپردند و مع هذا شکایت رعایا مفقود الاثر آمده بجای نرسید و
اصلان بیگ معزز و محترم بگیلان آمده و با ارباب و اهالی و رعایا و
زیر دستان من بعد بر وجه احسن سلوک نموده بنحوی ابواب مرحمت و
مهربانی مفتوح داشت که همگی متوطنین از رعیت تاراعه مرفه الحال و
فارغبال ازدیاد عمر و دولت او را از درگاه ایزدی سئلت مینمودند تا آنکه
نوبت دیگر بقصد پابوس بفرح آباد رفته بعد نسو روز توشقان ٹیل در اشرف
مازندران بمرض مهلک موت گرفتار شده وفات یافت شاه عباس نعش او را
بکربلای معلی فرستاد و در آن خاک پاک مدفون گردید

گفتار در بیان وزارت میرزا اسمعیل ولد مرحوم اصلاں بیك وکشته

شدن ملا محمد خشک بیجاری در نهایت ذلت و خواری

بعد از وفات مرحوم اصلاں بیك نواب اعلیٰ باستصواب ارکان دولت قاهره و بگمان ذخائر بسیار که بمرحوم مذکور داشت و بجهت وصول دیوان و حصول مطالبات و محاسبات سنوات وزارت الکای بیدیس را بمیرزا اسمعیل عنایت فرموده ارزانی داشت و مشارالیه مدت سه سال در امور وزارت بیه پس اشتغال داشت اگر بخت نگوئی و طالع زبونی نکرده روزگار غدار فتنه انگیزی نمیکرد و غریب شاه خروج نمی نمود ممکن که میرزا اسمعیل در مدت حیات از وزارت گیلانات معزول نشود زیرا که او ملکی بود بصورت انسان و از غایت حسن صورت و لطف سریرت هر کس را نظو بر جبین مبین و روی دلجوی او می افتاد معیناً بشراً بر زبان میراند و هر که در مکارم اخلاق او تامل میکرد ان هذا الاملک کریم بر میخواند

بیت

صورتی از آب و گل نبود بدین پاکیزگی طینتش کویا ز خاک یا که جمر کرده اند
با وجود این حال مصاحبت بد طینتان و محافظت نا کسان او را بار تکاب خون
راغب ساخته بسعایت ارباب غرض تابع قتل ملا محمد خشک بیجاری شده
بناحق باین امر شنیع فرمان داد با وجود آنکه از مشارالیه نسبت بمیرزا
اسمعیل اصلاحیاتی واقع نشده بود بنابراین دلها از او رمیده و طبعها از او متنفر
و متوهم و متفرق گردیده عنقریب بمکافات آنعمل گرفتار شد

بیت

بآزار مردم دلیری مکن که آزرده گردی ز چرخ کهن

جهان چیست ماتم سرای درو نشسته دوسه ماسه می رو برو

جگر پاره چند درخوا نشان جگر خواره چند مهما نشان

لاجرم ظهور غریب شاه عادل شاه و متابعان گمراه سبب انهدام بنیان وزارت شد و قتل ملا محمد کلانتر مسموع باز یافتگان مجلس گردید از دیوان حکم معزولی میرزا اسمعیل مذکور صادر شد عنشیان وزارت بیه پس را ضمیمه وزارت داندوران نموده رقم بنام ناهی نواب مستطاب میرزا تقی قلمی فرودند و میرزا تقی در سنه یونت ثیل بوزارت گیلانات مأمور شده واردالکای بیه پس گردید و بعد از آنجا مقدمه ظهور عادل شاه که انشاء الله تعالی بجای خود گذارش خواهد یافت مقرر فرمودند که بعضی از کتاب شروع در تنقیح محاسبات میرزا اسمعیل نمایند در اثنای اینجالات میرزا اسمعیل تاب بی التفاتی دنیای دون پرور عداوت کسز نیاورده و بانیک زمانی بمرض اسهال مریض گردیده بدار القرار پیوست سنین عمرش به بیست و چهار سال رسیده بود که جهان گذران راوداع نمود

لیت

کم خود نخواهی کم کس مگیر ممیران کسی راوهرگز ممیر
از قتل ملا محمد خشکبیجاری تا وفات میرزا اسمعیل یکسال و هیجده روز
تفاوت شد

گفتار در بیان احوال کامران تولمی و نوازش یافتن مشارالیه

از شاه عباس

طائر خاص قصه پرداز در دوا ی بیان این حکایت چنین پرواز
مینماید که چون ذوالفقار خان بیکلری یکی آذربایجان با تافاشکر و عسکر داخل

تنیان و وارد اردوی فرهاد خان گردید مقرر فرمودند که تمامی لشکر و سپاه
 پیاده در جنگلها و کوهها و مغارهای تنیان و ماسال و مالکولیان ترددات نموده
 و قرار آرام بر خود حرام دانسته علیخان را بدست آورند و چون در مبدء
 حال جمهور ملازمان علیخان و ارباب مناصب و مشهوران از جنگلها بیرون
 آمده بملاقات فرهاد خان آمده بودند مگر کامران بیک که مردانه ترك
 سر خود کرده و از قصور فرزندان و بزرادران گذشته اثر روی کمال اخلاص
 کمر وفاداری و جان سپاری علیخان بر میان جان بسته بود در خلال اینحال
 علیخان از هجوم و از دحام عساکر که پیروی او مینمودند آگاه گشته باتفاق
 کامران بمحال کیل فومن درآمده در زی اختفاء خانه بخانه میگردید و از اینحال
 نیز به تنگ آمده بدلات کامران بتولم رفته اراده میکند که بهر لباس که تواند
 خود را بیک از فرضات آنجا رسانیده و بکشتی در آمده خود را بساحل نجات و امان
 شیروان رساند زبونی بخت و نا سازگاری روزگار دل سخت بهرجا که توجه
 مینمود کشتی و معبر بدست نمی آمد لاجرا از آن حدود عود نموده و بقریه زرمخ
 که موطن او بود رفته بود بخانه مستك نام زرمخی که از ملازمان معتمد
 او بود مخفی میشود فرهاد خان از اینمعنی آگاه گشته مستك مذکور و چهار نفر
 پسر او را حاضر فرمود هر چند بوعده و وعید تهدید کردی بسر منزل مقصود
 نبرد لاجرم باقسام و انواع شکنجه فرمودند و مقرر نگردیدند و علیخان و کامران
 که در منزل ایشان توقف داشتند ندانسته بیرون رفتند و پنهان و پوشیده خرد
 را بقریه مرکی رسانیدند و بخانه یکسفر رعیت مفلوك در آمدند از اقتضای
 آسمان در این روز و گلای فرهاد خان بساجمعی از غازیان بسر کردگی حیدر
 بیک یساول خاصه شریفه بواسطه تحصیل آذوقه و علوفه بدان حدود میفرستادند
 و مرور لشکریان نزدیک منزل آن مفلوك و 'قع میشود و علیخان از

رسیدن غازیان مضطرب گشته باندرون باغ میروود در خلال اینحال کامران
 سر راه برگازیان عظام گرفته مستعد جنگ و جدال میشود چون حیدر بیك
 بساؤل خاصه شریفه جوان مردانه و جنگجوی بود کامران را وقتی نهداده
 توجه او نمیشود کامران تیری از تنصت قضا و کمان خانه تقدیر گشاد داده بسینه
 حیدر بیك میزد که از پشت گذرمیکنند و حیدر بیك اشارتیه بیك تیر از پادرا آمده و دیعت
 حیات بقایض الارواح سپرد و جوان دیگر از اقوام حیدر بیك پیش آمده او نیز
 بیك تیر جانبازی کرد و جوان دیگر از غازیان بکمان در آمده تیری بر بازوی
 کامران میزند کامران از ضرب تیر آن جوان از حرکت افتاده جمعی از غازیان
 بر سر او میروند که سرش را بردارند چون حیات بسیار و دولت پایدار در سر
 داشت و خدا نمیخواست که در آن وقت نابود شود در اثنای اینحالات یکی از
 مردم آنولایت که به بلدی اشکر هم راه بود فریاد میزند که او را مکشید که
 علیخان در دست او است لشکریان که نام علیخان شنیدند دست از کشتن او
 باز داشتند و او را مقید کرده به جستجوی علیخان مشغول شدند و در خلال
 اینحال خبر گرفتاری کامران و پیدا شدن علیخان در اردوی فرهاد خان اشتهار
 یافته حسب الفرموده فرهاد خان سوار و پیاده فراوان بآن صوب روان شدند
 و همان غازیان که باتفاق حیدر بیك آمده بودند علیخان را در باغ آن شخص
 بی استعمال سیف و سنان دستگیر نموده بر فاقت عساکر که متعاقب رسیده
 بودند سوار کرده بخد مت فرهاد خان بردند فرهاد خان در تالار ملا برار
 تشریف داشت و حسینخان حاکم کهدم و میر عباس سلطان چپک
 و اگا بر بیه پیش و معتبران بیه پس همه در خدمت و ملازمت
 بودند که علی خان و کامران را در آن مجلس در آور دند و فرهاد
 خان علیخان را عارضه عتاب و مورد خطرات ساخته و بعد از آن بدستوری

که سابقا مرقوم شده زنجیر کران فرموده بعلی قلی بیك ایشك آقاسی سپردند
 و گامران را بیاداش و فداری که در ازای حقوق ولی نعمت بجا آورده تیر
 کاری خورده بود جراح را هم در آن مجلس طلب کرده فرمودند که بیکان
 از بدن او بیرون آورده مقرر نمودند که هر روز جراح بر سر او رفته مرهم
 بر زخم بگذارد و در روز سه شنبه بیست و پنجم شهر رمضان المبارک فرهاد خان
 باتفاق عساکر از موضع تنیان کوچ کرده روانه فومن گردید ذوالفقار خان
 بطرف گسکر روانه شد فرهاد خان بدارالاماره نزول کرده بود که در همین
 روز ملک احمد و رزلی که از اکابر لیام آن حدود بود و منصب
 خلایق و رستری رشت از جانب فرهاد خان نامزد او شده جانباز سلطان
 بیجار پس را که از ملازمان معتبر علیخان و سپه سالار کوچه اصفهان
 بود رشت مدتی که الکای رشت بتصرف اولیای درات قاهره در آمده متواری
 بود و راهزنی و دزدی میکرد چنانچه مترددین از جانب قزوین عبور و مرور
 نمی توانستند نمود و در سامان بیجار پس که به گل پرده سر مشهور است با
 قزلباش جنگ کرده جمعی کثیر را بقتل رسانیدند و در بیما کسی و
 سفای دلیر گشته بود ملک احمد مذکور قصد دفع شر او کرد او نیز
 از این واقعه آگاهی یافته در مقام قتل ملک احمد بود اتفاقا شبی در راه
 بیجار پس بیکدیگر برخوردند مقابله میکنند چون هر دو در فنون سپاهگری
 و کمانداری و تیر اندازی شهرت و مهارت داشتند و قدر انداز میفرمودند
 بودند هر دو بخانه کمان در آمده قاصد خون یددیگر شدند از قضا تیر
 جانباز رد شده تیر ملک احمد بسینه او خورده از پشت بدر میرود و جمعی
 که همراه ملک احمد بودند ملازمان جانباز سلطان را تعاقب نموده در سه

نفر بقتل میرسند وبقیه السیف فرار میکنند و ملک احمد سر جانباز سلطان را بر داشته همجنات فتح و ظفر بفومن بنظر فرهاد خان میرساند و فرهاد خان او را بخلعت فاخره و شمشیر مرصع و چهار قبه طلا سرافراز فرمود، آن حدود از شر و شور ایمن گشت و رعایا مرغه الحال گشتند و ملک احمد مذکور بمقتضای

بیت

تا نمیرد یکی به ناکامی دیگری شاد کام نشیند
حسب الرقم سالها منصب و مواجب خلا برو رستری رشت داشت و او نیز بعد از چند سال در دست خسرو چهار پار بقتل رسید حاصلادر آن ایام که فرهاد خان بقریه تنیاف نزول فرمود و لشکر به جستجوی علیخان و سائر مخالفان ساعی بودند ملازمان میر عباس سلطان چپک بعد الغفور بیک مصنف لاهیجان که در فترات خان احمد خان در خدمت علیخان می بود و فی الواقع جوانی بود بخلیه صورت و معنی آراسته و در علم موسیقی ماهر و مشهور بود و باتفاق رستم غازی رستم داری که او نیز جوان و صبی مردانه بود بجنگل سمام کوه « خورده بعد ازستیزو آویز برآن دوجوان غریب ابقا نکرد هر دو را بقتل آورده سر ایشان را باردوی فرهاد خان می آورد فرهاد خان از قتل آن بیچاره متأثر شده بغایت آزرده خاطر گشت و روز دیگر ملازمان حسین خان کهدمی درکوه قلعه رودخان بامیره شاهرخ و کامیاب که پسران امیره سالار و بنی اعمام حسین خان بودند ومدتی بود که ازمشارالیه متوهم گشته بخدمت علیخان آمده بودند وعلیخان محال از سر و خسرو آباد را به تیول ایشان داده مراعات مینمود دچار شده و از قساوت قلب و

بیرحمی آن دو جوان و دو نهان نورس را بدون صدور خطا بقتل رسانید و سرهای ایشان را بنظر فرهاد خان رسانید نواب فرهاد خان از احوال مقتولان استفسار نموده از قتل ایشان نیز متألم و متأثر شد لاجرم در آن فقرات هیدچکس را از مشاهیر که در آن ملک غریب بودند بناحق زهر فوات نوشیدند و آن هم بدون رضای فرهاد خان واقع شد و روز جمعه بیست و هفتم شهر مذکور خان از فومن برشت رفته و در عرض یک هفته نسق مهمات بیه پس نموده و روانه قزوین شده و چون به ییلاق دیلمان رسیدند حکم مصحوب ولی بیک قورچی شاملو ورود یافت که فرزندی فرهاد خان چون بمضمون حکم مطلع شود کامران بیک گیلک را در صحبت قورچی مذکور روانه درگاه نمایند قورچی مذکور در سه روز مومی الیه را زخم دار بنظر در آورده شاه عباس در ازای حقوق وفاداری و جان سپاری که از او نسبت بعلیخان ظاهر شده بود او را بعنایات شاهی مستمال و بالطف گوناگون خوشحال فرموده بجناب مقرب الخاقان بسطام آقا سپرده جراح سرکار خاصه شریفه را طلب فرموده امر نمود که زخم او را معالجه نموده غمخواری مشارالیه نماید بعد از چند روز فرهاد خان و علیخان و پسران امیره گسکر و سائر اسیران رسیدند شاه عباس متوجه استعمال هر کس شد و کامران بیک را نیز در آن مجلس حاضر فرمودند و در اثنای مجاوره حکایت کامران در میان می آید علی خان میگوید که پادشاه هم کامران را از میان چندین هزار کس برگزیده ام مشارالیه درعالم حقیقت و وفا داری ممتاز است و شایسته گی بندگی چون تو پادشاهی دارد نواب اعلی در جواب میفرماید که کامران احتیاج بسفارش شما ندارد والحاصل کامران را در همان روز بسلک غلامان خاصه انتظام داده مقرر

فرمود که عامل الکای خود مبلغ بیست تومان دروجه مدد خرج و کرایه الاغ متعلقان بدهد که کوچ دشارالبه را بقزوین بیاورند و حسب الحکم کوچ و وابستگان کامران را بقزوین بردند و در آن سال که رایات شاه عباس متوجه یورش مرو شاه جهان و تسخیر ممالک خراسان می شد مبلغ یکصد تومان بکامران عنایت فرمود که در آن سفر همراه باشد و از کشیک دائمی دور نشود و در سال ست و الف فرهاد خان قزاق امان لوی درهرات مقهور گشته بیاسا رسید شاه عباس پرتوالتفات بروجنات احوال کامران بیگ انداخته بوعده که در آن روز فرموده بودند وفا نمود رقم بدین مضمون شفقت فرمود که میرزا محمد شفیع میرزای عالمیان مداخل الکای تولم را به تیول ابدی کامران بیگ تولمی مقرر داشته و در هیچ باب مداخل ننند بعد از مراجعت از مرو شاه جهان و تسخیر و تصرف خراسان بجناب عراق رجعت نمودند و کامران بیگ را از استرآباد رخصت آمدن بگیلان دادند و کامران بیگ مقضی الاوطان و المرام آمده و چهل و یکروز در تولم توقف نموده بنا بر بعضی موانع بودن در گیلان را مصلحت ندانسته متوجه اردو گردید و باصفهان بیابوس رسید و چون میرزای عالمیان بنا بر شفقت پادشاهی مغرور بوده نمیخواست که در بیه پس کسی تیول داشته باشد عرض میکند که بیه پس خاصه خزینة شاهی است در الکای خاصه تیولداری معنی ندارد و هر ساله مبلغ چهار صد تومان نقد بنده بکامران بیگ میدهیم او بقصبه تولم دخل نکند شاه عباس قبول قول او نموده و کامران بیگ را بحضور طلب فرموده گفت که من بوکالت شما قبول چهار صد تومان نموده تولم را بمیرزای عالمیان گذاشته ام شما چه میگوئید کامران بیگ در ازای این التفات شکر نعمت بجا آورده شاه عباس در این باب رقم فرمود که عمال گیلان بیه پس هر ساله مبلغ چهار صد تومان از وجوهات الکای مذکوره در وجه مواجب هر ساله کامران بیگ گیلک رسانیده

مستوفیان مبلغ مذکور را بخرج عمال بیه پس مجرا داشته هر ساله حکم
مجدد بطلبند و مدت ممتد چهل سال کامران بیک مشارالیه در ملازمت پادشاه
ایران بود و در سفر و در حضر خدمت بجای می آورد و در هیچ سفر از خدمت
دور نشد

لیت

چه دولت مرد را یاری نماید همه کارش بکام دل برآید
زهی طالع که یاری کرد ویرا بدولت و هنمائی کرد ویرا
و در سنه تخاقوی ثیل که سنین عمرش بنود رسیده از شاه عباس رخصت طلب
نمود مسئول او بجز حصول مقرون داشته و مبلغ یکصد تومان مؤنت را بدو ارزانی
داشته مرخص فرمود مشار الیه از قزوین روانه سفر حجاز گشته بقرب
مدینه مشرقه داعی حق را لبیک اجابت گفت

لیت

منه دل در جهان کین پیرو ناکس وفاداری نخواهد کرد باکس
وفانه کار سرسریست وفا پیرایه سری و سرمایه سروریست وفا کار جهان مرداست
وفا نشان ارباب درد است وفا کمند ارادتست وفا سمند راه سعادتست وفا
کمیائست که خاک را زر کند وفا متاعی و توتیائست که ترا صاحب نظر کند و فامشاطه
عروس کمال است وفا خاله خان و زیب رخسار جمال است

گفتار در بیان حال خواجه مسیح بیوفا وزیر خان احمد خان

بعد از آنکه خان احمد خان مظلوم پادشاه لاهیجان ملک و دولت چندین ساله خود را
بضرورت وداع نموده قرار بر فرار اختیار کرد عازم مملکت روم شد و چون

بقسطنطنیه رسید شاه عباس بخواجه مسیح خیث فرمود که شما از باب شمات
 عریضه بخان احمد خان بنویسید که رفتن شما بروم عیب بود و پادشاه را باشما
 سر پیغمبری و بیحرمتی نبود و اگر فرار نمیگردید کمال دروت درباره شما
 عمل می آورد و چون از مردم روم ووا داری نمی آید عجب که از خواندکار
 مددی و دعاوتی بشما برسد و چون این عریضه بخان احمد خان
 رسید در جواب نوشت که ای مرد نمک بحلال وای باعث چندین هزار اختلال
 آنچه نوشته و تخم محبت کشته دوستی شما اظهار من الشمس است چیزی که
 ظاهر است چه حاجت بگفتن است آنچه مروت پادشاه ذیجاه عالمیان
 است محتاج به بیان شما نیست و اینکه از صفات اهل این دیار
 و بیوفائی ابنای روزگار خصوصاً از حال گامکار سعادت آثار الملکب بخواندکار
 قلمی فرموده اند می تواند بود اما ترجیح احد طرفین مشکل مینماید ما را این
 سفر و شمارا آنک حضر اختیار افتاد و شفقت شاهی شامل حال شمارا مثل
 نصریان و معتقدان دیگر که بمراتب از تو بهتر بوده اند بجزای اعتقاد شما
 برساند لیکن آینه ضمیر کثیر این ذره حقیر چنین عکس پذیر است که
 عنقریب وزیر گیلانات را پالهنک در گردن کرده کشان کشان بکوچه و
 محلات لاهیجان و گیلان سرگردان ساخته تا عبرت سائر نمک بحرامان
 شود و از حضرات ظاهرات علیهم السلام امید که حق عز و علا جزای هر
 کس را موافق نیت اندس در کنارش نهد والسلام و از اقتضای قضا آنچنان که
 آن غریب مظلوم بزرگوار اندیشیده بود نتیجه آن بعمل آمد و یوماً فیوماً تا
 انقراض عالم باولاد و احفاد ایشان را و گیلانیان را بعمل می آید و چون
 خواجه نمک بحرام در باب تسخیر و تصرف گیلانات بروشی که در ابتدا
 در قوم و مسطور شده سعی موفور بتقدیم رسانیده بود شاه عباس در ازای

آن مقدمات وزارت دار المؤمنین قم را بوی شفقت فرموده سالها خواجه مذکور بوزارت آنجا قیام داشت تا آنکه مردم از ظلم و شرارت و تحلمات او و فرزندان بتنك آمده فصلی چند از قبایح اعمال و افعال او و فرزندان و تبعه بعرض رسانیدند و شاه عباس خواجه را معزول نموده چند سال دیگر بکلفت و نکال هر چه تعامتر در اردو سرگران بود در آن سال چپچال اغلی سردار روم بر سر تبریز آمده بود شاه عباس به تبریز نزول نموده بود میانه میرزای عالمیان و خواجه نادان در باب تقصیر و تصرف مال دیوان و طمع وزارت کیلان در حضور مجلس مکالمه واقع شد در آئینای آنصورت نمك بحرامی و حق شناسی خواجه در آئینه ضمیر پادشاه عکس پذیرگشته حسب الحکم خواجه مسیح را گرفته بمیرزای عالمیان سپردند و میرزای عالمیان رخصت قتل او حاصل نموده روانه گیلانات گردید و چون بماسوله رسید خواجه را بزنجیر گزان مقید فرموده بفوهن آورد و از فوهن برشت و از آنجا بلاهیجان میبردند و حسب الاشاره میرزای عالمیان بلکه بموجب تقدیر آسمان چنانچه مرحوم خان احمد خان در حق او گفته و نوشته بود تخت کلاه بر سر از نوکران لاهیجان بتمامی کویچه و محلات تا گنار استخر و سبز میدان گردانیده تماشا بیاوران که خلقی کثیر بودند تخم مرغ و خاکروبه و غیره بر سر و صورت خواجه میزدند و سنك و کلوخ می انداختند و بلفظ نمك بحرام او را مخاطب می ساختند و سرزنش میکردند و بعد از آن فضائح مدتی در قلعه لاهیجان نگهداشته محبوس بقلعه آمل مازندران فرستادند بعد از احتباس ایام بی قیاس از دست ملازمان میرزای عالمیان شربت فوات و زقوم چشید و بسزای نمك بحرامی رسید و عبرت سائر ناسپاسان گردید

بیت

مکن با ولی نعمت خود ستیز که گردی سزاوار شمشیر تیز
مقاله اول در بیان حال و شرح مآل امیره حمزه خان
طالش و فرزندان مشار الیه

چون امیره حمزه خان بواسطه حضرت مقرب پناهی حسینخان شاملو قلعه شنیدان و ولایت آستارا و لنکران بتصرف دوالفقار خان داده روانه شیروان گردید محمد باقر و ملافاضل که اصل ایشان از ولایت خلخال بود در ایام دولت ملازمت امیره حمزه خان می نمودند و بدو اوسالها ب فراغت و راحت میگذرانیدند در اینولا که خان مشارالیه بحسب ضرورت ترك مملکت و حکومت نموده و دیار غربت اختیار کرده بود دونفر مذکور بر جمهور ملازمان سابق باختیار خدمت و ملازمت سبقت جستہ همراه خان مشارالیه عزیمت شیروان نمودند و چون امیره حمزه خان باتفاق متعلقان و منسوبان به شیروان رسید احمد پاشا بیکلربیگی شیروانات اعزاز و اکرام مشارالیه بجاء آورده و در شهر شماخی مکان لایق بجهت اوده رتب و مهیا نموده همیشه تفقد میفرمودند و امیره حمزه خان گاهی بواسطه دفع دلگیریها بشکار باز رغبت مینمودند تا آنکه روزی بعد مدت مستمره بقصد شکار سوار شده بصحرای شماخی بیرون میروند و این دو ناپاک مفسد شریر بدذات نیز همراه میروند و خان مومی الیه بهوای صید و شکار جانوران و این دو مخالف منافق باهنگ شکار جان خان چنانکه گفته اند

بیت

بهرام که گور میگریفتی همه عمر دیدی که چگونه گور بهرام گرفت

وامیره حمزه خان باز را بجانوران سرداده وقت جدا کردن باز از شکار
 فرود می آید ناگاه این دو روسیاه با شمشیرهای برهنه بر سر خان می تازند
 و بضربات متواتره او را هلاک می سازند و بعد از آن سرور را بر داشته روانه
 فرضه سالیان میشوند چون احمد پاشا مقرر نموده بود که بمهر امیر حمزه
 خان مستحفظان شوارع احدی از ملازمان او را نگذارند رفت نا کسان امیره
 مهر او را بر داشته همراه داشتند جواز را بضابط سالیان داده عبور میکنند
 و از آنجا بقزل آغاج میرسند و در این سال شاه عباس بیورش مرو شاه جهان
 و تسخیر مملکت خراسان رفته بود و فرهاد خان با امیره حمزه خان عداوت قدیمی
 داشت و در آن سفر ملازم رکاب شاه بود این دو ناپاک سفاک بی باک سر امیره
 بمرو برده بتوسط فرهاد خان بعرض میرسند و فرهاد خان قطع نظر از حقوق
 و عصیان محمد باقر و ملا فاضل مذکور نموده و ایشانرا نوکر کرده مبلغ
 معین در گیلان بتحصیل ایشان نوشته بگیلان میفرستد ایشان به گیلان آمده و آن
 وجه را بوصول رسانیده روانه اردبیل میشوند و در آنجا بساط خود نمائی
 فرو چیده بهرزه کاری مشغول میشوند قضا را محمد باقر مذکور
 شبی شراب خورده از روی بد مستی شخصی را هلاک میکند اقوام
 آنمرد مقتول نزد ذوالفقار خان رفته عرض احوال میکنند خان از حرام نمکی
 او آگاه بوده فی الفور بقتل او امر نموده شهنه اردبیل محمد باقر را با
 براق و اسلحه که پوشیده بود در میدان بدار اعتبار کشید

بیت

راستی و رستگاری پیشه میباید نمود از مکافات عمل اندیشه میباید نمود
 چون محمد باقر مذکور باندک مدتی بسزای نمک بحرانی خود رسید

ملا فاضل نیز از کردار خود ندادم و پشیمان در لباس فقر در آمده بقلیسی روزگار میگذرانید و آخر الامر در فارس بالحداد شهرت کرده لاجرم علمای فارس بمقتضای سرعت اشرف انور حکم قتل او نموده هلاکش فرمودند چون امیره حمزه خان بنوعی که مرقوم شد بواسطه شیر زاد خان سلطان قسم مغلط باو نموده بود که محافضات و معاونت او بتقدیم رساند باتفاق پسران خود قلیچخان و ایرج خان و لشکر آستارا بمحض طمع حطام دنیوی که از علی بیك سلطان اخذ کرده بود اندیشه از بدنامی نکرده در قتل شیرزاد سلطان و بیست و یک نفر جوان دیگر تابع میشود بعد از انقضای یکسال و نیم حضرت جبار منتقم در مقام انتقام درآمده ملك و مال و جان او را بتاراج داد و پسران او را نیز در قزوین حسب الحکم بقتل رسانیدند و چهار نفر پسر دیگر او که در صغر سن بودند و همراه والد خود به شیروان رفته بعد از قضیه هائله والد باتفاق والدہ در آنجا اوقات بسر میآوردند تا آنکه والدہ ایشان صعوبت و عجز و مسکنت خود را بخدمت بلقیس الزمانی زینب بیگم عرض نموده مهد اعلیٰ بشاه عباس وا نموده حکم باسم پاشای شیروان صادر شد که متعلقان امیره را مرخص سازند که بوطن خود مراجعت نمایند و حلیه امیره مذکور پسران خود را برداشته بعراق آمدند و بعد از دو سال که بانواع پریشانی در اردوها ترددات نمودند شاه عباس بر سر شفقت آمده ایالت آستارا و توابع را به بایندر خان پسر اکبر امیره عنایت قره‌وده علم و تقاره و خلعت فاخره دادند و دختر حسینخان شاملو حاکم هرات را بنا بر سبق آشنائی که سابقاً مرقوم شده بمشارالیه ارزانی داشت و مدت هیجده سال حکومت آستارا کرده وفات یافت و بعد از آن شاه عباس حکومت مملکت موهره را بسارو خان برادر بایندر خان شفقت نموده و دختر دیگر حسینخان مذکور را در سلك از دواج مشارالیه انتظام داده حکومت آستارا بدو بخشید

وشمه ارضیات سیرت مشارالیه در زمان خروج عادلشاه در گیلان در این اوراق
سمت تحریر یافت

مقاله دوم یاغی شدن ملک جهانگیر ولد ملک سلطان محمد رستم

داری و مال حال او بتقدیر حضرت بلری

چون ملک جهانگیر ولد ملک سلطان محمد رستم داری در ابتدای تسخیر ولایت
مازندران واستیصال ملوک آن با کراه اطاعت نمود قاعه نور والکای کجور را
بمردم خود سپرد، واهالی حرم و متعلقان خود را بر داشته
بقزوین داخل اردوی شاه عباس گردید ومدت یکسال در کمال استقلال اوقات
میگذرانید لاجرم فرهاد خان در سال ثلث والف هجری با لشکر عراق وفارس
روانه عربستان شد مولی مبارک عرب را که والی خوزستان بود بدایره اطاعت
وایلی در آورد و باج و خراج بگردن او گذاشته مقضی الامرام مراجعت
نمود و در بیستم شوال سنه مذکوره داخل قزوین شدند شاه عباس فرهاد
خان را سائر امرا را بنوازشات اختصاص داده در اکثر ایام ولیائی بعیش و
نشاط قیام مینمودند و بالجمله شبی که شاه عباس باتفاق فرهاد خان
و اجله مقربان بدکان سعدی چلادی نزوا داشت و بشرب مدام و بوسه بازی
جوانان آمد و پسران سیم اندام اشتغال مینمود حسب الاشاره شاه عباس
ملک جهانگیر مذکور در اوان غلیان سکر و مستی میر عباس سلطان نمک
بحرام را که بعلو نسب آراسته بود با خواجه سلطان محمود برادر خواجه
حسام الدین وزیر خان احمد خان درزیر دکان سعدی چلادی بدرجه قتل
رسانیده یکسر قوچ جنگی را که درزیر دکان مذکور بسته بودند بشمشیر خون
ریز از میان دو نیم کرد وبا شمشیر برهنه متوجه مجلس میشود در خلال
این احوال شاه عباس بیکی از امراء امر می کنند که شمشیر از دست

ملك بدست گرفت در همان ساعت فرهاد خان بطریق مشاوره حرفی بشاه
 عباس میزند و شاه ملك را از دخول مجلس مانع شدند ملك آزرده خاطر
 بمقام خود رفته با خوف عظیم آن شب را بروز آورده بمضون الخائن خائف
 علی الصباح باتفاق چند نفر از دیو سیرتان مازندران که ملازمش بودند سوار
 شده به بهانه سیر و شکار از راه ری و شهریار عازم مملکت رستمدر گردید
 هنگام نصف النهار بندگان اعلی از فرار ملك خبر دار و آگاه گشته یکصد
 و پنجاه نفر سواران دلیر بطلب او میفرستد و چند نفر از غازیان مذکور
 که به تجلد و تهور مشهور بودند ایلغار کرده و بملك رسیده شروع درگیر و
 دار میکنند جهانگیر بازی که در دست داشت تمغا بر سر زده و بر سر خود
 نشانده بکمانداری مشغول میشود تیر ملك که از سندان میگذشت چند نفر
 از دلاوران را از پای در آورد چنانچه جمعی که پیش دستی کرده تعاقب ملك
 نموده بودند چندی هلاك شده و بقیة السیف فرار نموده بار دومی آیند و شاه
 عباس را از واقعه ملك خبر داده تهور او را عرض میکنند و ملك بسلامت
 به مملکت خویش رفته قلعه کجور را از ذخائر و اقوات مملو ساخته و ملازمان
 و متعلقان خود را بقلعه برده حصاری گشت و شاه عباس بعد از استماع نفاق
 ملك فرمان داد که قورچی باشی با ده هزار کس از پیاده و سوار و
 تفنگچی و کمان دار روانه رستمدر شوند و ملك را کوشمال بسزا داده باز
 کردند حسب فرمان قورچی باشی ایران بالشکریان قطع مسافت ناهموار و طی
 مسالك دشوار نموده داخل رستم دار گردیدند و بیای قلعه کجور رسیدند و قلعه
 را محاصره نمودند و بیازی و مردانگی در لیلی و ایام خورد و خواب و آرام بر
 خود حرام کرده شروع در تسخیر قلعه نمودند و قلعه داران نیز سر پنجه جلادت
 گشوده جمع کثیر از دلیران را دریای قلعه بدرجه قتل رسانیدند و الاخر بعد

از چند وقت ملك از در قلعه بتمك آمده لاجرم از راه تدابیر ناقصه از قلعه بیرون آمده و محافظت قلعه را بعهده ابراهیم بیک پدرزن خود حواله نمود خود درزی اختفاء بکوهها و مغازهای رستمدر مخفی شده باجمعی از معتمدان خود میگردد تا آنکه قورچی باشی بفرست معلوم نمود که ملك قلعه را گذاشته بدررفت

بیت

چه نیکو متاعی است کار آگهی کز نقد عالم مبادا تهی
 بکیتی کسی سر بر آرد بلند که در کار عالم بود هوشمند
 از این معنی خرم شده موازی سه هزار کس از عساکر قورچی و صوفی
 و چینی و پیاده های دارالمرزی امر نمود که پیاده به جنگلها و گوههای رستمدر
 بگردند و ملك را بدست آورده بحضور آورند عساكر مدت چهل روز لوازم
 جستجو بعمل آورده روز پنجشنبه بیست و دوم شهر جمادی الاول سنه اربع
 و الف و بقولای سنه ست و الف ملك را در موضع خوننداب
 بی استعمال آلات حرب دستگیر کرده گرفتند و ملك مذکور بدست میر
 رسول نام صوفی گرفتار شده مفسدان اوهریک اسیر یکی از غازیان گردیدند
 و قورچی باشی بعد از گرفتاری ملك ابراهیم بیک کوتوال قلعه را بنوازشات
 شاهانه امیدوار ساخته از قلعه بیرون آورد و جمعی را که در قلعه ماده فساد
 بودند حکم بقتل فرمود چون خاطر قورچی باشی از وادی مخالفان بکلی جمع
 شد رضوان بیک قورچی قاجار را بکوتوالی قلعه تعیین نموده و دارائی ولایت
 رستمدر را نیز بابراهیم بیک مذکور تفویض فرموده ملك مذکور را با اهل و
 عیال و اطفال بر داشته از رستمدر روانه قزوین شده در آنجا بنظر شاه عباس

رسید شاه عباس قورچی را در ازای خدمت تلطفات و نوازشات کرد و در روز یکشنبه بیست و دوم شهر جمادی الاول سنه اربع و الف توشقان نیل حکم درباب قتل جهانگیر مزبور که بملک لواسانی که سلطان حسن نام داشت امر شد ملک لواسانی آنجوان پهلوان را در میدان فزوین به سیاست رسانید و قورچی باشی زن ملک جهانگیر را که دختر ابواهییمیک مشارالیه بود جهت خود تصرف نمود مقاله سیم در بیان ابتلای بوسعید میرفومنی و فرج بعد از شدت

بموجب تقدیر قادر غنی

نغمه سرایان چمن اخبار و بلبل نوایان انجمن آثار نکاشته قلم بدایع رقم میگردانند که چون بوسعید میربرادر شاهملک در فترات بدون ملازمت خان احمد خان در آنکوه اوقات بدهقنت و زراعت مصروف میداشت و بعد از آنکه خان احمد خان جلای وطن اختیار نموده متوجه شیروانات گردید و علییک سلطان فومنی از شاه عباس لقب خوانی یافته شاهملک و میرملک برادر بوسعید میررا که نوکر معتبر خان احمد خان بودند همراه خود به بیه پس آورده مرتبه قرب و اختصاص داده بود بوسعید میراز اطاعت علیخان سر گران شده بدستور سابق بولایت رانکوه توطن نمود و اینمعنی موجب غضب علیخان گشته عرضه داشتی به فرهادخان نوشته استدعای حضور بوسعید میر میکند فرهادخان ملتمس او را مبذول داشته حکم بحاکم لاهیجان نوشته بود که بوسعید میر را تسلیم ملازمانک علیخان نماید بعد از ورود حکم فرهاد خان علیخانک شیو علی میر آقا را که در صفات سعی و شمیمه بی آزمی یگانه روزگار بود با چند نفر دیگر از ملازمان روانه لاهیجان بقصد آوردن بوسعید میر نمود میر آقای مذکور حکم فرهادخان را نزد حاکم لاهیجان برده بوی

نمود حاکم لاهیجان امتثال حکم فرهاد خان نموده کسان بطلب بوسعید میرفوستاد ملازمان بوسعید میورا از رانکوه بلاهیجان آوردند و حاکم لاهیجان بوسعید میر را بمیر آقای مذکور سپرده روانه بیه پس نمود و میر آقا بوسعید میر بیچاره را دوشاخه کرده در علی آباد فومن بنظر علی خان رسانید علی خان در برابر اخوین بوسعید میروا عارضه عتاب و خطاب ساخته امر نمود که شکار بانان یکسر خرس مهیب هیئات گربه خلقت را گرفته آوردند علی خان میر آقای مذکور را که بحسب خلقت بخرس مشابهت تمام داشت طلب برده امر نمود که بوسعید میر را با آن خرس در یک زنجیر کشیده در اغذیه واشربه شریک سازند مدت شش ماه بوسعید میر فقیر با عدم تقصیر با خرس در جوال واز صحبت میر آقا بدحال بود و علیخان از قلت ترحم قلب باین بیدرحمی و بیحرمتی اکتفا نکرده فرمود که تخته کلاه بر سرش نهاده با آن خرس دوسیدان و محلات رشت بقصد تشهیر و تکفیر میگردانیدند و تخم مرغ میزدند و سنگ کلوخ می انداختند و بوسعید میر باین همه آزار و اضرار مرد وارانچه لوازم اطاعت و بندگی واجب تعالی بود از صوم صلوات و تذکارت و تکرار و دعوات و شکر گذاری قاضی الحاجات دقیقه فوت و فروگذاری نمیکرد لاجرم بمقتضای

بیت

روزى آید ز غوره حلوا سازى	گر صبر کنی بکارها نقتابى
دولت بشو آید اندك اندك	گر صبر کنی بصبر بیشك
پایان شب سیه سفید است	در نو میدی بسی امید است

در خلال این احوال علیخان باتفاق امیره سیاوش حاکم گسکر بقرل آغاچ مخدمت شاه عباس رفتند و بشرحی که در این تذکره مذکور گشته مقرر گردیدند

و شاه عباس نظر التفات بجانب شاهملك ابن عم عليخان كه برادر اكبر بوسعيد مير مذكور بود انداخته سپه سالارى الكاى بيه پس را بدو ارزاني داشت اين خبر به گيلان شايع شده مردم جمعيت كرده خرس را كشتند و بوسعيد مير را از آن بليه نجات دادند و مير آقاى مردود از كردار ناهنجار خود متوهم گشته چون از بيم مكافات خوف داشت فرار اختيار كرده بمرقد غفران دستگاه پير شرفناه گسكر ملتجى گشت و شاهملك سلطان بگيلان آمده ريت نصيان بر افراشت و هرچند بوسعيد مير او را از عمل مذكور منع مي فرمود قبول نمى نمود لاجرم بوسعيد مير سر از اطاعت و متابعت برادر خود پيچيده يانغى شد و در سر راه ماسوله رودخان باجمعى از مردم زرمخ و تنيان وغيره اقامت مى نمود تا روزى كه عليخان بوسيله ضامنى فرهاد خان از حبس و قيد آزاد گشته در صحبت حسينخان شاملو بگيلان آمدند بوسعيد مير از آمدن على خان آگاهى يافته سپاه ابراهيم خان قومنى و جمله زرمخى را كه در مرتبه ناپاكي و بيباكي عديل و نظير نداشت و على اللهى بودند در موضع كهنه گوراب بقتل رسانيده با معدودى كه در ملازمت او بودند از راه گشت و خسرو آباد بكوهات شفت متوجه گشت و از آنجا نيز متوجه ديلمان شد و از ديلمان بجانب قزوين حركت نمود و على خان بعد از فرار بوسعيد مير شاهملك را در ولايت رشت بدست آورده بنوعى كه سابقاً در قوم شده بقتل رسانيد و از رفتن بوسعيد مير بقزوين اطلاع يافته عريضه بفرهاد خان نوشته بود كه چون شاهملك را حسب الحكم بقتل رسانيده ايم بوسعيد مير بواذر او از گيلان فرار نمود و استدعاى آن كرده بود كه فرهاد خان بوسعيد مير را از قزوين گرفته براى ما بفرستد كه تا بوسعيد مير در گيلان در حيات باشد قننه از گيلان بر طرف نمى شود فرهاد خان بمضمون عريضه عليخان

اطلاع یافته علی قلی بیک ایشك آقاسی باشی خود را امر نمود که بوسعید میر را پیروی نموده بدست آورد علی قلی بیک بطلب بوسعید میر شتافته و در منزل کله حیدر ماسوله که در قزوین بند دار یافته دستاق نموده بشاه عباس عرض میکنند که چون علیخان بیک شاهمملک را بقتل رسانیده سر او را بدرگاه ارسال داشته است برادر او بوسعید میر از علیخان متوهم گفته از کیلان فرار نموده بقزوین آمده است و علیخان در باب او چنین و چنان نوشته اگر زندگان همایون امر نمایند بوسعید میر را بجهت علیخان بفرستیم چون شاه عباس از علیخان خاطر جمع نبود بواسطه دفع و رفع و مخالفت شاهمملک او را از بند خلاص ساخته باخود داشت دست ردبسینه ملتمس علی خان نهاده حکم نمود که ذوالفقار خان بوسعید میر را فرستاده بود بعد از چهار ماه و ده روز علیخان در بیه پس سر بطغیان و عصیان بر آورده میر معز الدین ضرابی را که حسب فرمان در بیه پس آمده شروع در تمشیت مهمات ضرابخانه رشت نموده بود خلیلای زوگر رشتی و برادرخواجه عنایت الله که سابقا ضراب خانه بیه پس را برای ایشان منوط و مربوط بود بفرموده علیخان سید مذکور را بناحق بدرجه قتل رسانیدند و آوازه مخالفت و سرکشی علیخان در عراق و ایران اشتهار یافت شاه عباس فرهاد خان را که ضامن علیخان بود بر سر مملکت بیه پس فرستاده بود روانه کیلان نمود و فرهاد خان از قزوین بقصد تنسیه علیخان حرکت نمود بلاهیجان رسید و باتفاق عظمای لاهیجان به بیه پس آمده بموضع تیار نزول نمودند و بروشی که در ضمن داستان گرفتاری علیخان مسطور گشته ذوالفقار خان حسب فرمان بوسعید میر را از قلعه بیرون آورده باردوی فرهاد خان رسانید و از اتفاقات مستحسنه باندک زمانی علیخان دستگیر

اسیر سر پنجه تقدیر گردید و بوسعید میر از شفقت پادشاه بسپه سالاری فومن سر بلند گشته مبلغ یکصد تومان مواجب و انعام فرمودند و به خلّاع فاخره سرافراز گردید بموجب تقدیرات شاه عباس بنا بر مصلحت وقت مسماة شاه بیگم را که از معتبران حرم و محبوبان محترم علیخان بود در ایام حیات علیخان از قزوین بجهت بوسعید میر فرستادند و چون علیخان بوسعید میر رانخته کلاه در سر نهاده تشهیر کرده بود او را نیز بمکافات آن در میدان قزوین به همان سیاست خفیف گردند و چون مدت شش ماه بوسعید میر را با خرس درزنجیر کرده بود او را نیز مدت دوماه و چند روز در سیاه چال الموت با ناجنس در يك سلسله کشیدند و چون شاه ملک برادر بوسعید میر را بقتل آورده بود او را نیز در سو سیاه چاه بدار اعتبار آویخته بقتل رسانیدند و چون علیخان ملاحظه ناموس شرع انور ننموده حلیه برادر او را بخلاف قانون شریعت غرا تصرف نموده بدار الحرم خویش آورده بود روز کار کینه گذار پاداش عمل در کنارش نهاده محبوبه مذکور او را در زمان حیات بجهت بوسعید میر فرستاده در آغوش اقبالش کشید و مدت ممتد پانزده سال بوسعید میر در نهایت اختیار و اعتبار مرتکب امر سپه سالاری فومن بود مشار الیه پیر حلیم برد بار درویش منش بود چنانچه شیر علی میر آقا را که در سابق ذکر او کرده شد با وجود قدرت بر مکافات از سیاست او در گذشته در ازای آن مقدار بدی نیکی کرده مضمون این ابیات را منظور داشت

بیت

هر چه کنی عالم کافر ستیز	بر تو نویسد بقلمهای تیز
آنچه گشائی ز در عذر و ناز	بر تو همان در بگشایند باز
صورت اگر نیک و گریه بد بری	نام تو آنست که با خود بری

چشم تو گر پرده طماز بست با تو در این پرده همان باز بست
 قلب مشو تا نشوی وقت کار هم ز خود و هم ز خدا شرمسار
 چون بو سعید میر مرد عابد و درویش بود روزگار بعد از شهادت
 شدت و محنت بسیار او را بذروه اعتلای رسانیده مضمون فرج بعد از شدت
 اورا روی نمود و همیشه بعد از آن واقعه این غزل بیدلخواجه حافظ را حالی
 ساخته باظهار شکر گذاری حضرت باری عز اسماء اشتغال مینمود و مطلع
 آن ابیات این است

بیت

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند و ندران ظلمت شب آب حیاتم دادند
 وبعد از انقضای مدت پانزده سال سپه سالار بوسعید میر موهبی الیه به
 اتفاق بهزاد بیک وزیر گیلانات و سپه سالاران و اعیان بمآزندران بنزد
 شاه عباس رفته و در خطه آمل مریض شده او و حاجی علیخان سپه سالار
 کوچصفهان بجوار رحمت ایزدی پیوستند و بوسعید میر را وکلای او بفومن
 آورده در موضع شنبه بازار بجوار مقبره آبای او مدفون ساختند

مقاله چهارم در بیان یاغی شدن میر حاتم سپه سالار شفت

از علیخان و مآل حال او بطریق استحسان

چون علیخان نظارت محال شفت را بحیدر بیک لاهیجی که از
 ملازمان معتبر او بود و در وادی سیاهگیری سرآمد اکفا و اقران
 تفویض نموده بود از اقتضای قضا میانه سپه سالار میر حاتم شفتی و
 حیدر بیک ناظر بسببی از اسباب آزدگی بهم رسیده مکررا میر حاتم عرض
 شکایت اونموده علیخان موافق رضای سپه سالار غوررسی ننموده و سپه سالار

مذكور را از تغافل علیخان آزرده خاطر گشته با کراه و اجبار اطاعت مینمود تا زمانی که علیخان بغزل آعاج رفته مقهور و منکوب گردیده شاه عباس بنوعی که سابقا مذکور سده امارت بیه پس را بکار کیا علی شاهملك ابن عم علیخان عنایت فرمود میر حاتم سپه سالار شفت بنا بر تدورت باطنی بانتهاز فرصت آغاز مخالفت نمود سپاه ولیم شفت را بکلی تابع خود ساخته واقندار و اعتبار بهم رسانیده مستقل گشت و شاهملك نیز بر حسب مصلحت وقت در امور مملکت رعایت خاطر سپه سالار و میر حاتم مزبور مینمود حیدر بیك مومی الیه را نیز در سلک ملازمان و معتبران علیخان انتظام داشته قریه گشت را که علیخان به تیول او مقرر داشته بود توطن نموده بدستور سائر ملازمان علیخان متابعت شاهملك مینمود و چون شاهملك در روزی که روانه قزل آعاج بدیدن شاه عباس میشود نظر باعتمادی که بحیدر بیك مشارالیه داشته است مبلغ هفتصد تومان زراشرفی طلا بطریق امانت باو سپرده بود که بعد از گرفتاری علیخان آن مبلغ را بعضی از برای شاهملك میآورد و در ایصال بعضی اهماال وانکار میکند در خلال اینحال شاهملك سلطان روزی باتفاق اعیان و ملازمان علیخان بخانه پیر محمود پیربازاری بضيافت رفته بود حیدر بیك نیز همراه بود شاهملك در باب استطلاات تتمه اشرفی اماتنی با حیدر بیك مذکور گفتگو نموده مشار الیه درانکار افزوده بلججاج رسانید و بحدی انجامید که لاعلاج شاهملك سلطان او را مقید کرده بسعید بیك فومنی سپرد بعد از چند روز مصحوب مردم اعتباری از برای سپه سالار میر حاتم بصوب شفت فرستادند و میر حاتم مشارالیه بنا بر عداوت و خصومتی که مذکور شده در نهایت ذلت و خواری او را مقید میداشت و بعد از مدت شش ماه شاه عباس علیخان را بواسطه آنکه شاهملك یاغی شده بود از بند وزندان خلاص کرده بضامنی فرهادخان همراه حسینخان شاملو بگیلان

فرستادند و چون علیخان داخل بلده رشت میشود سپه سالار بهادر که از مخصوصان او بود و بعضی اوقات سپه سالار فومن و بعضی وقت سپه سالار کوچه اصفهان بوده در زمان قترات علیخان آگاهی یافته از پیر مؤمن سرا درزی اختفاء ایلغار کرده و در بلده رشت نزد علیخان رفته احوال استبداد و استقلال میر حاتم سپه سالار شفت را که اکابر لیام می کند و علیخان به جمعی از اکابر لیام می رسد که در خدمت میر حاتم مذکور مبادرت مینمودند کتابات نوشته و هریک از آن جماعت بر آن منصب و مهم مستونق و امیدوار ساخته و بقتل میر حاتم سپه سالار ترغیب نموده سفارشات می کند که هنگام فرصت جمعیت نموده او را از میان بردارند و سپه سالار بهادر مزبور تمهید قتل میر حاتم نموده از رشت معاودت نموده بشفت می آید و بر روش اختفاء کتابات و نوشتجات علیخان رابه جماعت مکتوب فیه میوسانند چون میر حاتم سپه سالار مرد هشیار بود و دولت خدا داده در سر داشت

لیت

کار خود گر بخدا باز گذاری حافظ ای بسا عیش که بابخت خدا داده کنی حاجی میر احمد که از لیام معتبر شفت و از متهوران روزگار بود کتابت علی خان را که باو نوشته بود دره وضع شایقال بمیر حاتم سپه سالار نموده خاطر نشان او می کند که علی خان با اکثر اعیان شفت در باب قتل شما کتابات نوشته و از جمله به رکاب زن علی ابن عم شما نوشته مردم تصدیق قول او را کردند میر حاتم را نائسره غضب اشتعال یافته از جای خود حرکت نموده بیک شمشیر قطع خیانت و دفع تعلقات او می کند و از آمدن علیخان و تدبیرات سپه سالار بهادر و تمهیدات قتل خود مستنصر

گشته با اتفاق حاجی میر احمد مذکور و اکابر لیام و جمهور لشکر و عسکر شفت از موضع شایقال بعزم استیصال سپه سالار بهادر سوار شده ایلغار می کنند و چون بهادر مذکور بقریه رودبار سرا بخانه شخصی نزول نمود و جمعی کثیر از اجامره وار باش بر سر خویش جمع نموده اشتهاز فرصت مینمود که میر حاتم سپه سالار را بدست آورد بامداد مظاهرت آن جماعت که علیخان بایشان سفارش نوشته بود که از میان بردارد

مصراع

من در چه خیالم و فلک در چه خیال

لاجرم میر حاتم سپه سالار ناکهات مانند بلای آسمان بر سر سپه سالار بهادر آمده ملازمان و متابعان بهادر از صوت سپه سالار میر حاتم و لشکریان بصوب فرار شتافته حاجی میر احمد مذکور که افشای آن راز از او بصدور و ظهور رسیده بود بفرموده میر حاتم جقه مرصع از سر او بر داشته و کمر زرین و شمشیر طلا از کمرش واکرده سرش را از بدن جدا کرده فرمود که در بازار شفت بدار اعتبار آویختند و ملازمان و متابعان او را که فرار نموده بودند بدست آورده و یراق و اسلحه را از ایشان گرفته تاراج و تالان کردند راز آنجا بمنزل سپه سالار بهادر بقریه پیرموسی سرا آمده اهل و عیال او را اسیر و دستگیر کرده تمامی اسباب و اموال او را از نقد و جنس و طلا و نقره و اسب و استر و غیره بتعرف خود در آورده اکثر آن اموال را بلشکریان خود قسمت نموده قوی حال گشت و دو همین روز در قتل حیدر بیگ ناظر که سابقا ذکر او گذشته امر نمود و چند نفر از ملازمان معتبر خود را فرستاده در آن مکان که حیدر بیگ ناظر را محبوب داشتند بقتل رسانید و سر او را در احمد سرگوراب

شفت برای سپه سالار آوردند و میر حاتم چون علی خان بتاریخ ربیع الاول
 اثنی و الف بعلی آباد آمده از تسلط میر حاتم دوشفت از برای بقتل رسانیدن
 سپه سالار بهادر وحیدر بیک ناظر خبر دار گشت باحضار لشکر فومن و تولم
 مسرعان فرستاده و در موضع علی آباد سان لشکریان داده عزیمت شفت نمود سپه سالار
 میر حاتم نیز از حرکت علیخان آگاهی یافته اهل و عیال خود را بکوه‌ها
 شفت فرستاده و پذیرای جنگ علیخان گشت و در رودخانه لشکر
 خود را سان دیده و در یمین و یسار نگهداشته خود را قلب جای داده علم
 نمایان می‌کند و لشکر علیخان بسرمداری کامران برادر علیخان و کارگیای نینان
 بدان موضع رسیده تقارب فریقین دست داده جنگ عظیم میشود و آدم
 بسیار بقتل میرسند و لشکر علیخان بصوب فراشتافت میر حاتم سپه سالار
 بیای علم قرار گرفته لشکر خود را مستمال میساخت که در خلال اینحال که
 میر حاتم مذکور لشکر خود را بچنگ و جدال ترغیب و تحریص مینمود
 و قورچی علی کما مردخی که علمدار علیخان بود ملازمان میر حاتم او را گرفته
 آوردند و در برابر میر حاتم نگهداشتند و چون میر حاتم مرد غیور بود و به
 فتحی که روی داده مسرور از قورچی علی حساب برداشته احوال علیخان
 و حالات لشکریان را از وی استفسار مینمود و از عالم غرور احتیاط جوانب
 نموده بود که ناگاه قورچی علی مذکور شمیر حواله میکند از قضا آن شمیر
 بدست چپ میر حاتم که عنان اسب گرفته بود خورد و زخم کاری میزدند
 و سپه سالار میر حاتم از حرکت او آگاه شده ملازمان میر حاتم قورچی
 علی مذکور را در میان گرفته و در قطعه زمینی که گل ولای بود انداخته
 چندین شمیر بریدن او میزدند باعتقاد خود وی را کشته فرصت سر بریدن او

نمی بیند و میر حاتم از این زخم متأثر شده بهزیمت میوود و ملازمان مشارالیه نیز فرار اختیار مینمایند بعد از فرار ایشان کاهران بدانموضع رسیده فورچی علی را غرق خون از میان گل ولای بر داشته و بچهار پا بسته از آن مهلکه بیرون می آورند

لیت

اگر تیغ عالم بجنبد زجای نبرد رگی تا نخواهد خدای
 و سپه سالار میرحاتم خود را در زمان سلامت بمامن رسانیده
 علیخان بعضی محال شفت را غارت نموده و چند نفر از مردم نیکو
 و غیره که متابعت میرحاتم نموده بملازمت ایشان مبادرت مینمود در
 آن روز دستگیر شده بودند در کنار رودخانه بقتل آورده سرهای
 ایشان را عبرت للناظرین بداراعتبار آویختند و چند نفر از ملکان طالش شفت
 رامواخذ و مصادره نمود و سپه سالاری شفت را بعوض بیک شفتی رجوع نموده
 میرحاتم باتفاق اقوام و بنی اعمام روانه کهدم شده بخدمت حسینخان والی آنجا
 توسل نمود حسینخان بقریه دو کاهه از برای میرحاتم و اقوام جا و مقام لائق
 تعیین فرموده مراعات و موالات مینمود و مدت یکسال سپه سالار میرحاتم مزبور
 در کنف محافظت او بود هر چند علیخان رسوایان بطلب میرحاتم فرستاده
 تقلبات نمود حسینخان در مقام معاونت میرحاتم درآمده بقانون مروت و قنوت عمل
 نموده رد التماس رسولان علیخان نمود و بعد از آنکه علیخان از فرستادن
 میرحاتم مایوس گردید بحسینخان آغاز عداوت و مخالفت نموده پتجش
 هزار آدم از یزاده و سوار و تفنگچی و کماندار احضار فرموده از راه مجده
 و چماچاه و سراوان و کجاده موضع رودبار بر سر حسینخان ایلغار نمود و چون

فصل بهار و طغیان آب قزل اوزن بود خان معظم از عزیمت علیخان
 و لشکر کشی او آگاه گشته احوال و اتقال خود را گذاشته و اهالی حرم و متعلقان
 را بکشتی درآورده بجانب حرزویل فرار نمود و در حالت عبور و مرور حسینخان
 و متعلقان لشکر علیخان به سردارای کامران بکنار آب رسیدند و قاسم آقایی
 میر آخور خان مکرّم الیه رادر کنار رود خانه غزل اوزن در یافته بقتل
 رسانیدند و از عبور رود خانه عاجز شدند و عمارات حسینخان را در پیله
 رود بار غارت و تاراج کرده عود نمودند و رعایای رحمت آباد و رستم
 آباد را غارت و تالان کرده و عمارات اعیان ایشان را سوزانیده بطرف قوم
 مراجعت کردند و بعد از انقضای اندک مدت علی خان بنحوی که مرقوم کشته
 یاغی شده و شاه عباس بعد از استماع تخلف و استکبار علی خان فرهاد خان را
 نامزد تسخیر الکلی بیه پس نمود چون خان مزبور از قزوین حرکت نموده
 داخل منجیل و حرزویل شد حسینخان والی کهدم و سپه سالار میر حاتم
 واقوام را که انتظار این روز می کشیدند بر داشته با استقبال موکب مسعود
 فرهاد خان استعجال فرمودند و برفاقت او داخل گیلان بیه پس شده در تسخیر
 گیلان و گرفتاری علیخان مساعی مشکوره بتقدیم رسانید و در ازای نیکو
 خدمتی که از میر حاتم سپه سالار بظهور سپیده بود فرهاد خان
 سپه سالاری شفت را بمیر حاتم مد کوز و جوع و بعد از آن
 حالات میر حاتم و صوفیکری او را بشاه عباس عرض نمود رقم در باب سپه
 سالاری شفت و مبلغ بیست تومان مواجب همه ساله جهت او حاصل نموده
 باخلعت فاخوه ارسال داشت و مشار الیه مدت هفده سال از روی استقلال در
 امر سپه سالاری شفت ارتکاب مینمود و قورچی علی که مادر دخی که سابقاً در
 او گذشت همیشه نزد میر حاتم مزبور تردد مینمود و انواع نیکی و احسان

از مشار الیه باومیرسید و در سال اثنی و عشرين و الف بموت طبیعی فوت شده
 بدار القرار ارتحال نمود و بعد از وفات میر حاتم بهزاد بیک وزیر کیلانست
 مهمات شفت را بمیر فرخ برادر زاده امیر خواند که دختر میر حاتم در حباله
 او بود . نفویض فرمود و در سنه تئکوز تئیل که شاه عباس از تسخیر گرجستان
 فرائت یافته در صحبت لوار صاب خان بسیر و شکار دارالمرز نهضت فرمودند
 و در فصل تابستان سیچقان تئیل از مازندران معاودت نموده در کنار دریای قلم
 نزول فرموده بودند میر فرخ مذکور بسجده سو بلند شده حسباً لحکم بسپه
 ستلاری شفت استسعاد یافت و مبلغ پانزده تومان مواجب همه ساله او مقرر شد
 و مدت هفت سال مشار الیه نیز من حیث الاستقلال مرتکب امر مزبور بود
 و در سنه یونت تئیل باجل طبیعی در گذشت بعد از وفات مرحوم مذکور
 برادر میر حاتم که در سلك ملازمان شاه انتظام داشت و در سفر گرجستان
 ملازم شاه عباس بود بادعای قنصب موروثی روانه اردو شده از ضعف طالع
 و بد مددی ابتدای روزگار مدتی سرگردانها کشیده آخر الامر در مازندران
 وفات یافت و اصلاان بیک وزیر کیلان بیه پس طمع در مالیات و مایعرف
 اخوین مذکورین نموده تمامی را بتوسط و سعایت شمس نام ملازم ایشان
 بتصرف در آورده و فرزندان و متعلقان ایشان تا انقراض ایام وزارت اصلاان
 بیک و اسمعیل بیک ولدش جلاء وطن نموده سرگردان و بیسامان میکردیدند
 و اصلاان بیک بواسطه خدمات پستدیده که از شمس ملازم میر فرخ بظهور
 رسیده بود کلاتری شفت را از قبل خویش باورجوع نموده و هنگام فرصت
 پیشکش بطیوان دیو نشان فرستاده رقم در باب کلاتری شفت باسم او حاصل
 کرد و در سنه نوشقان تئیل که اصلاان بیک باتفاق کلاتران و ارباب واعیان
 بیه پس بفرح آباد مازندران بنظر شاه رفته بودند شمس مزبور در آنصوب

وفات یافته بجز حرام نمکی چیزی دیگر از مهمات دنیا نداشت و آنچه با
ورنه میر فرخ فرموده بود باولاد و اعقاب او صد چندان رسید

بیت

بد اندیش را در جهان بد رسید مکافات عدوان یکی صد رسید

گفتار در بیان ظهور و خروج کالنجار سلطان پسر شاه جمشید

خان ملقب به عادلشاه و باعتقاد طوائف عراقیان و قزلباش

غریب شاه و مآل حال او و متابعان از گردش دوران

چون زمان و زارت اصلان بیک و پسرش اسمعیل بیک و میرزا تقی
اصفهانی و میرزا عبد الله قزوینی مدت هفده سال درگیلان بیهوش امتداد
یافته بود مردم از طول زمان و زارت ایشان و ظلم و عدوان بتنگ آمده و از
تحرکات ملازمان و منصوبان رعایا ظلمها دیده و ستمها کشیده بودند و از تحمیلات
و اطلاعات بی ملاحظه تا موجه بیوجه ایشان جمعی کثیر از مستاجران
و تعویلداران و کدخدایان و رعایا متواری گشته در زی اختفاء میکردیدند
و هر چند بار در رفته حالات را عرض میکردند بهبودی نمی دیدند و مدت
هفتدینجاه سال نیز مصروف شده بود و فتنه و فتور گیلان بر طرف شده
و ارباب داعیه نیز در کمین فرصت نشسته منتظر فرصت می بودند موافق
اقتضای فلکی چون گیلانیان با حکام سابق خود در ایام ظهور
سلاطین صفوی معادات و نزاع در گیلان شیوع یافته
و حکام سابق بنابر شامت مخالفت گیلانیان بنحوی که مرقوم خامه دوزبان گردید
مستأصل شده بودند و بزه حکام سابق در گردن اهل گیلان مانده روزگار
میخواست که روز خوش بنا برخدیت خود بینند ناگاه نه ماه از سال نمان

وثلاثين و الف موافق لوی ٹیل گذشته شاه عباس که بمدد طالع و بخت فلکی
 مدت پنجاه سال پادشاهی نموده ممالك عراق و فارس و کرمان و خراسان و هرات
 و مرو شاهجان و گیلان و مازندران و آذربایجان و کرجستان و کردستان و لرستان
 و خوزستان و بعضی از ولایات عربستان از کنار آب جیحون تا ولایت
 ایروان طولاً و از قندهار تا بادکوبه شیروان عرضاً در تحت تصرف او بود در
 اشرف مازندران جهان گذران را وداع نموده بدو عقبی ارتحال فرمود و
 بعد از این قضیه شاه صفی بو سویر سلطنت ایران جلوس فرمود و مقارن
 اینحال و در خلال این احوال عنایت خان لشته نشائی و سلطان ابوسعید
 بیک و کر بلائی محمد کوکه و کوله محمدخان کوچصفهائی و جوت شاهمراد کیلوائی
 و محمد بیک پسر شاهمراد مزبور و شیرزاد بیک کیسمی و آتشباز خشکبجاری
 و جمعی دیگر بکمان فرصت از کنج اختفاء بدرجسته کالجار سلطان پسر شاه جمشید
 خان را که مادرش از اهل صوفیه و بارستاق بود در ایام واقعه هائله مغفرت پناهی شاه جمشید
 خان بدان فوزند بیطالع حامله بود و بعد از ولادت از زمان طفولیت تا زمان شباب
 از خوف سالها در لباس فقر و فنا و گمنامی و ناکامی بسو میبرد سواغ نموده
 و بچنگ آورده و بسلطنت برداشته عادلشاه لقب دادند و بخانه شمس کیلوائی
 که باعتقاد ایشان شیخ زمان بود کمر بسته و باسب سوار نموده تقاره بنام
 او زدند و در روز چهارشنبه بیستم شهر شعبان سنه مذکوره باتفاق
 جمعی پویشان و قومی بینام و نشان بر سر خانه میر مراد لشته نشائی که
 سالها مسند نشین کلانتری لاهیجان در نهایت عزت و شان بود و حسب الحکم
 شاه عباس بامر مزبور اشتغال و ارتکاب داشت رفته کل سباب و اموال مشارالیه و
 از نقود و اجناس و غیره که تخمیناً سی هزار تومان میشد بغارت و تاراج بردند
 و از آنجا بخانه های علیخان بیک و برادرش میر عباس که نحو بلددار دیوان

بودند و بدان نزدیکی از سفر دریا باز آمده اجناس بیقیاس از مسکاو (مسکو) آورده در منازل ایشان بود رفته و تمامات اموال و اجناس دیوان را بغارت و تالان داده و در همان شب بوسو خانه محمد طالب کلانتر رفته و او را بقتل رسانیده و عمارت او را آتش زده عود نمودند و لشکر جری از این حرارت دلیر شده روز پنجشنبه بیست و یکم شهر حال بی بازار کوچصفهان آمده و متعلقان نائب الصداره را که بملاحظه فتور از لاهیجان روانه رشت بودند اسیر کرده و اموال و اسباب مشارالیه را غارت کرده از بازار کوچصفهان روانه خشک بچار شدند لشکر عادل شاه بهر سرزمین که میرسیدند از آوازه نقاره جمعیت ایشان زیاده میشد الحاصل یکشب در خشک بچار توقف نموده روز جمعه از آنجا بموضع بستیم و نیمه رفته و شب شنبه در خانه های بوسعید میر و آقا رستم که از لیام زاده های عمده آنجا بودند توقف نموده روز شنبه بیستم شهر مذکور با بسیاری از لشکر و حشر بر سر بلده رشت و دار الاماره پادشاهی آمدند مصداق این سیاق آنکه چون اسمعیل بیگ وزیر در حدائق سن بود و جمعی که متابعان دولت او بودند همه مختلف الاقوال بودند از تدبیرات ناقص ایشان کار از دست و دست از کار رفته بود و در روز مذکور که اجامه قوت گرفته در بیابانی دلیر شده بودند بهیئات اجتماعی بر سر شهر و بازار می آمدند وزیر باتفاق کلانتران و متعینان که لاف دولتخواهی میزدند بقصد جنگ و جدال لشکر بلاظفر اجامه را استقبال نمودند و بکنار سیاه رودبار توقف فرمودند چون وزیر از گرگین سلطان حاکم گسر استمداد نمود مومی الیه پنجاه نفر چینی را بمدد او فرستاده و در مبداء حال ملازمان گرگین سلطان بی استعمال سیف و سنان فرار اختیار نموده تا گسر جای مقام نکردند و مرتضی پاشا کوتوال قلعه اخسرخه که حسب الحکم شاه عباس نزد وزیر بیه پس بنوا ایستاده

بود باتفاق ملازمان خود مستعد جنگ اجامه شده و از آب سیاه رودبار گذشته
 و بر سر تپه مشهور بسقا کول بالا رفته گروه انبوه اجامه را گریزان کرد
 و سه نفر ایقانرا بتفنگ زده بزمیگردد اسمعیل بیک وزیر و کلانتران و اعیان
 چون معرکه جدال ندیده از آداب جنگ اطلاع نداشتند بر گشتن پاشا
 را نهزام تصور نموده شکست در میان ایشان افتاد از میدان نام و ننگ بیجدال
 جنگ فرار نموده بجانب کسکر روان شدند و عصر روز شنبه بکسکر رسیده
 بخدمت گرگین سلطان حاکم کسکر رفتند و سلطان مشارالیه ایشانرا عارضه عتاب
 و خطاب گردانیده کتابتی بیایات پناه ساروخان طالش حاکم استارا نوشت و
 او را از ظهور عادلشاه و فرار وزیر و کلانتران و ارباب و اعیان خبر داد و سپاه اجامه
 از آب سیاه رودبار گذشته داخل شهر و مشغول بتاراج و غارت کاروانسراها
 و دكاكین و حوالی میدان و خانه های جمعی که گریخته بودند شدند و از آنجا
 بدارالاماره پادشاه درآمده تقود احمر و ابیض و امتعه و فروش و آنچه بود
 بتاراج دادند چون حسب ا لحکم شاه عباس مقرر شده بود که وزیر ابریشم
 لوی ئیل را بر سرکار او ایتیاع نمایند قریب سیصد خروار ابریشم خریده شده
 منبر بود در روز چهارشنبه موازی دویست خروار ابریشم را از انبار بیرون
 آورده بارافل و اوبش بخش کردند و در این دوروز مدار اجامه لشته نشاء
 و توابع غارت اموال و قتل سرکشان بوده و در خلال اینحال پیر محمود پیربازاری
 و ملاحسن خطیب رشتی و شیخ ابراهیم کوچصفهانی از ازاله عرض و ناموس
 بنزد غریب شاه آمده او را از تاراج ابریشم دیوان مانع میشوند و بروش خوش
 آمد خاطر نشان می کنند که این ابریشم بکار تومی آید عادلشاه قبول قول ایشان
 کرده بعد از سه روز که لشکریان را اطفاء حرارت از نهب و غارت شده بود
 جنود را از غارت ابریشم دیوان و تاراج اموال ضبط و منع نمودند اما بحساب

محاسبان قیاس سید صد هزار تومان خسارت و نقصان بساکنان گیلانات رسید
والعلم عندالله الحمید

گفتار در بیان عزیمت عادلشاه و سلطان ابوسعید چک و عنایت خان
باتفاق لشکر و عسکر بجانب فومن و بی نیل مقصود و مراجعت نمودن
روز شنبه سلخ شهر مذکور عادلشاه با توابع همراه که ده هزار نفر
میشدند بقصد تسخیر و تصرف از رشت متوجه فومن شده عصر روز مذکور
داخل قصبه مزبور گردیدند و چون محمد بیك کلانتر فومن و برادران
و ملا حامد شیخ الاسلام و ملا عبدالله و محمد مسعود پسر سپه سالار ابوسعید میر
و مولف این تاریخ عبدالفتاح اهل وعیال و متعلقان را برداشته بطرف عراق
متوجه شده بودند جمعی از سادات و قضات و ارباب عثمائم بنا بر صلاح وقت
و مصلحت ملك بكنار گاز رود بار باستقبال موکب واردوی عادلشاه مبادرت
نمودند و در باب شفاعت و صلاح رعیت حرفها زدند پیر محمود پیر بازاری
و ملا حسن خطیب رشتی و شیخ ابواهیم کوچصفهانی که از امرای دولت او بودند
متابعت ایشان کرده جار فرمودند که لشکر بخانههای رعایا نزول نکنند و يك
دینار بطریق ظلم و تعدی از احدی نستانند و خود بدار الاماره فرود آمده لشکریان
در میدان و دگا کین توقف نمودند و تمام شب بیدار و هشیار بودند چون
عادلشاه از فرار کلانتران و اعیان خبردار شد حکم نمود که صباح روز
مذکور مردم لشته نشاء عمارت محمد بيك و اعیان را آتش زده سوزانند در
اینوقت پیر محمود رسیده و از اراده او واقف گشته بدلائل و براهین در ابطال
حکم او کوشیده دفع الوقت میکنند و روز سه شنبه و شب چهارشنبه عادلشاه بفومن اقامت
نمودند لاجرم از اقتضای قدرت قضا و قدر از برای اهالی لشته نشاء و چک و اثر
خبر میرسد که میر مراد کلانتر و میرزا عبدالله وزیر لاهیجان که در ابتدای فتور

فرار نموده بقزوین رفته بودند باتفاق بهرام قلی سلطان صوفی لشکر آورده و بر سر قصبه لشته نشاء ریخته اهل و عیال ایشان را اسیر و دستگیر کرده اند عسا کر لشته نشاء از شنیدن این خبر وحشت اثر دل از دست داده مضطرب حال گشتند و بنوعی در رفتن استعجال نمودند که پیش از اراده عادلشاه برود خانه پسیخان رسیده بودند و عادلشاه نیز در این خبر اطلاع یافته از فومن به اتفاق ارکان و امرا و روسای چپک و اژدر روانه رشت شده بدار الاماره نزول نمود و روز پنجشنبه پیر محمود را با چند نفر روسای لیام بجهت حراست رشت مقرر کرده خود با لشکر لشته نشاء و کوچصفهان بلا توقف و تاخیر روانه لاهیجان گردید

گفتار در بیان عزیمت سارو خان حاکم آستارا و گرگین سلطان حاکم کسگر بواسطه دفع ارباب شور و شر

چون گرگین سلطان حاکم کسگر باتفاق وزیر و کلاتران از حرکت عادلشاه و آمدن او بفومن آگاه گشت روز چهارشنبه غره ماه رمضان المبارک از کسگر سوار شده و بطاهر گوراب نزول نموده تحقیق کرد که عادلشاه باتفاق سرداران چپک و اژدر و لشکر و عسکر از فومن کوچ کرده و بجانب رشت رفته و از طاهر گوراب سوار شده عازم رشت گردید و بکنار رودخانه پسیخان فرود آمده منتظر ورود سارو خان گردید و در شب جمعه سیم شهر مذکور محمد بیگ کلاتر فومن باتفاق رفقای مسطور از موضع پشتکوه معاودت نموده داخل اردوی سلطان شدند و اول صبح روز جمعه مذکور سارو خان حاکم آستارا با پنجمزار نفر از پیاده و سواره از افق رودخانه پسیخان پیدا شده بعد از ورود زینل بیگ کسگری را با چند نفر از ملازمان بقراولی تعیین نموده و روانه رشت گردانید و خانان با لشکر متعاقب قراولان

متوجه رشت شدند چون قراولان بمحله پاسکیای رشت رسیدند خبر به پیر محمود پیر
 بازاری که نائب مناب عادلشاه بود با چند نفر از روسای لیام و جمعی از اجامره و او باش
 بمحافظت رشت باعتقاد ناقض خود قیام می نمود رسید و مشارالیهما گریخته
 بجنک-لمها و دره ها پنهان شدند قراولان که در میدان رشت میرسند آقا
 رستم نام که از لیام قریه سیاه استخر رشت بود بطریق اتفاق در قرب دکان
 قصابی بسه نفر از قراولان برخورد و حرکت المذبوحی نموده در دست
 ایشان بقتل میرسد سر آقا رستم را از بدن جدا نموده و بفتراک
 آویخته تا سقا کول میروند و چون از عساکر مخالف اثری ظاهر
 نبود بر گشته در محله امتاد سرا رفتند جمعی مسلمانان از ذکور و اناث
 اموال و اسباب خود را در بقعه استاد جعفر برده ملتجی بودند بست را
 شکسته اموال متجاوز الحد بتاراج و تالان سپردند و در بالا خانه
 سر در دار الاماره نقاره چی نشانده و بعد از آن بخدمت خانان رفته سوانح
 حالات را عرض میکند و چون خوانین با عساکر داخل بلده رشت شدند عرصه
 رشت را از مخالف خالی دیدند و رعایا را بکل متفرق و متواری یافتند خوانین
 و عساکر بصحرای سیاه رود بار نزول فرمودند در روز شنبه چهارم شهر مذکور
 محمد مهدیخان حاکم کهدم با هزار نفر چریک و عساکر در سیاه رود بار داخل
 اردوی خانان شدند و بعد از آن شروع در تدبیرات نمودند

گفتار در بیان نهضت عادلشاه بجانب لاهیجان و بقتل رسیدن ملا علی

کامی بچندین گونه محنت و ناکامی

چون عادلشاه بروشی که مرقوم شده روز چهار شنبه غره شهر رمضان فیض
 رسان المبارک از رشت بفومن رفته بود پیر محمود پیر بازاری و ملاحسن خطیب

دشتی و چند نفر از روسای لیام در رشت نگاهداشته در روز پنجشنبه دوم شهر مذکور با اتفاق عنایت خانب و سرداران چیک و اژدر و شیخ ابراهیم کوچصفهانی و جوت شاهمراد گیلوانی و محمد بیک ولد شیرزاد بیک کیسمی و غیر ذلک روانه لاهیجان شده بکنار آب قزل اوزن رسید و بعد از مرور عور از رود خانه مذکور روز جمعه کیا فریدون چیک که در مبداء قنور میر اشرف ولد کیا فریدون سپه سالار لاهیجان را بعد از فرار وزیر و کلانتر بقتل رسانیده و جمعی از جنود ورنود که سالها انتهاز فرصت می کشیدند تابع خود کرده در کنار قزل اوزن باستقبال موکب عادلشاه آمدند و با اتفاق روانه لاهیجان گردیدند چون برفیعه غزنوی رسیدند ارباب و اعیان و مشایخ لاهیجان از ترس چنان باستقبال مبادرت نمودند و عادلشاه با هجوم عام و ازدهام تمام داخل دارالاماره لاهیجان شدند و چون ملا علی کامی از مردم معتبر لاهیجان بود و پسر ملا عبدالواسع منشی و برادر ملا علی کامی حکیم صاحب این رباعی

لیت

موسی ام راضی بتجلی نشوم مجنونم و خوش بوصل لیلی نشوم
و آبای او همه فاضل و دانشمند و حکیم بوده اند و بیش حکام و سلاطین معزز و محترم اوقات میگذرانیده اند بهزاد بیک در مقام تربیت و رعایت او در زمان وزارت خویش در آمد بعد از خرابی دولت بهزاد بیک میر مراد کلانتر مشارالیه را نائب مناب خود کرده مهمات بیه پیش راباو حواله کرده بود و ملا علی کامی نیز از روی وقوف و کاردانی مهمات در چوعه را بفیصل میرسانید و بنا بر اهلیت و نجابت تالیف قلوب خاص و عام مینمود و در مبداء قنور که میرزا عبدالله قزوینی وزیر و میر مراد روانه قزوین میشدند ملا علی مذکور را طلبیده مبالغه نمودند

که شما نیز همراه بیائید از ساده لوحی و نادانی که هنگام نزول قضای بنی آدم را از آن گریز نیست قبول قول ایشان ننموده جواب میدهد که من بلبل میروم که در آنجا آشنا و حامی دارم لیل دهی است در طالشستان لاهیجان محکم و مضبوط و راهها ناهموار و شوارع صعب المسالك و طرق دشوار دارد و در زمان حکام لاهیجان زندان ایشان بود و هر کس را غضب میکردند و یا در قتل تاملی داشتند بدانصوب میفرستادند و سائندان آنجا همه بیرحم و سفاک بوده اند در اینولا میر فرخ نامی در آن قریه بود که در عالم بیرحمی و بیباکی بی شبیه و نظیر بوده ملاعلی مزبور در ایام نیابت ریش سفیدی آن قریه را باو داده و بانواع احسان و اصطناع او را نوازش فرموده انعامها بعمل آورده بود باعتقاد نیکو میر فرخ مزبور را طلبیده باو میگوید که من در این فتور همراه وزیر و کلانتر بیرون نرفتم باعتقاد شما بود که مرا با اهل و عیال و اموال محافظت کنی میر فرخ مذکور در این باب پیمان را بایمان مؤکد ساخته و عده های نیکو می دهد و ملا علی کامی در این اوقات اسباب و اموال خود را بدان صوب فرستاده روز جمعه سیم شهر رمضان المبارک را که عادلشاه از آب سفید رود گذشته متوجه لاهیجان شده بود ملاعلی مذکور باتفاق ملا عبد الواسع برادر زاده خود و سه نفر نوادر از لاهیجان سوار شده متوجه لیل میشود و بعد از قطع مسافت بعیده بقریه لیل میرسند و میر فرخ مذکور از آمدن ایشان آگاهی یافته برفقت جمعی از اقوام باستقبال می آیند و ملاعلی و ملا عبد الواسع را قریب بمنزل خود دیده در میان جنگل هر دو را از چارپا فرود آورده و پرده پیشرومی و بی آزر می در ناصیه خود کشیده بی محابا بقتل او مبادرت نمود و بر کثرت بکا و بیقراری ملا عبد الواسع ترحم ننموده و سر ملا علی را از بدن جدا کرده و دست ملا عبد الواسع

و ملازمان را بسته روانه لاهیجان شدند و در روز دوشنبه که عادلشاه وارد تنکابن میشد میر فرخ سر ملا علی را از برای عادلشاه آورد و ملا عبد الواسع به شفاعت عنایت خان خلاص نمود میر فرخ مذکور و اقوام او را در ازای جزای این عمل نو کسر کرده تعهدات فرمودند

گفتار در بیان نهضت عادلشاه بطرف تنکابن و هزیمت نمودن او از صدمت حیدر سلطان حاکم ولایت مذکور و معاودت نمودن بجانب لشکر شاه
بی نیل مدعا

سبب عزیمت عادلشاه بجانب تنکابن آنکه طایفه از آن حدود که ایشان را شریح می گویند از حیدر سلطان و تحکیمات نائبان و ملازمان هراسان بوده اند در اینولا خبر خروج عادلشاه بایشان میرسد در خفیه پیش عادلشاه پیغام میفرستند که شما بکنار رود خانه بیائید ما حیدر سلطان را دستگیر نموده ولایت تنکابن را بتصرف شما میدهیم چون حیدر سلطان مرد هشیار بود از کینکاش بد اندیشان خود خبردار گشته پیش از آنکه عادلشاه به تدبیر ناقص ایشان عمل نموده روانه تنکابن شود حیدر سلطان موافق حکمت باحضر آن طایفه کس فرستاده همگی را بدان حصار برد و مردان را پیش خویش نگاهداشته مستعد جنگ عادلشاه شده بود که عادلشاه از عزیمت حیدر سلطان وضبط کردن طایفه شریح خبردار شده در نصف شب تار از معسکر خود که کنار رود خانه مزبور بود فرار اختیار نموده بجانب لشکرود حرکت کرد و حیدر سلطان علی الصباح بر سر لشکر عادلشاه تاخته و از فرار و اضطراب او خبردار شده جمعی از عساکر و نوادین حصار او را متعاقب ایشان میفرستد و لشکریان حیدر سلطان بوامانده لشکر عادلشاه رسیده قتل بافراط میکنند و عادلشاه خاص و رخائب از عزیمت بهزیمت آمده و بغرضه لشکرود

رسیده بخانه ملك محمد فرود آمده نزول می‌کنند و روز دیگر با دل
 پشیمان و خاطر پریشان و لشکر بی سامان داخل بلده لاهیجان گردیده
 اراده آن می‌کند که داخل قلعه لاهیجان شود سواد لشکر بیگانه در
 پشت یهود کلایه بنظر او در آمده بعد از اعلان بتحقیق پیوست که میر
 مراد و میرزا عبد الله که در مبدء فتور فرار نموده بقزوین رفته بودند
 باتفاق بهرام علی سلطان صوفی لشکر فراهم آورده بر سر او آمدند و از
 پشت قلعه لاهیجان گریزان شده و بسبز میدان بیرون آمده براه سید
 اشرف علیه السلام روانه لشت نشاء گردیده و میر مراد و بهراسعلی سلطان
 صوفی و میرزا عبد الله وزیر بشهر لاهیجان در آمده شاهمراد گیلوایی
 و کوله محمد خان کوچصفهانی را که از رؤسای لشکر عادلشاه بودند دو
 میدان لاهیجان دستگیر نمودند و تا کنار شمیرود عادلشاه و تابعان گمراه
 او را تعاقب فرموده جمعی کثیر از مردم جری و سر راهی را از پا
 در آوردند و معاودت نمودند

گفتار در بیان سپه سالار ساختن شاه صفی ساروخان طالش را جهت

جنگ عادلشاه در گیلان

چون صحرای سیاه رودبار مخیم عساکر گردید ساروخان فرمود که جار
 چیان در اردوی خاتان جار بزنند که کسی بصرافت خود آدم نکشد و اگر
 کسی را در جنگلها و کنج اختفاء با یراق و اسلحه بگیرند بحضور آورند
 که باتفاق وزیر و کلانتران و ارباب شروع بحقیقت گناه رسیده
 بستی ثبوت گناه و صدور خطا احدی را نکشند و هر گاه لشکر
 خوانین و ملازمان و وزیر اسیری بیابند بیر خست مشار الیه تجویز

قتل احدی نکنند که بعد از پرشش هر کسی مستحق قتل بوده باشد
 فرموده سارو خان بسزا رسانند و اینقرار در میان لشکر استمرار یافت
 و مقارن این حال خلعت از درگاه شاه صفی جهت سارو خان رسید و حکم شد
 که مهدی خان حاکم کهدم و گرگین سلطان حاکم گسکر و بهرامقلی سلطان
 صوفی حاکم دیلمان و وزاری گیلانات از سخن و صلاح سارو خان طالش
 حاکم آستارا در نگذردند و بهمه جهت اطاعت و متابعت او نمایند که اختیار
 ضبط و ربط و بست و گشاد امور فتور گیلانات بعهدہ اهتمام او فرموده ایم
 که آنچه صلاح حال اینجانب بوده باشد بعمل آورد و بعد از حکم و فرمان
 جهت سارو خان عادلشاه باتفاق بقیة السیف از صور تنکابن بجانب لشته
 نشاء آمده و از هجوم اشکر و آمدن خانان خبر دار شده محمد زمان بیگ
 برادر عنایت خان را بالکای پاشیچا که بلوک عمده لاهیجان است فرستاده آدم
 بسیار از آنجا طوعاً و کرهاً بدر آورده و بقصبه لشته نشاء رسانیده و از پاتیچا
 و لشته نشاء و کوچصفهان و توابع مجملاده دزار نفر آدم جمع نموده و
 باتفاق عنایت خان و سلطان ابوسعیدچیک و روسای لشکر مشورت نموده قرار
 میدهند که بطریق شبیخون حرکتی بکنند و محمد قاسم و اسد شیخ ابراهیم
 کوچصفهانی از راه تلبیس میخواست که هر دو طرف را داشته باشند و ظاهراً
 از ایشان بود از کنکاش آگاهی یافته شب جمعه بروش اختفاء از اردوی
 عادلشاه جدا شده خود را باردوی خوانین میرساند در سحر شب مذکور به
 خدمت سارو خان رسیده حقائق حالات عادلشاه را عرض می کند

گفتار در بیان عزیمت خوانین بطرف کوچصفهان و عزیمت یافتن
 مخالفان و بقتل رسیدن ایشان از ابتدای بازار کوچصفهان تا قصبه لشته نشاء

بموجب تقدیر آسمان

خوانین بعد از استماع اخبار جمعیت مخالفان باتفاق کمنکاش نمودند و عصر روز جمعه بیست و پنجم شهر شوال باتفاق مهدی خان حاجم که دم و گرگین سلطان حاکم گسکر لشکر نصرت اثر از صحرای سیاه رودبار روانه کوچصفهان و استیصال مخالفان شدند و شب شنبه روانه کوچصفهان و عازم محاربه مخالفان گردیدند و نواب ساروخان سحر روز شنبه باتفاق جنود ظفر ورود از سیاه رود بار حرکت نموده در نزدیکی پل بلسینه بخانان عظیم الشان میرسد و مهدیخان و گرگین خان که بقراولی معین گشته بودند چون بسر پل مزبور میرسند مخالفان پل را خراب ساخته بودند نجار و تبر دار باتخته و میخ همراه بودند فی الحال استادان کار بعمارت پل اشتغال نمودند راز روی سرعت و استعجال بانعام رسانیدند خوانین عظام و لشکریان نصرت فوجام بی صعوبت و دشواری از پل مذکور عبور نمودند و نزدیک دکان چرخگر قراول لشکر سعادت اثر نمودار شدند و چون از جانب لشکر مخالف عنایت بیگ و کیا فریدون چپک و شیرزاد بیک کیسمی و حسن بیک لشته نشائی و جمعی دیگر از مخالفان و سرداران لشکر اجامره بقراولی آمده بودند در موضع مذکور تلاقی فریقین واقع شده جنگ در پیوست و آوازه گیردار بفلک دوار رسیده چند نفر قتل و چند نفر زخم دار شدند و در خلال اینحال کیا فریدون چپک یک نذر جوان چینی را بقتل رسانید و برادر آنجوان نیز بزخم شمشیر کیا فریدون را بر زمین انداخته سرش را از بدن جدا گردانیدند و عنایت بیک و شیرزاد بیک و حسن بیک از معرکه رستخیز بطریق انهزام فرار اختیار نموده و از راه خوی کوره سر بجانب لشته نشاء میگریزند

بیت

نه راه فرار و نه رای ستیز نهادند ناکام رو در گریز
 و جمعی کثیر از ابتدای سربل و دکان چرخگر تا بازار کوچصفهان و از بازار
 تامزار پیر موسی به تیغ ابدار غازیان شیر شکار بقتل رسا نیدند لا جرم
 غریب شاه روسیاه باتفاق سرداران چپک وازدر و ازدحام لشکر نکبت اثر
 در موضع کدوبن که از قدیم میقات مقاتلات سرداران و جنگ جویان بیه پس
 و بیه پیش است تیپ بسته انتظار قضای آسمانی و بلای ناگهانی می کشیدند که از
 شارع عام اعلام نصرت فرجام خوانین عالیمقام نمایان میشود غریب شاه
 و متابعان و هجوم جنود شیطان بمجرد رؤیت اعلام نصرت فرجام دل از دست
 داده و پیاده و پرمرده بچنگلها گریزان گشتند

بیت

چو هورشید بر دارد از رخ نقاب ستاره نهان گردد اندو حجاب
 چه شیر اندو آید بعزم شکار بر آهو سر آید همه روزگار
 چو گنجشک با باز بازی کند بخونریزی اش ترکتازی کند
 کبوتر که پهلوی زند با عقاب بقصد سر خویش دارد شتاب
 و خانان رفیع الشأن باتفاق لشکریان و دولتخواهان از صحرای کد و بن
 بشارع لشته نشاء متوجه شدند و عصر روز شنبه بیست و پنجم شهر مذکور
 بصحرای ساقی مزار لشته نشاء نزول و حلول نموده مقرر فرمودند که لشکریان
 تمام لشته نشاء را عامراً او غامراً چو ننگین انگشتترین در میان داشته
 باشند و مادام که غریب شاه و متابعان گمراه او را بدست نیاورده اند قرار
 و آرام بر خود حرام داشته و چو نابتدای جنگ وجدال در سر پیل

بلسبنه ودكان چرخكر اتفاق افتاده بود از آنجا تا كدوبن وازكدوبن ناقصه لشته نشاء در ضلع ايمن و ايسر آن راه آدم فراوان بقتل آمده بودند چنانكه تعداد كشتگان روز جنك فرمودند هفت هزار و هشتصد و هفتاد نفر آدم بدرجه قتل رسیده بودند و اكثر قتيلان از مردم پاشيچا و كوچصفهان و لشته نشاء و لاهيجان بودند و چون خوانين عظام بالشكر فراوان بقصه لشته نشاء نزول نمودند خلقی كثير از زنان و دختران مردم لشته نشاء اسير زبرده گرفتند و نهب و غارت كه اجامه لشته نشاء در بلد رشت و كار وانسر هاكرده بودند در منازل سكان لشته نشاء واقع شده مكافات آنرا باندك ووزگار دیدند و مشاهده كردند

بیت

از مكافات عمل غافل مشو كندم از كندم برويد چو زجو
بعد از سه روز كه عساكر نصرت مآثر تمام لشته نشاء را مركزوار در میان گرفته بودند دونهز جوان چيني غريب شاه و برادر روسياه اورا در جنگل كبلوا گرفته بحضور خن آورده عنايت بيك و برادر او محمد زمان خان و كرابلائي محمد كو كه و چند نفر از روساي اهل فساد را در جنگلهای لشته نشاء و گيلوا گرفته آوردند و بعد از گرفتاری غريب شاه و متابعان نواب سارو خان جار فرمودند كه هر كس از لشكريان اسير و برده داشته باشند بتصدق فرق اشرف اقدس مستخلص سازند عساكر منصوره جمهور اسرار آزاد نمودند كه بمنازله و مقام خود رفته بدعا گوئي دوام دولت ابد مقرون مواظبت نمايند و مدت ده روز خانان بالشكر ظفر نشان بصوب لشته نشاء اقامت نموده رهر كس از اصحاب فتنه و شررا كه گرفته می آوردند ابقا نكرده بقتل رسانيدند از آنجمله

پیرو شمس کل کیلوائی را که پیو راه غرب شاه بود

بیت

هر که را پیری چنین کمره بود کی مریدش را بجنّت ره بود
حاضر آورده بسیاست و عقوبتی که مناسب حال ارباب ضلال بود بقتل رسانیدند

مصراع

بدانندیش راهم بد آید به پیش

وبعد از فراغ از این گیر و دار مرد آزموده کار را با یکصد نفر پیاده و سواره
ها بجهت محافظت لغته نشاء و فوضات آنجا نگاهداشته و غریب شاه و چند
نفر از سواران او را که کمان تصرف اموال دیوانی و غیر آن داشتند
در قتل ایشان نانی نموده همراه برشت آوردند و انمقد او که ممکن بود
شکنجه و عذاب نمودند از غریب شاه و برادر او و عنایت بیگ و برادر
او محمد زمان و کربلائی محمد کوکه فلسی از مال مسلمانان و اجناس دیوان
ظاهر نشد بعد از تحقیق اینصورت غریب شاه و محمد زمان برادر عنایت بیگ
و کربلائی محمد کوکه را همراه آن دو جوان چینی و چند نفر از مردم اعتاری
روانه درگاه معلی نمودند موازی بیست راس استر را از رؤس مقتولان روز
جنگ و غیره حمل نموده همراه غریب شاه و وکلای او بقبل دار السلطنه
اصفهان نمودند و چون غریب شاه روسیاه روکلای ثلثه مثلثه را بنظر پادشاه
عالمیان پناه رسانیدند نواب اقدس بنظر اجمالی ملاحظه اوضاع ایشان نموده
شیوه عفو و اغماض که در ذات قدسی صفات سرشتی است میخواست از قصور
گناه بزرگ ایشان بگذرد ارکان دولت بیروال بنا بر اقتضای وقت ابقای ایشان
را مصلحت ندیده عرض مینمایند که

بیت

ندانست آنکه رحم آورد برمار که آن ظلم است بر فرزند آدم
چون باعث بد نامی و خرابی گیلاوات و خسران و نقصان اموال مسلمین
و مسلمان شده بودند بمضمون

بیت

مکن تا توانی دل خلق ریش که کرمیکنی میدنی بیخ خویش
موافق قاعده عدالت مستحق سیاست شده بودند قتل ایشان را واجب نمود

مصراع

رخنه گر ملک سر افکند به
بندگان اقدس فرما داد که ارکان دولت روز افزون بدانچه صلاح
دانند بعمل آورند لاجرم از دیوان قدرت نشان حکم سیاست ایشان صادر
شده غریب شاه را بدرخت قیق که در میدان اصفهان منصوب بود بالا نموده
عبرة للناظرین تیر باران فرمودند

بیت

چون تیر هر که با تو نشد راست عافیت
خود را ز تیر تو هدف و خاکسار یافت
و کلای فضول او را بسیاستی که لایق حال ارباب ضلال بود در میدان
اصفهان بدرجه قتل رسانیدند

بیت

خضم تو را زمانه به تعجیل میکشد
از عرصه وجود سوی چنبر عدم

با چون نوئی هر آنکه دم دشمنی زند . مشکل اگر امان دهدش مرگ نیمدم
 ارکان دولت بی زوان کلانتران و متعینان را که طریق تصوف و یکجہتی
 پیموده در دفع و رفع فتنه و فتور سعی موفور بتقدیم رسانیده بودند بخلعت
 فاخره پادشاهی سرافراز کردند و بعد از آنکه خاطر شریف خانان رفیع
 الشأن و سائر دولتخواهان از امور فتور و ارباب شر و شور و اصحاب
 مخالفت و قصور جمع شده بود مہدیخان حاکم کهدم و گرگین سلطان
 حاکم لشکر از نواب سارو خان رخصت انصراف حاصل نموده با تفاق لشکر
 و عسکر روانہ مملکت خود شدند و نواب معدلت پناہی سارو خان بجهت
 اصلاح چندین گونه خلال و قصور که در زمان فتور واقع شده بود با
 لشکر آستارا در رشت توقف نمود

لیت

خللہای پیشین تدارک نمود شب ظلم را سعی او صبح بود
 چون مضہ میرزا اسمعیل وزیر و کلانتران و ارباب واعیان در باب
 عنایت بیک لشته نشائی و آتش باز خشکیجاری و جوت شاه مراد گیلوئی و
 کله مرادخان کوچصفہانی و رضای لائی آن بود کہ مبلغ کلمی از وجوہات دیوانی
 و اموال و اسباب نہبی متصرف شدہ اند ہر چند وعدہ و وعید و تہدید نمودند و
 باقسام و انواع شکنجہ و تقید فرمودند چیزی بل پیشیزی از مذکوران ظاہر
 نشد و تحقیق و وضوح بیوست کہ جماعت مزبورہ در مالیات قلب و تصرف نگردہ
 اند تو اب خانی رضا بقتل ایشان دادہ در روز یکشنبہ بیست و دوم ذی قعدہ
 سنہ ثیلان ثیل عنایت بیک لشته نشائی و آتش باز خشکیجاری را بدست بہرام
 کوچصفہانی دادند کہ در میدان ہای چنار رشت بقتل برسانند و دوفر پسر صغیر
 غریب شاہ روسیاء و یکنفر برادر زادہ او را بدست جوت شاہ مراد کیلوئی

دادند که در میدان رشت حلق آویز شدند و دو نفر پسر چوت شاه مراد و سکندر بیک نواده او را در حضور وی بدرجه قتل رسانیدند و بعد از فراغ از این گیسو دار او را نیز از دار آویختند و رضای لانی در میدان رشت پوست او را کنده دست و پا را بریدند روز یکشنبه دیگر که در بازار رشت اجتماع کلی شده بود شیر زاد بیک کیسمی و کله مراد خان کوچصفهانی و ترکمان کارکیای بیجارپسی را بادونفر دیگر از ارباب شور شر بکنار سیاه رود بار بواسطه عبرت ابنای روزگار بداراعتبار کشیدند و چون آقا رستم و بوسعید میر که از لیام زادهای عمده رشت بودند و منزل و مقام ایشان در بلوک تیسه بوه بالطوع متابعت غریب شاه و سیاه نموده مدتی بود که در جنگلهای آنحدود میگردیدند و بمسافر او مواسات و مماشات بدست نمی آمدند نواب ساروخان کدخدایان مشهور آنحدود را طلبیده حبس فرمودند و چند نفر معتبر را همراه دویست نفر پیاده طالش نموده روانه آنصوب نمودند که در عامر و غامر آن ولایت پیروی ایشان نموده آن دو برادر را بدست آورده بحضور رسانند سه روز عساکر مذکوره در ولایت مزبوره ترددات نمود والا آخر آقارستم در توت باغ شخصی پنهان شده بود یکنفر جوان طالش با و رسید میخواست حسب فرمان نواب خانی دستگیر نمایند آقارستم پیش دستی بهرک خود کرده تیری بانجوان میاندازد و از اقتضای قضا تیر آقا رستم ردا شده تیر سخت گمان آن طالش بسینه او خورده بزخم آن تیر جان سپاری میکند و بوسعید میر نیز در همین روز در پنجه تقدیر اسیر و دستگیر میشود و او را زنده بخدمت نواب خانی آوردند چون برادرش از روی جهل و نادانی بقتل رسیده بود نواب خانی درباره بوسعید میر ترحم لازم دانست از گیلان همراه خود باستارا برده مدتی با اهل و عیال در کنف حمایت و رعایت نواب سابق الالقب بسر میبرد و در آنحدود باجل طبیعی در گذشت القصه نواب خانی خاطر شریف از اختلال الکای بیه پس جمع نموده باتفاق

لشکر و عساکر و متابعان روانه لاهیجان گردید در روز پنجشنبه پنجم ذی الحجه الحرام نواب سارو خان از رشت روانه لاهیجان گردید و همت عدالت و همت بترفيه حال رعایا و آسودگی برایا مصروف داشته مسموع کردند که بهرامقلی سلطان صوفی در ابتدای ظهور فتنه غریب شاه قلمه لاهیجان را خالی گذاشته بعضی از تجار فرنك و مسكو که از سفر دریا بفرضه لنگرود آمده بودند اموال و اهلش خود را بقلعه لاهیجان کشیده بودند غارت و تالان کرده و کوچ و بنه خود را باتفاق صوفیان برداشته و بسیاری از مردم نزدیک راه را غارتیده روانه دیلمان شده بودند و اکنون که فتنه اجامه بدستاری اولیای دولت قاهره تسکین یافته در ولایت رانکوه و توابع هر کدخدا را که کمان خرده ریز در خانمان دارد بچندین بهانه بدست آورده بقتل میرسانید و مراغ و مواش ایشان را با اسباب و اموال متصرف میشد نواب معدلت قباب بعد از استماع این سخنان از ارباب و اشراف لاهیجان و زمره داد خواهان به احضار بهرامقلی سلطان و وکلای او کس فرستاد و ملکان و کدخدایان طالش و مظلومان آن ولایت را طلبیده و در حضور میرزا عبد الله وزیر و میر مراد کلانتر و شیخ الاسلام لاهیجان به حقیقت بی حسابات و ظلم و ستم بهرامقلی سلطان و قتل و غارت مسلمانان رسیده آنچه از تجار مسكو و قزان و اموال عجزه وزیردستان غضب کرده بود به جنس تمامت را واپس گرفته بصاحبان اموال رد فرمود چون بهرامقلی سلطان هنگام مردی و نامردی کرده بود و در طریق تصوف و دولتخواهی سبیل شقاوت و بیراهی پیش گرفته صاحب تقصیر بود احوال او را مشروحاً معروض باز یافتگان مجلس همایون و ارکان دولت روز افزون گردانیدند حکم جهانمطاع واجب الاتباع بحبس و قید و مؤاخذة و مصادرة بهرامقلی سلطان صادر گشته قورچی از دیوان اعلی آمده از مال و اسباب و احوال و خیال آنچه در حوزه تصرف او بود بشکنجه و آزار و عقوبت بی شمار مؤاخذة و مطالبه

نمود و از سلطنت صوفیان و حکومت رانکوه و دیلمان معزول گشت و مدت الحبوة پیرامن دولت نکشت

بیست

غافل منشین که هر که بد کرد آن بد بتن و بجان خود کرد و از دیوان همایون سلطنت صوفیان و حکومت رانکوه و دیلمان بآدم سلطان کرجی شفقت فرمودند و نواب خانی مدت دو ماه در لاهیجان توقف نموده و از اوضاع و احوال مردم و ولایت بیه پیش خبردار گشته از هر کس فساد بظهور آمده بود دفع و رفع او را بمصلحت ملک لازم مینمود و بجزای اعمال ایشان میرسانید و از قضایای اتفاقیه که بنواب گردون قباب عرض نمودند قضیه ملاعلی کامی لاهیجانی بود که شرح آن سابقاً معلوم شد، و آن ظالم بی‌ناک یعنی میرفرخ ناپاک یاغی شده و در جنگلهای لیل و جاهای سخت می گشت و هرچند وزیر و کلاتر در پیدا کردن او سعی میکردند بنست نمی آمد نواب خانی بعد از استماع این قضیه مقرر فرمود که موازی یکصد نفر پیاده طالش آستارا بکوهات و مغارات لیل و توابع رفته بی آرام و قرار پیروی میر فرخ مذکور نمایند و بمکان و کد خدایان طالش آنولایت سفارشات نوشته تهدیدات نمود که بهر طریق آن مخالف شوم را بدست آورند بعد از چند روز که لشکر ظفر اثر تمام کوهات آنجارا مرکز وار در میان گرفتند و تجسس و پیروی نمودند بتائید اقبال بیزوال شاهی و اهتمام نواب عظیم الشانی خانی آن ناکس نسناس را در نزدیکهای سماس و اشکور در قلعه گوهی یافته دستگیر نمودند و در شهر لاهیجان بخدمت نواب خانی آوردند و خان معظم الیه ملاعبدالواسع برادرزاده ملاعلی کامی را طلبیده بمقتضای حقیقت آیه کریمه والنفس بالنفس والاذن بالاذن والسن بالسن والجروح قصاص میر فرخ مذکور را بملاعبدالواسع مشارالیه سپردند مشارالیه خونی خود را در میدان لاهیجان بسیاست و عقوبت نمایان بدرجه قتل رسانید

لیت

چه بد کردی مباش ایمن زآفات که واجب شد طبیعت را مکافات
و به یمن دولت مندی و خیر اندیشی نواب خا نسی رفیع الشانی
ارباب صلاح واصحاب سداد وفلاح ولایت بیه پیش از فتنه و فتور اهالی
شرور ایمن ومطمئن گشتند ونواب معدلت پناهی یکنفر از معتبران لشکر
خود را بامعدودی از ملازمان بجهت رفاهیت رعیت شهرو ولایت در قلعه لاهیجان
نگاهداشته واز لاهیجان معاودت نموده بکوچه اصفهان آمدند وچند روز در
کوچه اصفهان بواسطه باز یافت اموال نهی توقف نموده بقدر امکان توقف و
اهتمام نمودند ودر آنجا نیز آدم اعتساری بجهت پیروی ومطالبات روجوهات نهی تعیین
نموده ببلده رشت معاودت و مراجعت فرمودند چون فصل تابستان بود وهوای
گیلان در نهایت حرارت و یبوست و نواب خانی را طبع شریف بهوای
سردسیر مائل ومعتاد بود اراده ییلاقات مملکت خود نموده در بیستم شهر
صفر ثیلان ٹیل باتفاق وزیر و کلانتران وارباب واعیان مملکت بیه پس روانه
فومن شده یکنفر از معتبران لشکر خود را با چند پیاده و سواره پیش وزیر
بیه پس نگاهداشتند و هر گونه سفارشات که در باب رفاهیت رعیت ومحارست ومحافظت
شهر و ولایت ضرور بود بوزیر و کلانتران فرمودند وبعد از آن بفومن آمدند
وبدارالاماره فومن نزول کرده مهمان مراد بیک کلانتر شدند بعد از سه روز
میرزا اسمعیل وزیر و کلانتران وسادات وقضات وارباب واعیان مملکت بیه پس
را وداع نموده چون شخص دولت واقبال با چندین قافله دعای مردم گیلان
عازم مقر سلطنت خویش گردید

❖ ❖ خاتمه ❖ ❖

❖ ❖ رشت چاپخانه معیشت ملی ❖ ❖

❦ ناز یخچه ساختمان دیبرستان شاهپور ❦

در این عصر فرخنده که آفتاب علم و تمدن بر سراسر این کشور پرتو افکن گردیده است در هر گوشه تیرگی نادانی و بدبختی بوده زدوده میشود و در هر کران نقیصی دیده شود برفع آن اقدامات جدی بعمل بیاید یکی از عیبهای بزرگ نداشتن ساختمانهای معارفی بود . بدبختی است بنائی که موافق اصول علمی و صحیحی ساخته شود برای پیشرفت دانش آموزان و پرورش روحی و جسمی آنان تاثیرشایانی دارد . سالها از عمر معارف گیلان میگذشت و بنائی که برای دیبرستان مناسب باشد وجود نداشت گرچه رؤساء معارف وقت اوضاع آب و هوای گیلان و لزوم ساختمان دیبرستان را مکرر بوزارت معارف گوشزد مینمودند ولی در این مدت طولانی معارف گیلان با رزوی خود موفق نگردید و وقت گرانبهای نسو نهالان در خانه های غیر قابل سکونت و فاقد اصول صحیحی میگذشت از مشاهده آوضاعیست حس رقت و شفقتی نسبت بنو باوگان این سر زمین تولید میکردید ولی امروز از مشاهده بنای مجال و باشکوه دیبرستان شاهپور رشت که مانند ستاره درخشانی برافق این شهر نمایان است حس سپاسگزاری وتشکر نسبت بمؤسسين این بنادر قلوب اهالی این مرز تولید و برای همیشه پایدار خواهد بود ،

در شهریور ماه ۱۳۱۲ زمانی که جناب آقای حکمت برای سرپرستی معارف ایران از اروپا احضار و از رشت عبور میفرمودند آقای صادقی نژاد رئیس معارف فعلی موقع رانگتم شمرده مختصری از وضع ناگوار خانهای مسکونی مدارس گیلان را بمرض رسانیدند بعد از ورود بمرکز چندی نگذشت که جناب آقای حکمت دستور تهیه زمین واقدام بساختمانرا صادر فرمودند تا در تیر ماه ۱۳۱۳ که جناب آقای وزیر معارف شریک برای شرکت در جشن معارفی رشت تشریف فرما

شدند از چند قطعه زمین که اداره معارف در نقاط مختلفه برای اجرای امر و ساختمان بنا در نظر گرفته بود یکی را واقعه در جنوب شرقی خیابان بهلوی در سرواء طهران با رعایت تناسب موقعیت مورد پسند قرار دادند. زمین مزبور خریداری در روز ۱۲ تیرماه ۱۳۱۳ در جشنی که با حضور رؤساء ادارات و محترمین در همان اراضی منعقد گردید در پایان نطق مفصل و مہجی از طرف وزیر معہرب شروع بساختمان گردید.

شرح بنا — زمین مزبور شامل چند قطعه متصل و جمعا بشکل مربع مستطیل بمساحت هیجده هزار متر مربع است

جنوبا و غربا محدود بخوابان بهلوی و شرقا بحیات دیرستان شاپور و شمالا وصل بباغ سادہ میباشد جز قسمت شمال و غربی از سایر جهات مشرف بصحاری خرم است و بتفاوت تلچند هزار متر مربع مقابل از هر جهت باز و مخصوصا کارخانه کیسه بافی که در جانب جنوب غربی آنست منظرہ دلکشائی بہ آن میبخشد این زمین از نقاط مرتفع رشت و ۵ متر از سطح دریای خزر بلندی دارد باین مناسبت آب و هوای آن فرح آیز و صحت بخش و مطبوع میباشد. بنا شامل دودستگاه جداگانه است کہ ذیلا بشرح هر يك میپردازد — دستگاه اول — بنی دیرستان شاپور کہ نقشه آن بوسیله شولتس مهندس آلمانی تهیه و در تحت نظر و دستور مشارالیه با تمام رسیده یکی از بهترین و زیباترین ابنیه رشت بشمار میرود و تنها ساختمانیهست کہ بہ آخرین اصول علمی امروزی و تنوع خاص ساخته شده است از بدو شروع با مراقبت و نظارت دخصوص آقای رئیس و مامورین معارف و ہدست اسنادان و معماران معروف و باہارت بانجام پیوستہ است. این بنا يك طبقہ و يك متر و نیم از سطح زمین کرسی داشته ساختمانش تقریبا در مرکز اراضی

خربداری واقع شده و فواصل آن از دیوارهای حد فاصل بترتیب شرقا و
 غربا ۷ و شمالا ۸۰ و جنوبا ۷۰ متر میباشد از حیث استحکام کوشش و دقت
 زیادی در آن مصروف گردیده چون زمین مزبور سست بنیان بود در بعضی نقاط
 مخصوصا قسمت شمالی عمق بی بنا بالغ بر چهار متر و نیم تا پنج متر عرض آن يك
 متر و نیم و در قسمتهای دیگر متفاوت از دو متر و نیم الی یکمتر و نیم تغییر میکند
 و تمام آنها با سمنت و آهک و مصالح مستحکم ریخته گری ویتون شده است اصل
 ساختمان ۱۸۰۰ متر مربع زمین را اشغال و طولاً ۶۰ متر از شرق بغرب ممتد
 و وضیعت داخلی آن بدینقرار است - درب ورود از قسمت جنوبی مفتوح و بنا
 شامل سه راه رو [کریدور] میباشد اولی ۵ × ۲۰ متر از ابتدای درب ورود
 شروع و طولاً کابه ساختمان را بدو قسم قرینه تقسیم میکند و بلافاصله پس از درب
 در سمت راست و چپ هر طرف دارای سه اطاق ۶ × ۷ و يك اطاق ۵ × ۶ میباشد
 که دیواره آنها در يك امتداد قرار میگیرند این راهرو پس از طی چهار
 متر عرض برای دو دومی میرسد در این راه دو اطاق ۷ × ۶ در دو طرف وجود
 دارد و در امتداد این دو اطاق در جناحین چپ و راست کریدور بزرگ در هر طرف
 دو سالن است بمساحت ۶ × ۱۲ و يك زاویه و این سالنهای چهارگانه مخصوصاً لابراتوار فیزیک
 و شیمی و تاریخ طبیعی و تالار نقاشی است و در یکی از آنها میزهای غیر متحرک از سمنت
 باشیر و لوله های مخصوصی برای آب و گاز کار گذاشته اند این راهرو پس از پنج
 متر تقیما پیش رفته تا از ۳ متر عرض راهرو سوم نیز گذشته منتهی بسردرب سالن
 بزرگ ۱۲ × ۲۲ متری میگردد این سالن بزرگترین سالنهای موجوده در
 و جای نمایش و انعقاد جلسات نطق و مناظره دارای سادگی زیبا و تشکیل بوده
 و نیز دارای از فوقانی و محل نصب دستگاه ماشین سینما است و خلاصه مزایای غیر قابل
 وصفی دارد دو راه دیگر طولی یکی ۴ × ۶۰ متر که کلاسهای هشت گانه

۶×۷ متر مشروحه را از چهار سالون لابر اتوار و نقاشی جدا میکند و دیگری راهروئی

۳×۱۸ متر که سالون بزرگ نمایش را از بنا مجزی میسازد .

ارتفاع اطاقها از کف تا سقف ۴.۵ متر میباشد سقف بنا با شیروانی آهنین سفید پوشیده گشته و یک شروینم از هر طرف بنا جلو میرود مصالح آجر و آهک و شن و ریگ و سمنت با هم استحکام فوق‌النهاییه آن گردیده دقایق استادی و زیردستی با مراعات سادگی در هر جای آن تزئینات جالب و زیبایی داربائی باز داده است چوبها و تخته آلانی که برای در و پنجره و مفروش سقف و کف بنا بکار رفته همه محکم و با بالغ گزافی خریداری شده در طرز کار گذاشتن آنها دقت آویخته با مهارتی اعمال گردیده که هر بیننده را وادار به تحسین میسازد . رویه مرفته این ساختمان فنون و اعجاز مهندسی و معماری کنونی را نشان میدهد .

امور صحی آن نیز كاملا از هر حیث رعایت شده است . چنانکه برای جلوگیری و عدم سرایت رطوبت در زیر بنا طاق بندی های مخصوص با اصول فنی ترتیب داده اند که هوا از منافذ و ثقبه های متعدد که در پائین دیوارها تعبیه شده جریان دارد کفها را با دو طبقه بفاصله هفتاد و پنج سانتیمتر از یکدیگر پوشانیده اند راهروها و بطور کلی وضع ساختمان طوری است که حتی در روزهای تاریک و برای تمام اطاقها و سالون ها از نعمت نور پنجره کانی بهره مند میشوند تهویه و جریان هوا در آنها بخوبی صورت میگیرد .

آب مشروب و مورد احتیاج در هر نقطه دیرستان بوسیله لوله کشی های آهنی مخصوص اخذ و به مصرف میرسد . در انتهای دیوار شمالی که پشت بنا محسوب میشود ده مستراح و یک انبار و یک اطاق مستخدم ساخته شده و در مواقع ضرورت از آب سالم که داخل لوله های آهنی روان است استفاده میبرند .

در روبرو نمای بناخیلی شکیل و قسمت فوقانی آن بیت شعار معارف (توانا بود هر که دانا بود - ز دانش دل پیر برنا بود) زینت یافته و در ذیل این نوشته محل نصب ساعت و بلا فاصله بعد از آن بالای درب ورود نشان دبیرستان شاهپور (تهر) فروهر که نشان دبیرستان با سمت برجسته ساخته شده که در بهایش (دانائی - توانائی) و در میان حلقه وسطی (دبیرستان شاهپور) و اطراف آن باستون های کوتاه و کج بری های ظریف و نازک گیری های بدیع و دقیق تزئین گردیده است ماده تاریخ این بنا که ذیلا نگاشته شد، از اثر طبع غرای آقای بدیع الزمان انشاء گردیده که روی برنز حکاکی و در سمت راست راهروی ورودی بدیوار نصب شده است .

کشور ایران بفر شاه ایران بهلوی	سرفراز آمد چنان که آسمان افراشت سر
شه باندک روز کاران گردد در تائید ملک	کان بقرنی هم نیارستند شاهان دگر
شد سمران در جهان نام وی از افعال نیک	مردم آن بهتر کران افعال نکو گردد سحر
زی معارف یک نظر افکند این داننده شاه	کرد کارش چون زر آری کیمه باشد نظر
بر گشاد از رای حکمت جان دانش پروبال	این ثل باشد که جان را حکمت آمد بال و پر
همتش دانش پژوهی سیره دانا پرور بست	اینت والا همتی کو این چنین دارد سیر
کرد بینان این دبیرستان بنام شاهپور	وین دبیرستان از این نام همایون یافت فر
زین ادب گستر و زیر کار دان در مرز و رشت	این اثر ماند بجا تا از جهان باشد اثر
چهارده سال از هزار و سیصد افزون بد که یافت	این بنا انجام و شد ماوی که علم و هنر
دستگاه ساختمان دیگری که مجزا و منفرد از این بنا میباشد و صاحبش	
اطاق بزرگ و یک سالون دو راهرو میباشد که کرسی بنا ۴۰۰ متر مربع از زمین	
و اشغال و بفاصله چند ده متری از دستگاه اولیه قرار دارد دو اطاق و سالن مذکور	

این دستگاه برای کتابخانه و چهار اطاق دیگر برای اطاق دفتر دبیرستان تخته یس داده شده است
شمالاً و شرقاً دیوارهای آجری و جنوباً نردۀ ظریفی محیط بر دو بنای مذکور و در
سمت غربی تا ۷۰ یا ۹۰ با دیوار کارخانه شیشه سازی مشترك . جمع اعتباراتی که
بدهات برای ساختمان واصل و صرف گردیده مبلغ هفتصد هزار ریال میباشد که از
شرح جزئیات ، مخارج آن چشم پوشیده فقط متذکر میشویم که صورت ریزه مصارف
جزء بجزء در محاسبات اداره معارف گیلان ضبط و در صورتیکه مقتضی بدانند
ممکن است جداگانه بطابع رسانید منتشر سازند .

این ساختمان در اسفند هزار و سیصد و چهارده اختتام بذیرفت ولی جشن وائین
گشایش آن بمناسبت شروع سال تحصیلی ۱۳۱۵ - ۱۳۱۶ و کول به ۱۹ مهر ماه
هزار و سیصد و پانزده خورشیدی گردید . در خانه می افزاید که این ساختمان
علاوه بر مزایای ذیقیمت در عمران و آبادی این ناحیه از شهری اندازه مؤثر و
ذیمدخل گردیده است چنانکه ساختمانهای متعددی در اطراف شروع گردیده و
آنهاست که نیز بوده اند تعمیر و اصلاح پرداخته اند و عنقریب تا چند سالی که بگذرد
این منطقه که با داشتن هوای نظیف و منزه از شهر دور افتاده و متروک بود مورد توجه
خاص اهالی قرار گرفته اطراف آن از عمارت های عالی و زیبا ساخته شده و مرکز
شهر جدید و متمدن رشت خواهد گردید .

متمنی است قبل از قرائت اغلاط ذیل را تصحیح کنید

کتاب	نا درست	درست	کتاب	نا درست	درست
الف	خود	خرد	۴	سیاد	صیاد
ب	نیز	نیز	۱۵	مستجوی	چه مستی
ب	فلاسپات	فلاسپات	۲۲	گذاشته	گذشته
ج	دیا	دریا	۵	را	راه
خ	گیلان را	بی پایان گیلان را	۸	نعت	نعت
خ	بی پایان را	(حذف شود)	۱۶	به برود	برود
خ	ز زبان	از زبان	۳	و محسوب	محسوب
خ	برو	بر او	۱۹	آمد	آورده
ز	مزبور	مزبور را	۱	را از	از
۳	جزا پاداش	جزا پاداش	۱۸	عقیان	تعیان
۸	دوش نایب	دوش نایب	۳	نوصیه	صیه
۹	مظفر السلطان	مظفر سلطان	۱۶	عزف	عزوف
۹	سبب نه	تسمانه	۲۱	به پیش	به پس
۹	مظفر السلطان	مظفر سلطان	۱۳	و میان	در میان
۱۳	جمعی	جمعی	۵	مراحم	مراحم
۱۵	بقاعه	بقاعه	۷	ارتقای	ارتقای
۱۶	یک	بیک	۲	بیقایت	بیغایت
۱۶	حاتم	حاتم ملعون	۱۷	میباشد	میباشد که امر از اوست
۱۷	اربعین تسمانه	اربعین و تسمانه	۱۰	و یکفی	یکفی
۱۸	کنون	کنون	۲۲	صیف	سیف
۲۰	خرد	خود	۱۳	گهی	که
۲۱	و بدار الارشاد	بدار الارشاد	۸	عسکر کامران	عسکر و کامران
۲۲	امضای	اقضای	۱۲	نوام	نوام
			۳	قرار داده و خطاب	و خطاب قرار داده

درست	نادرست	ک	م	درست	نادرست	ک	م
(زیادی است)	اینحالت	۱۳	۱۰۹	کنار	کنار	۸	۶۸
گسکر	گسر	۱۸	۱۰۹	شوند	شدند	۱۷	۷۴
علیحده	علیحده	۸	۱۱۰	اسیری	اسیری	۱۷	۷۴
فرهادخان	وفرهادخان	۷	۱۱۱	(زیادی است)	حرکت	۲۰	۷۶
ازباب	ارباب	۴	۱۱۲	قصه	قصه	۸	۷۸
اصفاء	اصقاء	۱۴	۱۱۲	حارسان	حارثان	۱۱	۷۸
کنجه	کنجه	۱	۱۱۵	زی	ذی	۱۶	۷۸
بشمشیر	و شمشیر	۳	۱۱۶	کم	کم	۱۶	۷۸
تدبیر	تاییر	۹	۱۱۶	بطریق	بطویق	۳	۸۳
نور	نوو	۱۸	۱۱۸	سبب	بسیب	۱۶	۸۹
خاطر	خاطو	۵	۱۱۹	شاطر	بشاطر	۲۲	۹۵
تکبیر	تکبیو	۱۹	۱۲۰	بیمار	بیمار	۱۰	۹۷
سپهسالاران	سپهسالار	۱۹	۱۲۱	فرستند	فرسیغد	۱۸	۹۷
عام	علم	۹	۱۲۳	متحصن	مستحصن	۱۳	۹۸
فتق	فتح	۱	۱۲۷	قلعه	قربه	۹	۹۹
بسر	بسر	۶	۱۲۷	کشتگی	کشگی	۱۲	۱۰۲
آیه	آیه	۰	۱۲۷	رودک	رودکه	۱۷	۱۰۳
مستحسن	مستحسن	۱۵	۱۲۸	بخرابی	بحرانی	۱۰	۱۰۵
شجره	شجوه	۲	۱۲۹	[زیادی است]	از	۱۲	۱۰۹

درست	نادرست	۴	۵	درست	نادرست	۴	۵
خرابی	خوای	۱۷	۱۵۴	گزارف	گذاف	۹	۱۳۱
درخفیه	دخفیه	۱۸	۱۵۴	معاودت	معاودت	۲۱	۱۳۳
بفرح آباد	و فرح آباد	۵	۱۵۵	سمر	نمر	۹	۱۳۵
را که	ا که	۱۲	۱۵۵	رعایای چپک	چپک	۲	۱۴۰
می و وزیدند	می و وزید	۷۱	۱۵۹	لنکران	لنکران	۴	۱۴۵
برات	بوات	۶	۱۶۰	و از	راز	۵	۱۴۵
بانك	بانك	۱۱	۱۶۲	احقاق	احتقاق	۲۱	۱۴۵
شست	شصت	۴	۱۶۴	و حساب	حساب	۲	۱۴۷
دو	در	۲۱	۱۶۵	رغبت	رقت	۱۱	۱۴۹
راه	را	۹	۱۶۹	بغور	بقور	۱۳	۱۵۰
رفتن	رفت	۲	۲۷۰	گران	کردن	۲۰	۱۵۰
بیعزنی	بیخیرتی	۳	۱۷۰	ارباب	آباب	۵	۱۵۱
میفرمودند	میفرمودند	۱۳	۱۷۲	میرسید	میرسد	۵	۱۵۱
شرع	سرع	۲	۱۷۳	روز	دوز	۵	۱۵۱
نکرده	نکرده	۷	۱۷۴	اردو	ادور	۱۶	۱۵۱
فرموده	قرموده	۱۸	۱۷۴	گیلانیان	گیلانیان	۱۳	۱۵۲
مشارالیه	مشرالیه	۲۲	۱۷۴	قصد	قصر	۱۰	۱۵۳
خانی	خوانی	۱۲	۱۷۸	رشوت	رسود	۱۲	۱۵۴
امثال	امتنال	۱	۱۷۹	الملک	ملك	۱۵	۱۵۴

دوست	نادوست	شماره	مبلغ	دوست	نادوست	شماره	مبلغ
اندو	اندو	۱۳	۲۰۴	میرزا	میردا	۵	۱۷۹
نقر	نقر	۳	۲۰۵	میرحاجتم	و میرحاجتم	۷	۱۸۴
پیر	پیر	۱	۲۰۶	شایخز	شاههالت	۱۰	۱۸۴
قانی	قانی	۱۰	۲۰۶	بقمل	دورقمل	۱۹	۱۸۶
مسلمانان	مسلمان	۱۴	۲۰۷	میرحاجتم آوردند و	اوردند و میرحاجتم	۹	۱۸۷
خطنه	خطنه	۱۳	۲۰۸	تبیان	نیزان	۸	۱۸۷
گمان	گمان	۱۷	۲۰۹	ضمان	زمان	۷	۱۸۸
غاران	قران	۱۷	۲۱۰	منبر بود	بود	۲	۱۹۳
نامردی	و نامردی	۹۹	۲۱۰	و سلطان	وسطان	۳	۱۹۵
گرچی	گرچی	۶	۲۱۱	مراجعت	و مراجعت	۴	۱۹۵
بنائی	بنائی	۷	۲۱۳	سه شنبه	شنبه	۵	۱۹۵
احضار	احضار	۱۷	۲۱۳	ناقص	ناقض	۳	۱۹۷
ودرروز	درروز	۱۴	۲۱۴	ستاسرا	سقا	۸	۱۹۷
معیاط	معیات	۹	۲۱۴	میکنند	میکنند	۱۳	۱۹۷
بتون	بتون	۶	۲۱۵	مرجوعه	مرجوعه	۱۹	۱۹۸
۴/۵	۴/۵	۳	۲۱۶	خاسر	خاسو	۲۲	۲۰۰
آهن	آهنین	۳	۲۱۶	بسط	بست	۷	۲۰۲
تزیینات	تزیینات	۶	۲۱۶	و فتور	فتور	۷	۲۰۲
مبالغ	مبالغ	۶	۲۱۶	اندو	اندو	۱۲	۲۰۳
بیمنده	بیمند	۹	۲۱۶				
نمونه از فتون	فتون	۱۰	۲۱۶				
تائید	تائید	۱۱	۲۱۷				
کار	کار	۱۳	۲۱۷				
مش	شل	۱۴	۲۱۷				
ودو	دو	۲۰	۲۱۷				
پنج	چهار	۱	۲۱۸				
رسانیده	رسانید	۷	۲۱۸				